

خلافتِ عالمیہ جبروت و نظامِ در عصر حاضر

مجموعہ ای از چہار خطبات کہ شامل اصل
حقیقتِ خلافت و پس منظرِ تاریخی آن و طرح
اجتماعی، اقتصادی، قانونی و آئینی خلافت
در زمانِ حاضر و تشریحِ روشِ کار در استقرار
خلافت کہ از سنتِ نبوی (ص) اخذ شدہ است

از

داکتر اسرار احمد

داعی تحریکِ خلافتِ پاکستان

از انتشارات

مرکزہ انجمن خدام القرآن لاہور

۳۶ کے۔ مادل ٹاؤن لاہور

شمارہٴ ٹیلیفون : ۵۸۶۹۵۰۱-۳

نام کتاب _____ خلافت علی منہاج نبوت و نظامش در عصر حاضر

طبع اول (فروردین ۱۹۹۸) ۲۳۰۰

ناشر _____ ناظم مکتبہ مرکزی انجمن خدام القرآن لاہور

مقام اشاعت ————— ۳۶۔ کے 'مارل ٹاون لاہور ۷۰۰ء ۵۳

نون : ٥٨٦٩٥٠١-٣

مطبع _____ شرکت پر تنگ پریس، لاہور

قیمت _____ ۸۴ روپے

ترتیب

۵ _____ **تقدیم**

۱۱ _____ **خطبه اول**
نوید خلافت بین المللی

۸۷ _____ **خطبه دوم**
طرح سیاسی نظام خلافت در زمان حاضر

۱۳۵ _____ **خطبه سوم**
طرح اجتماعی و اقتصادی نظام خلافت

۱۹۷ _____ **خطبه چهارم**
طریق نبوی (ﷺ) درباره استقرار خلافت



تقديم

در دولت خداداد پاکستان من آغاز تحریک خلافت پاکستان را در رابطه با استقرار نظام خلافت در ستمبر ماه ۱۹۹۱ م طی یک مصاحبه مطبوعاتی که در کانون مطبوعاتی کراچی برگزار شد کرده بودم بیانیه نوشته شده که در آن جاتوزیع شده بود بعد از آن تحت عنوان نظام خلافت در پاکستان 'چه؟ چرا؟ و چگونه؟' به تعداد زیادی چاپ شده توزیع گردیده است.

طبق مقوله زبان عربی "الْفَضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ" و حدیث مبارکه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم "مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَا يَشْكُرُ اللَّهَ" لازم می دانم که از گروه های که برای بدست آوردن این عنوانی در مورد هدف مبارزه سی ساله خودم برای استقرار نظام اسلامی به من رهنمودی کرده بودند تشکر نمایم.

اگرچه قبل ازین هم در پاکستان اشخاص بعضی بعنوان خلافت کار می کردند و در زمانی یک نظم اجتماعی اش هم برقرار شده بود که بمن هم افتخار داده شده بود که در آن اجلاسیه شرکت کنم ولی افسوس که طبق گمان من این افراد هیچ تصورات روشن پیش روی خود نداشتند و راه معین عمل کردی هم نداشتند.

من اولین بار تحت تاثیر حزب التحریر آمدم که یک نبضت اعراب فلسطین واردن بوده ولی زیر نفوذ آنها بیشتر جوانان شبه

قاره مقیم انگلستان و امریکاهم که مخلص و سرشار از جنب و جوش خاصی بودند فعال شده بودند. این جماعه مطبوعات زیادی هم که طبق نظرات و تصورات ایشان بوده چاپ کرده بود. ولی در جانی که من از عمل کردن ایشان بسیار متاثر گردیده بودم در جانب دیگر با بیشتر نظرات آنها توافق نداشتم. ولی این را فهمیدم که ما باید بطور هدف مادی جهاد احیای اسلام اصطلاح خلافت را بکار ببریم. کنفرانس خلافت (حزب التحریر) که در زمان خود بسیار معروف شده بود در آغاز اوست ماه ۱۹۹۳ء در ناحیه ویمبلی ایرینا لندن برپا شده بود و من هم بنابه دعوت ایشان در آن کنفرانس حضور داشتم و رسانه های بین المللی هم سخنرانی بنده را بسیار اهمیت داده بودند و در نتیجه این کار بنده را از فرودگاه دویس پس گردانده بودند.

من بارها عرض نموده ام که اگر چه من اولایک عاطفه مبهمی از شعر ملی علامه اقبال یافته بودم ولی از نوشته های مولانا مودودی لوازم بدست آورده رنگرزدم. مولانای مرحوم در زمان تاسیس حزب جماعت اسلامی تعبیر از هدف خود از اصطلاح همین حکومت الهی کرده بودند. که این اصطلاح را اولاً مولانا ابوالکلام آزاد و بعداً برادران خیری و علامه مشرقی بکار برده بودند. ولی بعداً وقتی که مولانا امین احسن اصلاحی عضو این جماعت شدند و موج افکار قرآنی ایشان هم شامل موج اندیشه های مولانا مودودی شد آنوقت برای تعبیرش اصطلاحات اصیل قرآنی یعنی "شهادت علی الناس..." "فریضه اقامت دین" و "غلبه دین حق" در میان مردم مستعمل گردید.

پس من در سال ۱۹۵۷م وقتی که حزب جماعت اسلامی را ترک گشتم و در سال ۱۹۶۵م تلاش های شخصی را آغاز کردم — نه تنها همان اصطلاحاتی را بکار بردم آنها را بیشتر مدلل و مبرهن هم نمودم. و علاوه ازین درباره حتمی شدن فریضه جهاد فی سبیل الله از قرآن و سننه استدلال کامل برقرار ساختم.

و طرح کامل مراحل و لوازم آن راهم از سیره النبی ﷺ اخذ نموده روشن ساختم. ولی این احساس پایرچها بوده که ازین اصطلاحات مشکل افراد باسواد که تا حدی می توانند بعد از رنج معمولی انس بگیرند ولی ممکن نیست که در اذهان و قلوب مردم عامه جای بگیرند. من در همین فکری بودم که ذهنم برای حل - "مشکلات مردم عامه به اصطلاح خلافت انتقال یافت. و ازین راه به این حقیقت هم متوجه شدم که یاد بود درخشنده "خلافت راشده" در تحت الشعور اجتماعی تمام انسانها همان یک رویای طلایی موجود است لهذا می توانیم ازین راه به اذهان و قلوب مردم عامه به اسانی برسیم. پس من برای این کار تحت عنوان "تحریک خلافت پاکستان" یک اداره ای را که از جانب دولت هم به ثبت رسیده بود باز کردم و کار را آغاز کردم.

بعدا تا حالا تلاش های که من و حزب من یعنی "تنظیم اسلامی" در این باره کرده ایم ثمر اصلی این می باشد که فعلا بحمد الله در میان حلقه های حامل شعور دینی پاکستان این تحریک معرفی پیدا کرده است و هم می دانند که همان طوری که نام حزبی که برای تاسیس پاکستان مبارزه کرده بود مسلم لیگ بود همان طوری اسم جماعتی که برای تحریک خلافت پاکستان

تلاش های عملی را انجام می دهد تنظیم اسلامی می باشد. و حالا تحت عنوان خلافت در پاکستان و خارج از پاکستان اگر یک اداره را می شنا سئد. آن اداره "تحریک خلافت پاکستان" است که افتخار داعی بودن آن اداره نصیب بنده شده است.

هویدا است که این نتیجه ایشار مالی و معنوی تمام رفقا و کارکنان تنظیم اسلامی و تحریک خلافت می باشد. البته مساعی شخصی بنده در این امور به دو صورت مهم جلوه گر شد که با وجود کسالتی که به درجه معذور بودن و سالخوردگی رسیده مظہر تایید و توفیق و فضل و کرم اختصاصی "خداوند متعال می باشد.

اول اینکه من از تمام پاکستان دیدن کردم و دوران این بازدید در شهرهای لاہور، فیصل آباد، سرگودھا، میانوالی، دیرہ اسماعیل خان، بنوں، پیشاور، راولپندی، گجرات، گوجرانوالہ، سیالکوٹ، رحیم یار خان، کویتہ و کراچی در میادین بزرگ اجلاسہ های مردمی برگزار شد. کہ درین اجلاسہ ها من دو ساعت یاد و نیم ساعت استاده باجنب و جوش سخرائی ها ایراد کردم و در نتیجه این کارزانوهای من کہ قبلا هم متاثر گردیده بود از کار رفت ولی من این ایشار جسم و جان را برای خودم یک سعادت بحساب می آوردم. بعدا من در یک جانب در شهرهای مردان، دیر، ایست آباد، و ہری پور و در جانب دومی در شهرهای جہلم، ویندی، گھیب و مظفر آباد و دھیر کوٹ و در جانب سومی در شهرهای ساہیوال، ملتان، خانیوال، بورخ والا، حیدر آباد، سند روی چوکی یعنی اکرسی) نشسته در اجلاسہ های مردمی سخرائی ایراد کردم.

دوم این کہ من در مراکز بزرگ فرهنگی پاکستان در سالون ها و

مجتمع های علمی پاکستان که محیط آنها بسیار آرام بخش بود
 خطابه های خلافت را در مورد نظام خلافت با استدلال علمی و
 عقلی سعی کردم. و این کوشش های بنده بود که درباره حل
 مسایل و مشکلات این کار انجام دادم. تا اذهان مخالفین
 بالعموم و موافقین هم ازین مسایل و مشکلات نجات پیدا کنند.
 من این خطابه های را که معمولاً چهار روز یا در جاهای سه روز
 طول می کشید از سالون خالق دینا کراچی آغاز کرده بودم. که در آن
 سالون در آغاز این قرن علیه رهبران "تحریک خلافت" دعوی یاغی
 شدن ارائه شده بود. یعنی آغاز مسافرت این کاروان از همان جاشد
 که در آن محل از ترقی آن جلوگیری بوجود آمده بود. و اختتام این
 کاروان در لاهور شد که در آنجا در سال ۱۹۴۰م قرارداد پاکستان به
 تصویب رسیده بود.

علاوه از کراچی و لاهور این خطابه ها در راولپندی و پشاور و
 کوئته و ملتان هم ارائه داده شده بود ولی در ضمن ترتیب دادن
 کتاب متن آخرین خطابه های یعنی خطابه های سالون جناح لاهور را
 از کیست با (نوار) پیاده کرده و نوشته های تکراری را حذف نموده
 مجدداً ترتیب داده اند.

من شخصاً فرصتی نداشتم که دوباره این ها را بخوانم. پس
 اهل علم و اصحاب دانش باید این را "عرض داشتی برای
 استصواب" ملاحظه بفرمایند. من از آن تمام بزرگان و عزیزان
 بسیار تشکر خواهم نمود که در ضمن کنجی افکار و آرای من
 اشتباهاتی را روشن می سازند. و خداوند متعال را گواه خود کرده
 وعده می دهم که روی تبصره ها و پیشنهادات ایشان با توجه کاملی
 دقت خواهم کرد.

در آخر از خداوند متعال خواستار هستم که به این کوشش بنده
 شرف قبولیت عطا بفرماید و در این کشور خداداد پاکستان
 استقرار نظام خلافت علی منہاج النبوت را که بزرگترین مظهر
 رحمت للعالمین بودن نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می باشد
 تمهید نقطه آغازی مبارزه برای استقرار و تنفیذ در تمام جهان
 بسازد - وما ذلک علی اللہ بقریز!

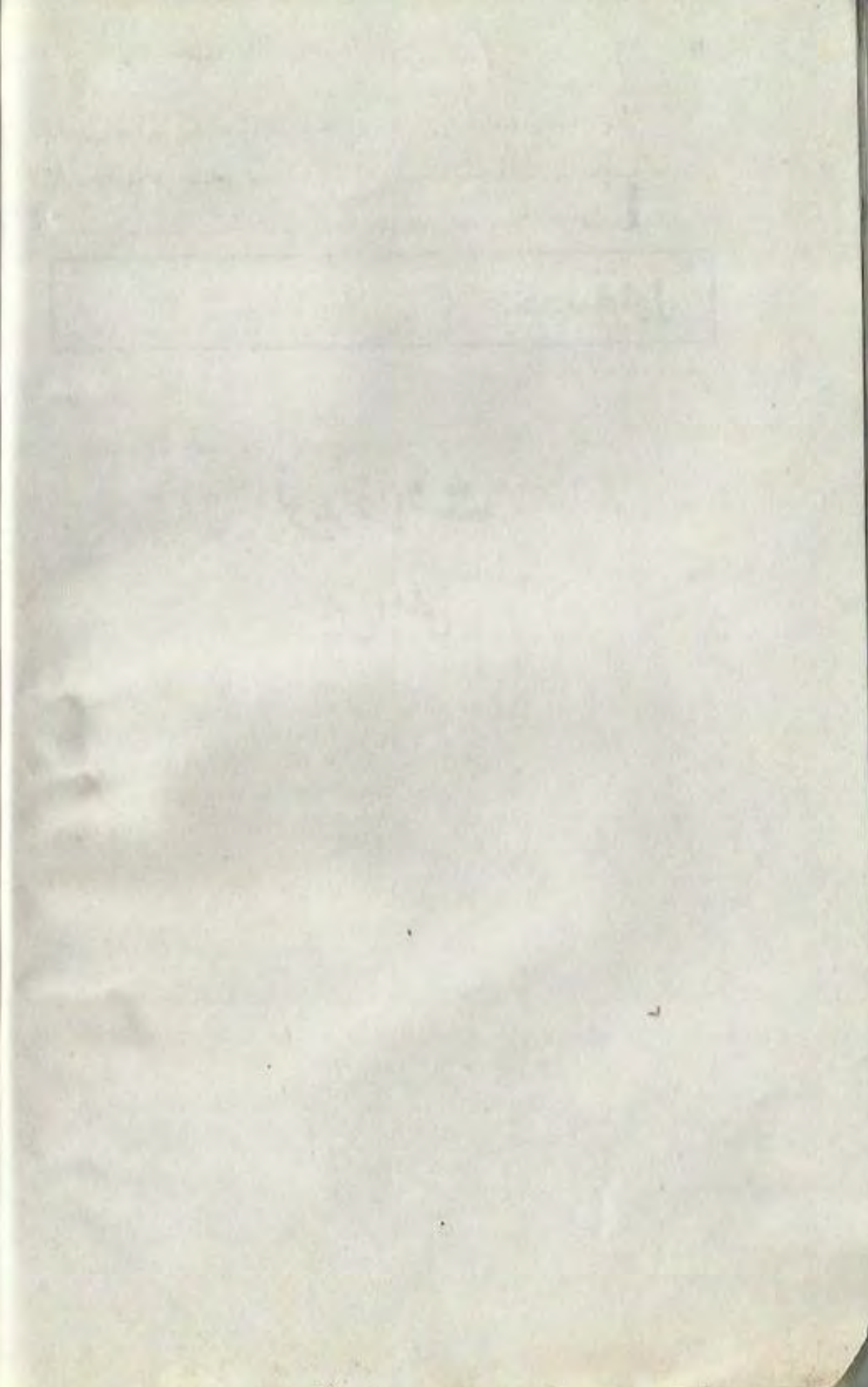
خاکسار اسرار احمد عفی عنہ
 داعی تحریک خلافت پاکستان

لاهور - ۲/۱ اکتوبر ماہ ۱۹۹۶م

1

خطبه اول

نوید خلافت
بین المللی



فهرست عناوینات

متعلقه خطبه اول

- (۱) تعارف اجمالی آیه استخلاف
- (۲) حقیقت فسق و کفر
- (۳) تعارف اجمالی آیاتهای سوره الصف
- (۴) دشمنان نور خدا
- (۵) مقصد بعثت رسول الله ﷺ
- (۶) جهاد و قتال و غلبه دین
- (۷) وعده های دنیوی و اخروی
- (۸) تکمیل اول وعده استخلاف
- (۹) کاروان سخت جان منزل به منزل
- (۱۰) خلافت علی منہاج النبوه
- (۱۱) مثال دور صدیقی رضی الله عنه
- (۱۲) دور ملوکیت ظالمانه - (دور ستم شاهی)
- (۱۳) مظالم بنو امیه
- (۱۴) عیاشی بنو عباس
- (۱۵) ملوکیت مبنی بر جبر
- (۱۶) دور غلامی بالواسطه
- (۱۷) نوید جان فزاء دور سعادت
- (۱۸) اهمیت تاریخی قرن بیستم

- (۱۹) عجوبه سویم قرن بیستم
- (۲۰) طلوع و غروب اهل ایمان
- (۲۱) استحقاق مسلمانان شبه قاره پاک و هند
- (۲۲) خلافت جهانی
- (۲۳) غلبه دین و احادیث مبارکه
- (۲۴) فلسفه ارتقاء و غلبه دین
- (۲۵) از نظم جدید جهانی تا نظام خلافت
- (۲۶) قبل از دور سعادت
- (۲۷) سبب تاخیر در عذاب استیصال بنی اسرائیل
- (۲۸) تاریخ عروج و زوال امه مسلمه
- (۲۹) درخشش عذاب آینده
- (۳۰) نزول مسیح و خروج دجال
- (۳۱) احیاء خلافت در پاکستان
- (۳۲) احیاء مذهب هندو در هند
- (۳۳) نظام خلافت چه وقت و در کدام جای برپا خواهد گردید؟
- (۳۴) ظاهرو باطن حادثات و واقعات
- (۳۵) رویای یهود و تعبیر آن

نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

أَمَّا بَعْدُ فَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ ، وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ، يَعْبُدُونَنِي لَا
يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ، وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ • ﴾ (النور : ٥٥)

﴿ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ، وَاللَّهُ مُتِمُّ
نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ • هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ، وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ • ﴾ (الصف : ٨ ، ٩)
صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعارف اجمالی آیه استخلاف

آیات پای مبارکه که در ابتدا خطابم تلاوت کرده ام از آن جمله آیه اول از سوره نور در شماره (۵۵) ارشاد ربانی است :

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خُوفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝﴾

"وَعَدَهُ داده است الله آنها را که ایمان آورده اند از شما و کردند عملهای نیکو که البته خلیفه سازد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنان را که پیش از آنان بودند و تا جای دهد (قوت دهد) برای ایشان دین ایشان را آنکه پسندیده است برای ایشان و البته بدل دهد ایشان را بعد از ترس ایشان ایمنی پرورش می کنند مرا شریک نمی سازند بمن چیزی را و هرگاه ناسپاسی کرد بعد از آن پس آن گروه ایشانند نافرمان" -

درین آیه کریمه خداوند کریم با مسلمانان که حق ایمان و عمل صالح را ادا کرده اند وعده فرموده اند که آن ذات مقدس آنها را در زمین حتما خلافت عطا می فرمائید - درین جا مراد از خلافت حکومت مسلمانان است -

در ضمن این وعده وضاحت مزید چنین فرمودند که این

خلافت و یا حکومت به امت مسلمه (آنکه امت محمد صلی الله علیه و سلم است) همان طوری عطاء می شود به آن طوریکه ازین قبل به امت مسلمه (بنی اسرائیل) عطاء شده بود^(۱)

درین آیه اشاره می شود که ما آن امت سابقه را نیز حکومت عطاء کرده بودیم - چنانچه در قرآن حکیم ارشاد است :

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾

"ای داود! ما شمارا در زمین خلیفه^(۲) ساختیم"

گویا که به حواله تاریخ گفته می شود که ای امه مسلمه! کسانی که از شما حق ایمان و عمل صالح را اداء می کنند ما آنها را از ما خلافت عطاء می کنیم به آن طرحی که قبل از شما آنها را عطاء کرده بودیم -

حین مطالعه این آیه مبارکه یادداشت این سخن ضروری است که وعده ای که خداوند کریم با مسلمانان فرموده اند در لغت عربی برای تاکید آن اسلوب موثر و تبلیغی که ممکن بود سه بار اعاده کرده شده است -

(i) ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

"البته خلیفه سازد ایشان را در زمین"

نیز به همین اسلوب فرمودند :

(ii) ﴿وَلَيَمَكَّنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ﴾

"و تا جای دهد (قوت دهد) برای ایشان دین ایشان را"

بعد از ارشاد شد :

(iii) ﴿وَلَيَبْدِلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾

"و البته بدل دهد ایشان را بعد از ترس ایشان 'ایمنی'

ببینید این تکرار همین یک مضمون است لیکن صورت

تکرار قرآن محید شان عجیبی دارد، در قرآن حکیم یک مضمون به اسالیب مختلف بیان کرده می شود ولی در آن تکرار در تاثیر و حسن کلام به جای کاهش در افزایش بیشتری در می آید. و بعد اینکه فرمود "برای ایشان جای و قوت دهد دین ایشان را آنکه پسندیده است" پس این همان کلام است که در سوره المائده آمده است:

﴿ اَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴾ (المائده: ۳)

"امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما احسان خود را و پسندیدم برای شما اسلام را دین" (تا قیام قیامت)

ظاهراً است! دینبراکه خداوند ذوالجلال را پسندیده است مغلوب نخواهد شد بلکه او غالب و متمکن میگردد. گویا که این تاکید دوم وعده است خلاف است همین سخن بار سوم به چنین طرح بیان فرمودند:

﴿ وَلَيَبْدَأَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ﴾

"حال خوف آنها را (آنکه درین وقت بر آن ها طاری است) از ما به امن مبدل می سازیم."

این آیه تهای سوره النور در اواخر سال پنجم هجری و یا در اوایل سال ششم هجری نازل شده بودند و طوری که معلوم است که در همین سال پنجم هجری غزوه احزاب واقع شده بود که قوت مجموعی عرب تا در حدود یک ماه و چند روز مدینه را در محاصره در آورده بود. و لشکر دوازده هزار نفری روی شهرک کوچک مدینه هجوم آورده بود در اطراف مدینه پیودهم جداگانه مشغول توطئه ها بودند. این ساعت آزمائش شدید مسلمانان خود قرآن حکیم

می فرماید :

﴿وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا﴾ (الاحزاب : ۱۱)

”و جثایلیده شدند جثیلانیدن شدیداً“

نتیجه این صورت حال سنگین چنین برآمد که نفاق منافقین بر زبان های آنان هوید ا گردید گویا که خبث آنها ظاهر شد در آن وقت چنین محسوس گردید طوریکه در یک بیابان یک چراغ روشن است که برای خاموش ساختن آن از هر طرف باد تنیدی می وزد- احساس خطر می شد که الان از طرف قبیله بزرگ هوازن حمله می شود یا قبائل نجد حمله می آورند و یا یهود خیبر حمله نه کنند و یا از جانب جنوب قریش حمله نه کنند- این اوضاعی بود که در آن بشارت داده شد که کیفیت خوف آنها را به امن مبدل میسازد :

این بخش آیه مبارکه مذکوره سوره (النور) نهایت اہم است کہ :
 ﴿يَغْلِبُؤُنَّيْ لَا يُشْرِكُونَ بِنِي شَيْئًا﴾ یعنی (در حالیکه من به آنها غلبه عطای فرمایم) در آن حال نیز عبادت و بندگی من را می کنند و هیچ کسی را با من شریک نمی سازند- درین جا این سوال پیدا می شود کہ مسلمانان گرچه قبل ازین نیز در همین حالت خوف بودند مگر بندگی همین یک الله جل جلاله را می نمودند پس اکنون خاتمه خوف و غلبه دین را چرا به بندگی او تعالی معلق ساختند ؟
 جواب این است کہ توحید تا آن وقت ناقص است تا کہ غلبه دین خداوند (ج) ثابت نگردد کہ آنرا قرآن حکیم به چنین طرح فرموده اند : ﴿وَيَكُونُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّحَرَّمًا﴾ یعنی ”دین کما برای الله جل جلاله باشد“
 حاکمیت غیر الله به کلی نفی گردد چرا کہ تصور حاکمیت غیر الله در واقع از همه کلان شرک است- در سوره (المانده) وارد است :
 ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ الْفَاسِقُونَ.....

الْكَافِرُونَ ﴿۱﴾ به خاطر همین حکم است که تا نظام خلافت قائم نمی شود تا آن وقت افراد موحد شده می توانند لیکن بهر حال نظام مشرکانه و کافران به جای خود باقی می ماند. چنانچه در حقیقت تکمیل توحید آن وقت می شود که ایفاء این سه وعده حاصلورت گیرد.

حقیقت فسق و کفر

اختتام آیه مبارکه سوره نوره این طور می شود که ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (وهر که ناسپاسی کرد بعد از آن پس آن گروه ایشانند نافرمان) در این آیه کریمه فاسق بعینه بهمان معنی آمده است که در سوره کهف به آن معنی به ابلیس گفته شده است ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ (آن از جنات بود پس به خلاف حکم پروردگار خویش سرکشی اختیار نمود) - گویا که فسق درین جا بمعنی سرکشی و بغاوت آمده است.

واینکه ارشاد شده است : "بعد از آن کسی که کفر کرد" پس درین آیه نیز فهمیدن مفهوم کفر ضروری است کفر در اصل برای دو معنی می آید. یکی کفر اصطلاحی است که مطلب آن انکار از اسلام و انکار از توحید و انکار از رسالت و یا انکار از یکی از ضروریات دین می باشد، دیگر کفری است که در مقابل شکر می آید. چنانچه در قرآن حکیم می آید :

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾

(ابراهیم : ۷۴)

"که اگر شکر کنید زیاد دهم شمارا و اگر ناسپاسی کنید (هر آینه) عذاب من سخت است".

گاملا بهمین طرح در سوره لقمان نیز کفر در مقابل شکر آمده است چنانچه فرموده شده :

﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (لقمان : ۱۲)

"و هر که شکر کند پس جز این نیست که شکر می کند برای نفع خود و هر که ناسپاسی کند پس (هر آئینه) الله تعالی بی نیاز ستوده کار است"

ولی درباره آیتی سوره نور که گفتگو در آن است بر دو معانی کفر در آن مقصود است - چنانچه این معنی نیز مقصود است که

(۱) وقتی که غلبه اسلام به میان می آید اگر در آن وقت نیز کسانی که بر حالت کفر برقرار می مانند گویا که آنها مجسمه شیطن است اندی چرا که در حالت غلبه کفر چیزی عذر شده می تواند که عباره از مجبوری است - تحت فشار اوضاع است - ظاہر است که در همچو حالات فقط ارباب همت می توانند که دامن گیر دین باشند و همین اشخاص می توانند که با نظام باطل همت مقاومت و تصادم را بکنند - مگر بعد از آنکه غلبه دین به میان می آید به اکثر مردم گرفتن راه دین به آسانی می باشد چنانچه بعد از غلبه دین اگر کسی بر کفر برقرار بماند گویا که در آن شخص ماده حیراصلا وجود ندارد -

(۲) و مفهوم دومیکه زیاده متعلق به ما است که با وجود این وعده های محکم از جانب خداوند بزرگد هم شما کمزهر همت نمی کنید گویا که قدر شناسی وعده های ما را نمی کنید -

البته یادآوری باید کرد که وعده های مذکوره درین آیه مقدسه مشروط به ایمان و عمل صالح است گویا که این وعده به همراه

مسلمانان سطحی و اسمی نیست. بلکه مسئولیت ایمان و عمل صالح را شما تکمیل می نمائید و حق آن را شما اداء می نمائید بعد از آن وعده اعطای خلافت را ایفاء میفرمایم. (۳۱)

تعارف اجمالی آیاتهای سوره الصف

اکنون به متعلق آیات شماره ۸ الی آیه شماره ۱۴ سوره الصف نیز چند سخنهای باید عرض کرد و الا بر آن آیات باید مکرر انگاه کنیم

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجْنِبُكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿وَالْآخَرَىٰ تُجْزَوْنَهَا﴾ نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿

"می خواهشد که گل کنند نور خدا را به دهنهای خود و خدا تمام کننده نور خود است اگر چه بد دانند کافران" او است آنکه فرستاده است پیغمبر خود را به هدایت و دین راست بنا غالب کند آن را بر همه ادیان اگر چه بد دانند مشرکان" ای مومنان آیات دالت کنیم شما را بر تجارتی که لحاظ دهد شما را از عذاب دردناک ایمان آرید به الله و رسول او و جهاد کنید در راه خدا با اموال خود و نفسهای خود این بهتر است برای شما اگر میدانید" (اگر چنین کنید) پیامرزد برای شما گناهان

شمارا و در آرد شمارا به بوستانهایی که میرود زیر (درختان)
آن جویها و خانه هائی پاکیزه و در بوستان های جاوید این
است کامیابی بزرگ! و بدهد چیز دیگر که دوست میدارید
آنها (آن چیز) نصرت از جانب خدا و فتح نزدیک است."

دشمنان نور خدا

ازین آیات مبارکه آیه کریمه اول نهایت اہم است چنانچه به
متعلق این آیه میخوایم تا دو سخنانی نهایت ضروری را با قدری
وضاحتی بیان کنم اول اینکه (پیریدون) "میخواهند" فاعل درین
جا کیست و اشاره "آنها" به طرف کیست؟ درباره چه کسانی گفته
می شود که آنها در تعقب خاموش ساختن نور خدا به پف های دهن
خویش هستند؟ قبل ازین آیه در سوره صف تذکره امت مسلمه
سابقه یعنی تذکره یهود شده است که آنها با سیدنا حضرت موسی
علیه السلام چه رفتاری کرده اند و با حضرت عیسی علیه السلام
چه برخورد داشتند و اینکه اکنون با محمد علیه الصلوٰۃ والسلام
چه معامله را اختیار کرده اند این ذکر ادوار سه گانه امت سابقه
است که در رکوع اول سوره صف با جامعیت کامل بیان شده است -
پس گویا که درین اشاره به طرف یهود کرده شده است و فرموده اند :
"که آنها میخواهند تابه پف های دهن خود نور خداوند متعال را
گل سازند" - (۱۵)

پس این سخن درباره یهود چرا گفته شده است که آنها نور
خداوند متعال را میخواهند گل کنند برای معلوم کردن جواب
این سوال ضروری است که در جزیره نمای عرب دشمن مسلمانان
در آن وقت چه کسانی بودند بر آنها یک نگایی باید انداخته شود -

از آنجمله یکی مشرکین بودند که سرخیل آنها قریش مکه بودند مگر اینها نهایت دلاور و مردم صریح بودند. بالمقابل حمله می نمودند در حالیکه دشمن دیگری نبود بود. اینها نهایتا ترس بودند که درباره آنها در سوره حشر آمده است که : "اینها برگزدر میدان رویاروی بمقابله نمی پردازند بلی از داخل قلعه ها مخفیانه سنگ بارانی می نمایند. گرچه ابو جهل به خاطر دین خودش توانست تا گردن خود را بیراند. مگر هست این را برگز نداشت فقط به پف دهن میخواست کاری را به انجامد زیرا که غیر از تبلیغات و توطئه ها اینها هیچ ندارند مگر در جواب تبلیغات و توطئه های اینها از خداوندی است :

﴿وَاللَّهُ مِمَّنْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ {۱۱}

"الله جل جلاله تمام کننده نور خود است گرچه بد میسرند

این را کافران"

بر این آیه کریمه توجه زیادی به این سبب میدهم که در حالات امروزه مشاییده آن صورتحال کرده می شود ع ترجمه از اردو :
آتش است' اولاد ابراهیمی و نمرود هست
آیا دوباره کسی را امتحان مقصود هست

بعینه همین کیفیت از یهود امروز نیز است. درین وقت به آن طرحیکه صیہونیت در فکر گل کردن این نور است و به آن سرعتیکه توطئه های خود را ربه عمل می کشند انداز این سخن را ازین نکته بفهمید که بر بالای حکومت بزرگترین دنیا هم همین ها سوار هستند اینها در تمام دنیا باد بنیاد گرانی اسلامی ساخته و گسترش داده اند. این تمام چنیرها را امروز نیز بین السطور این آیه بخوانید.

مقصد بعثت رسول الله ﷺ

ازین به بعد ارشاد می شود :

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

"اوست آن که فرستاده است پیغمبر خود را به هدایت و دین راست تا غالب کند آن را بر همه ادیان گرچه بد بداندند مشرکان"

درین آیه کریمه مقصد بعثت نبی کریم ﷺ بیان کرده شده است این حقیقت نهایت اہم است کہ تا وقتی کہ از مقصد بعثت نبی اکرم ﷺ اہم صحیح و صحیح حاصل نہ باشد سیرت النبی در فہم آمندہ نمی تواند ' و نہ فہم عمیق و ادراک کامل از قرآن حکیم حاصل شدہ می تواند. اصلاً من این سخن را بحوالہ امام الہند حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی تقدیم می نمایم کہ آنہا این آیہ مبارکہ را عمود تمام قرآن قرار دادہ اند ظاہر است کہ بہ خاطر متعین کردن کارنامہ ہا و کردار با ارزش یک شخصیت بزرگ و موازنہ اثرات آن بطور صحیح ضروری است کہ اولاً مقصد آن متعین کردہ شود بعد از آن شما می توانید تا تجزیہ کنید کہ آن شخص در حصول مقصد خودش تا چہ حدی کامیاب مانندہ است و تا چہ حدی ناکام ' و نیز آنیکہ آن هدف خود را چہ طور و تا چہ حدی حاصل نمود. مقصد بعثت نبی اکرم ﷺ تنها تبلیغ نیست بلکہ غلبہ دین حق است. در مابین این دو سخنی از زمین تا آسمان فرق است اگر فقط تبلیغ کردن می بود پس شاید آن حضرت (ﷺ) مشیر را ہرگز بدست نمی گرفتند مگر بہ خاطر غلبہ دین حق

بدون از شمشیر گرفتن بدست خود چاره نیست. به منکشف ساختن این حقیقت بطور کلی سخن واضح میگردد که تبلیغ را گدایان مذهب بودا هم می کنند آخر این مکانیزم مبلغان مذهب مسیحی هم از کجابه کجا میرسد. مگر تبلیغی که به آن سطحی می کنند درین ضرورت به هیچ تصادم به پیش نمی آید. چرا که تقاضاهای محض تبلیغ چیز دیگری است در حالیکه تقاضای های غلبه دین حق چیزی دیگری می باشند. مقصد اساسی نبی اکرم صلی الله علیه و سلم فقط غلبه دین حق است. به این اساس فرمودند که این کار به مشرکین نهایت دشوار می باشد. وضاحت این سخن نیز ضروری است که مشرک آخر کیست؟ بر آن کسی و یا اداره که در مقابل دین حق کدام نظام دیگری را در خدمت شما پیش می کند آن مشرک است مگر مشرک را به چند عقائد محدود فکر کرده ایم. بقول علامه اقبال ترجمه از اردو

بود توحید یکے قوت زنده به چهار

نیست امروز بجز مسئله علم کلام

جهاد و قتال و غلبه دین

دین الله ضرور را غالب خواهد بود 'مقصد بعثت نبی اکرم فقط غلبه دین است' لیکن این مراحل سرفروشی 'جانیفشانی' جهاد و قتال فقط مومنین صادق طی خواهند نمود. چنانچه فرمودند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجْنِبُكُمْ مِّنْ عَذَابِ آلِئِيمٍ ۝ تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ، ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝

"ای مومنان دلالت کنم شمارا بر تجارتی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک ایمان آرید به الله و رسول او و جهاد کنید در راه خدا به اموال خود و نفسهای خود این بهتر است برای شما اگر میدانیده"

براین آیه سوره صف با کمی توقف برائی ما لازم است تا توجه خود را مرکوز سازیم. که در آیه سوره نور برائی استقرار نظام خلافت ذکر دو شرائط شده بود. یعنی (و عده ایمان و عمل صالح) درین مقام نیز ذکر دو شرائط آمده است یعنی ایمان و جهاد فی سبیل الله. آن ایمان 'آن عمل صالح' آن جهاد کدام است که بتوسط آن این وعده با تکمیل شده می توانند؟ افسوس که در اذهان ما معنای ایمان 'عمل و جهاد بسیار محدود و مسخ گردیده است به این لحاظ به ادراک حقائق آن بطور صحیح ضرورت ناگزیر است.

و عده بانی دنیوی و اخروی

در آیات مذکوره بالائی سوره صف دو وعده مذکور اند؛ در حالیکه در آیه شماره ۵۵ سوره نور سه وعده با ذکر شده بودند. مگر ذکر وعده بانی که در سوره نور آمده تعلق آن با دنیا است. یعنی ای مسلمانان ما به شما خلافت عطا می فرمائیم 'که در دنیا دین شما غالب می شود. و کیفیت خوف شما در دنیا به امن (سکون) بدل کرده می شود. در حالیکه در آیات مذکوره بالائی سوره صف نتیجه آخرت اولایان گردیده. یعنی ای اهل ایمان! اگر شما بر الله حلاله و بر رسول او ایمان حقیقی داشتید و بر جهاد فی سبیل الله باشید بوده باشید. پس او تعالی گناهان شمارا می بخشد و شمارا

در بهشت با داخل می فرماید ' و در باغات همیشه برپا شمارا
 نهایت مسکن پاک عطا می فرماید. و همین کامیابی را نتیجه
 اخروی قرار داده فرمودند : ﴿ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ ﴾ و همچنان معیار
 خیر و شرمانیز درست کرده شده است که کامیابی اصلی در دنیا
 نمی باشد بلکه در آخرت می باشد. به این اساس کمی به پیش
 رفته در صورت تقابل فرمودند : ﴿ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ۝ ﴾ (و یک چیز دیگر
 که پسندیده شما است) برای موقع امام رازی در تفسیر کبیر
 صراحتاً نوشته است که (درین مقام در حقیقت مذمت این سخن
 کرده شده است که این تقاضائی بشریت شما است که شما فتح و
 کامیابی دنیا را اهمیت می دهید مگر در نگاه آن ذات بی چون این
 هیچ اهمیت ندارد. اگر اهمیتی داشته بود پس به اهل ایمان بیه پر
 واحد آن فتح عطا می فرمود. مگر در نگاه آن ذات بی چون اهمیت
 آزمایش و امتحان شما زیاد است اکنون این باید دیده شود که از
 آزمایش کیست که بطور کمال بیرون می آید. حضرت حمزه که
 منظر فتح مکه را به چشم خود دیده نخواست آیا آن ناکام شد؟ چه
 جائیکه حضرت سمیه * و حضرت یاسر * در سرزمین مکه
 المکرمه شهید شدند، برری آنها دیدن دارالامن مدینه هم نصیب
 نه شد. لذا کامیابی اصلی استقامت است در دوران ادا کردن حق
 ایمان و عمل صالح جان را به جان آفرین تسلیم نمودن در حقیقت
 فوز عظیم است.

بعد از آن واضح کردن اهمیت کامیابی اخروی ذکر وعده های
 دنیا شده است : ﴿ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ۝ نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ۝ وَبَشِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ ۝ ﴾ یعنی از جانب الله مدد میسر میگردد و فتح
 قدمبوسی شمارا می خواهد. وای نبی! بنندگان مومن ما را بشارت

(خوشخبری) ده که زمانه از مایشهائی شدید شما اکنون به اختتام می رسد شما حق ایمان و عمل صالح را ادا کرده اید و همچنان تقاضائی جهاد را نیز تکمیل کرده اید.

از مطالعه قرآن حکیم این حقیقت واضح میگردد که وقتی که از جانب الله ج آزمایش به انتها میرسد و اهل ایمان در آن دوران نیز مظاہره استقلال و ثابت قدمی را نشان می دهند پس در آن وقت نصرت بلا تاخیر الله ج برای دستگیری آنها می آید. تحت این اصول درین آیه نیز خوشخبری فتح و نصرت به مومنین شنوایانده شده است.

تکمیل اول وعده استخلاف

بیانید تا اکنون ببینیم که به اعتبار تاریخی این وعده استخلاف و نصرت تا چه اندازه به زودی ایفا گردید. آیات مذکوره بالا در اواخر پنجم هجری و یا در اوائل شش هجری نازل شدند. در ماه ذی القعدة شش هجری صلح حدیبیه به میان آمد و قرآن اعلان فرمود ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (الفتح : ۱) "ای نبی! ما به شما فتح مبین^{۱۴۱} عطا فرمودیم" بعد از صلح حدیبیه که ۶ هجری قرار یافته بود فوراً در سنه ۷ هجری خیبر فتح شد عسرت مسلمانان و غیر مسلمانها دور شد بعد از هشتیم هجری خود مکه فتح گردید و در جزیره نمائی عرب اعلان کرده شد ﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (التوبة : ۱۱) یعنی مشرکین باید با گوشهائی مساوی شوند که بعد از امروز با آنها هیچ نوع معاينه وجود ندارد حالچه در دوران یک سال خاتمه کفر و شرک از جزیره نمائی عرب بعمل آورده شد. در سورة التوبة اعلان عملیات قلع و قمع کرده

شد. واضح است که بعد از فتح یک منطقه در بعض از مواضع آن سنگربانی مزاحمتی و دفاعی باقی می ماند. بعد از فتح مکه تصفیه آن سنگربانی مزاحمتی و دفاعی در سنه ۹ هجری بمیان آمد بعد از آن تا اواخر ۸ هجری و یا تا اوائل ۱۰ هجری مصداق ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (بنی اسرائیل : ۸۱) به چشم سر مشاهده گردید. و تا حدود جزیره نمائی عرب غلبه دین عملا بمیان آمد و عده نظام خلافت ایفاء گردید. بعد از وفات نبی کریم صلی الله علیه وسلم در جریان ۲۴ سال از دریای آموالی بحر اوقیانوس نظام خلافت غالب گردید. گویا که بعد از نزول آیات استخلاف در دوران ۳۰ سال بریک منطقه عظیم و معروف دنیا آن کیفیتها تکمیل گردیدند که در ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ..... وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ به اسلوب بلیغی بیان فرموده شده بود.

کاروان سخت جان منزل به منزل

این بود تکمیل اولی نصرت و عده استخلاف البته اینکه از آن به بعد چه شد از آن وقت تا به این وقت ما از کدام کدام مراحل و از چه نوع وادی ها گذر کرده ایم این تاریخ سیزده صد و سی ساله است در سال ۶۳۳ هجری وفات نبی کریم واقع شد. و مدت ۳۰ سال را دیبگر کم کنید که به این حساب هزار و سه صد و سی و یک سال می شوند (۸) اگر ما به کوشش خود این همه داستان را الهایت مختصر کرده. بیان کنیم هنوز هم سخن نهایت طویل می گردد لیکن این بلاغت کلام نبوی ﷺ است که ما این تاریخ طویل را در ضمن یک حدیث نبوی ﷺ می فہیم -

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقط در یک حدیث شریف از
 (مانه مبارک خویش الی روز قیامت ذکر اداوار پنبجگانه را فرموده
 اند. تاریخ مکمل مادرین حدیث مبارک گنجانیده وارد گردیده
 است. از مسند احمد بن حنبل روایت است که از آن نعمان بن
 بشیر روایت فرموده اند: «تَکُونُ النُّبُوَّةُ فِیْکُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ اِنْ تَکُونُ ثُمَّ
 یُفْعَلُ اللَّهُ اِذَا شَاءَ اِنْ یُفْعَلُهَا» «ای مسلمانان! در مابین شما نبوت می
 ماند تا وقتی که الله خواسته باشند بعد از وقتی که الله بخواهد نبوت را
 با لای فرماید» - بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ذکر دور
 دوم را فرمودند ۱۹: «ثُمَّ تَکُونُ خِلَافَةٌ عَلَیْ مِنْهَا جِ النَّبُوَّةِ» (بعد از
 خلافت می باشد مطابق منهاج نبوت)

خلافت علی منهاج النبوة

این الفاظ نهایت قابل غور هستند. برائی دور حاضر در نزد ما
 اصطلاح معروف خلافت راشده است در حالیکه این اصطلاح در
 حدیث به این طرح وارد نگردیده. بلی الفاظ «خلفاء راشدین»
 دارد گردیده اند. طوریکه حدیث مشهور است: «عَلِیْکُمْ بِسُنَّتِیْ وَسُنَّةِ
 الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِیْنَ الْمُهَدِّدِیْنَ» (اتباع کردن از سنت من و اتباع کردن از
 سنت خلفاء راشدین من بر شما لازم است) لیکن در روایت تحت
 نظر آمده حضرت نعمان بن بشیر صفت خلافت که آمده است در
 عصر حاضر آن قدر مشهور نیست. ابن توفیق را الله برای ما
 بخشنده اند که بذریعه تقاریر و مطبوعات خویش این صفت را
 مردم می نماییم. معنی خلافت علی منهاج النبوة این است که
 خلافت بر نقش قدم نبوت است (این لفظه (بعینه) حامل
 حقیقت خصوصی می باشد چرا که در خلافت راشده آن نظامی که

محمد عربی صلی الله علیه وسلم به نفس نفیس قائم فرموده بودند آن بعینه و بتمامه و بکماله مطابق قائم ماند.

مثال دور صدیقی

درین سلسله صرف بیان یک مثال کافی میدانم. در آغاز عهد مبارک حضرت ابوبکر صدیق * فتنه مانعین زکوه برانگیخته گردید و مثل حضرت عمر * یک شخص عظیم نیز مشوره مصلحت اندیشی را اراده نمودند چرا که درین مرحله هنوز دو جبهه از ابتداء باز شده بودند حضرت ابوبکر صدیق * بریک جبهه به خاطر جنگ بار و میها جیش اسامه * را چنین فرموده سوق کرده بود که تصعیم سوق این لشکر را خود نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرموده بودند پرچم این لشکر را خود آن حضرت ﷺ بدست مبارک خویش بسته بودند پس من آن را به کدام جرات بتوانم باز نمایم. وجهه ثانی بر خلاف مدعیان کاذب نبوت باز شده بود که در مورد کفر آنان گنجائش اندک شک هم وجود نداشت بناء با آنها جنگ یک امر ضروری بود نظر به این صورتحال حضرت عمر * فرمودند که : "اکنون یک جبهه سوئیمین نه باید کشود" "براین سخن عکس العمل حضرت ابوبکر صدیق * نهایت شدید بود تا آنکه آنها حضرت عمر * را بدرجه ملامت قرار داده بودند. و این مقام حضرت ابوبکر صدیق * میباشد که چون پستی حضرت عمر * را نمیتوانستند تا ملامت قرار دهند. و غیر از این مقام به دیگر صحابه * حاصل نه بود. حضرت ابوبکر صدیق * فرمودند ای عمر * تو در زمانه جاهلیت که نهایت سخت تریودی اکنون در اسلام آمده تر سو گشتی ؟ "أَجَبَّارٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَوَازٍ فِي الْإِسْلَامِ؟" و سخن

دیگری که آن درین مرحله فرموده اند که به خاطر آن سخن این همه
واقعہ را نقل کرده ام. فرمودند: "أَيُّقُصُّ الدِّينُ وَأَنَا حَيٌّ؟" (آیا در دین
کدام کمی واقع می شود در حالیکه خودم زنده میباشم) و مزید بر آن
فرمودند: "قسم بر الله! اگر در زمانه حضور صلی الله علیه وسلم
شتران زکوه بار یسمانهای که به آن بسته می بودند داده می شدند
مگر اکنون از دادن آن ریسمانهای کسی انکار می کند هنوز من با آن
جنگه" می کنم که اکنون قصه پارینه گشته است، لیکن آغاز
سقوطش از ترامیم در مورد نظرات شان به میان آمده بود.
گویندگان می گفتند که کمیونزم بر جایی اینکه حیثیت یک
نظریه جهانی داشت اکنون یک کوشش ملی گرایی روسیه در
برگرفته است. چنانچه یک خشت کج تحریف آنها تماما
و کاملاً عمارت شان را زمین بوس ساخت نظریه این مثال دور حاضر
بر موقوف حضرت ابوبکر صدیق* تأمل که باید کنیم آن* در اظهار
مافی الضمیر از حد فصاحت و بلاغت کار گرفته فرموده بودند.
ورله کجا شتر و کجا رسمان آن* لیکن به جناب صدیق اکبر* این
قدر مدهانت و یا ترمیم نیز قابل عمل نه بود. اندازه شدت جذبات
آن* از این فهمیده می شود که آنها اعلان فرموده بودند "قسم بر الله
جل جلاله که به همراه کسی می رود و یا نمی رود خودم تن و تنها
میروم و با آنها جنگه می نمایم. آخر اعتراف امت در حق آن رضی
الله عنه که "أَفْضَلُ الْبَشَرِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْحَقِّيقِ" بلا شبه بعد از انبیاء
مقام اعلی در تمام انسانها در فضیلت کدام سخن عادی نمی
باشد. به مثل آن* انسان رقیق القلب در همچو موقع به مثل کوه
بمالیه در عزیمت و استقلالش ثابت می گردد. بهر حال از تمام
بحث مذکور این سخن واضح گردید که معنی خلافت علی منہاج

النبوه حقیقتاً چه بود و ازین فی الواقع مقصود چیست - و به همین خلافت در عرف عام خلافت راشده گفته می شود - حضور صلی الله علیه وسلم در حدیث مبارک خویش مزید فرمودند که این نظام نیز تا آن وقت می ماند تا وقتی که الله جل جلاله خواسته باشد - بعد از آن این نیز به اختتام میرسد - پیش از آنکه به پیش برویم باید در این نکته بسنجیم که آیا خود دور حضور صلی الله علیه وسلم نیز دور خلافت بود و یا نه؟ یقیناً دور آن حضرت (ﷺ) نیز همین دور خلافت است - بر نبی خلیفه الله ج میباشد - خود قرآن حکیم می فرماید : ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ ای داود! ما شما را در زمین خلیفه گردانده ایم - بلکه دور خلافت آن حضرت (ﷺ) اکنون دارائی حیثیت یک نمونه امتیازی میباشد - طوریکه ارشاد است ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (الاحزاب : ۲۱) (برای شما در رسول الله نمونه بهترین است) چنانچه اکنون تاقیامت هر نظامیکه بوده باشد بهمین حواله چرخ داده می شود -

بعد از آن نبی اکرم صلی الله علیه وسلم ذکر دور ثالث را به این طرح فرموده اند : (لَمْ يَكُنْ مُلْكًا عَاصًا فَتَكُنْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُنْ ثُمَّ يَرْفَعُ اللَّهُ إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا) "یعنی بعد از یک دور ملوکیت می آید که آن ملوکیت گزنده می باشد - این دور نیز تا آن وقت می ماند تا که الله جل جلاله خواسته باشد - پس الله جل جلاله هر گاه بخواهد آن را نیز بر میدارد" -

دور ملوکیت ظالمانه (دور ستم شاهی)

بعد از خلافت راشده و یا خلافت علی منہاج النبوه هر آن

نظامی که در عرف عام خلافت نامیده می شود در حدیث نبوی آن به نام ملوکیت موسوم کرده شده است. بلی ما آن دور را به این معنی خلافت گفته می توانیم که در آن اقلابا دست می مکمل کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ بطور نظری تسلیم کرده شده باشد که به این قسم بالادستی در دور خلافت بنو امیه نیز موجود بود و در دور خلافت بنو عباس نیز و در دور خلافت عثمانیه نیز همین طور بالادستی قائم ماند. گرچه صورت انتقال اقتدار و نظام تقسیم دولت عملاً تبدیل گردیده بود. و دور ۹۰ ساله بنو امیه در اصل زمان عبوری است. از دور خلافت علی منباج النبوه تا دور ملوکیت کار یک روزه نه بود چنانکه ملوکیت اصلی در دور بنو عباس شروع شده است.

مظالم بنو امیه

بهر حال حکومت بنو امیه نیز یقیناً ظالم بود. هر چه که در میدان کربلا با حضرت حسین بن علی " شده است از آن صورتحال هر یک طفل امت واقف است ' چرا که تذکره آن واقعات با اتمام خاص به اندازه زیاده کرده می شود ' ولی هم چنین رفتاری با حضرت عبدالله بن زبیر در حرم مکه بعمل آمد ' بابتی دزدی کامل آن ذبح کرده شد و تاسه روز جسد آن رضی الله عنه بدون از گور و کفن به آینه دار آویخته نگاه کرده شد. و حرمت حرم مکی داغ دار شد. در همین دور واقعه حره نیز به پیش آمد. در این واقعه تاسه روز در مدینه سوره غارت کرده شد. بی حرمتی زنان کرده شد و به دست حجاج بن یوسف صوابا تا بعین شهید کرده شدند ' مگر به نزد من نسبت نه از همه مظالم ظلم کلان این بود که محمد بن قاسم را از منطقه

سند واپس خواستند و شهید ساختند. آن نوجوانی بود آنقدر
 پارسا که هندو با آنرا مطابق عقیده و معیار خود اله قرار دادند و از آن
 مجسمه ساخته و پرستش آنرا شروع کردند. اگر به چنین حاکم
 عادل موقع محسوس می شد هندوستان بطور کامل فتح می گردید.
 لیکن به این کار خطر کلان به اداره ملوکیت لاحق می شد. معیار
 سنجیدگی در ملوکیت همین بوده می باشد که عزیز و محترم
 گشتن یک کسی خطر به تخت شاهی خویش می دانند. جرم
 محمد بن قاسم نیز همین بود که آن در پهلوی مخالف آن گروهی از
 بادشاهان قرار داشت که در کشمکش اقتدار به میان آمده بودند.
 هر چیزیکه با محمد بن قاسم کرده شد بعینه همان رویه به همراه
 موسی بن نصیر کرده شد. آنها منطقه اکثر و بیشتر افریقه شمالی
 را فتح کرده بودند. طارق بن زیاد از ادنی ترین قوماندانان موسی بن
 نصیر بود. موسی بن نصیر نیز چنان دلیل کرده شد که در آفتاب
 شدید گرم استاد کرده شد چنانچه از لحاظ عمرش سالخورده بود
 بی پوش شده بر زمین افتید. این هر دو مردان حق به بادشاهی
 خویش خطر دهالسته شدند.

عیاشی بنو عباس

این حالات دور بنو امیه است. از آن به بعد هر چیزیکه در دور بنو
 عباس شده آن نیز بخش تاریخ است. آن محافل رقص و سرودیکه
 آراسته کرده شدند آن به همه معلوم است. همه حسن نسوانی
 کوه قاف در محلات بغداد کشیده آورده می شد. این است دور
 سویم که آن را نبی اکرم صلی الله علیه و سلم از ملوکیت گزنده
 تعبیر فرموده اند.

ملوکیت بنی بر جبر

درباره دور چهارم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ثُمَّ تَكُونُ مَلَكًا جَبْرِيًّا» ثُمَّ يَرْفَعُهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا)) یعنی "بعدایک ملوکیت دیگر می آید که آن ملوکیت جبری می باشد- بعدا آنرا نیز هرگاه الله جل جلاله بخواهد بر میدارد"- در مابین این بر دو ملوکیتها چه فرق است؟ در جواب این سوال ما شهادتی درین امر نداریم که از حضور صلی الله علیه وسلم درین باره کدام سوال کرده شده است، و نه این معلوم کرده شده است که در آن زمانه در ما بین آن دو دور ملوکیتها چه فرق فهمیده شده است مگر در حالات امروزه در پیش روی ما به مثل روز روشن واضح است که از آن چه مرا داشت- دور اول ملوکیت آن بود که ملوک بهر حال مسلمان بودند لیکن آن ملوکیت که آزان به بعد بر ما مسلط شد از غیر مسلم بود- این دور استعمار غرب است- ما غلامان بریطانیه، غلامان فرانس، غلامان اتلی و غلامان ولندیزیها گشته رفتیم- این دور چهارم است که ازین دور در حدیث مبارک خبر داده شده است-

دور غلامی بالواسطه

این دور اکنون به اختتام نه رسیده- غلامی مستقیم گرچه به پایان رسیده است لیکن بالواسطه یعنی غیر مستقیم برقرار است- هنوز هم همه امت مسلمه در شکنجه پائی آن قرار دارد اقتصاد و وسائل مادر تصرف آنها می باشد- ذهن مادر کنترول آنها به اعتبار ذهنی، فکری و تهذیبی ما غلامان آنها هستیم- در عدم تکالو جی گدایان هستیم- به طور جزوی اصلا این دور چهارم

به اختتام رسیده ولی به اعتبار معنوی دوام دارد آن بخش بردگی که باقی است شدائد و مصائب آن تلخ تر از سابق بلکه چندین مراتب زیاده خواهد بود.

نوید جان فزائی و وسعادت

طوری که ذکر کرده شده، بمطابق حدیث مبارکه بهر حال اختتام این دور ضروری است و از آن به بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تذکره دور آخری را فرمودند: ((ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةُ عَلِيٍّ مِنْهَاجِ النَّبِيِّ)) "بعد از خلافت علی منهای النبوه می آید" این است آن نوید جان فزا آن خوشخبری که به خاطر حالات مایوس کن موجوده نبی اکرم صلی الله علیه و سلم به سمع امت رسانده اند. راوی این حدیث مبارکه حضرت نعمان بن بشیر می فرماید که: ((ثُمَّ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)) یعنی از آن به بعد رسول الله ﷺ سکوت اختیار فرمودند. همین حدیث مبارکه را مولانا مودودی مرحوم با قدری تفصیل در کتاب خویش (تجدید و احیائی دین) نقل کرده اند. در این روایت مضمون اضافی این است که:

"هرگاه خلافت علی منهای النبوه قایم شود پس معاملات ذات البیتی یا سنت محمد صلی الله علیه و سلم مطابق می شود و اسلام پرچم هائی خود را در زمین نصب میسازد. اهل آسمان هم راضی می شوند و اهل زمین نیز آسمان پر پر قطره مبارک خویش را به شکل مسلسل می بارد. و زمین نیز تمام خزانه هائی معدنی و نباتی را می رویاند."

گویا که درین حدیث مبارکه آن نظام خلافت شان اضافی آن وارد شده است. افسوس که مولانا مودودی مرحوم درین مورد ذکر ماخذ

راه گرفته است. و من نیز تا حال با وجود کوشش امکانش خود ماخذ را دریافت کرده نتوانسته ام.

اگر حالات معروضی این دور دیده شود. پس این بشارت بطور کلی ناممکن الوقوع به نظر می رسد. این تقاضائی ایمان ما است که هر گاه نبی اکرم ﷺ را تسلیم کردیم که آن (ﷺ) صادق المصدق هستند پس ایمان بر هر خبر آن (ﷺ) لازم است. حدیث صحیح است. لهذا ایمان آوردن بر آن یک امر لازمی است. گنجانش شک و شبه اصلا وجود ندارد. ما یقین بکنیم و یانه کنیم واقع آن می شود که آنحضرت ﷺ از آن خبر داده اند.

اهمیت تاریخی قرن بیستم

اکنون چند سخن به حواله قرن بیستم نیز عرض خواهم نمود. در تاریخ انسانی از قرن بیستم زیاده. دور پراگندش هیچ نه گزشته. در این قرن از دو ممالک عظیم چنان خاتمه به قوع پیوست که از نام و نشان آن نماند. در آغاز قرن سلطنت عثمانیه که بر سه قاره حاوی بود نابود گردید. چنانچه پراختتام این قرن الحاد جماهیر شوروی فروپاشید و افسانه دیرینه به مثل خواب گشت چه تعجب است از این که در همین قرن قدرت دیگری سویمی نیز به همین طرز محو گشته بماند. اصحاب عقل و فراست می دانند که این انجام امریکا دور نمی باشد. اقتصاد امریکا شدیداً دچار بحران گشته است. اقتصاد آنها اصلاً بدست پیودها قرار دارد. پیودها هر وقت اگر بخواهند به یک جنبش سه چیز پای آنها نیست و نابود کرده میتوانند. من این حقائق را می دانم و دو جمع دوسوای چهار میدانم. آن وقت دور نیست که آنها

مسجد اقصی را منهدم ساخته و به جائی آن بیکل سلیمانی را تعمیر نمایند. از کشوربای اسلامی یکی از آن هم در راه آنها مزاحم نیستند. اگر مزاحم بوده باشد هم این امریکا مزاحم آنها خواهد بود. فلذا اولاً آنها خاتمه امریکا را می نمایند. آن کسانی که مطالعه حالات مغرب را در پس منظر عزایم تحریک صیہونی ہامی نمایند آنها با یقین کامل میگویند کہ این انجام امریکا دور نمی باشد. در قرن بیستم میلادی دو جنگهای عظیم واقع شده کہ در آن دوران جنگها میلیونہا نفر بہ قتل شدند. چرا یک سوئم جنگ دیگر شده نمی تواند؟ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث مبارکہ خبر (الملحمہ العظمی) را بیان فرمودہ اند، آن را جنگ عظیم نہ بلکہ جنگ اعظم می گوئیم بہ خاطر اینکہ عظمی مونث اعظم است. حالات بہ زودی بہ آن طرف سوق می شوند. در اصل این جنگ صلیبی سوئم^(۱۰) می باشد. علاوہ ازین احادیث مبارکہ یاد آوری و تذکرہ این در بائبل نیز موجود است.

عجوبہ سوئم قرن بیستم

و عجوبہ دیگری از ہمین قرن بیستم این است کہ قوم یہود کہ از مدت دو ہزار سال در حالت در بدری بہ سر می بردند کہ بہ آنها در ہمین قرن موجودہ خانہ میسر گردید. اسرائیل بہ وجود آمد و آن ہم بہ کدام شان و شوکت! از ۷۰ میلادی یہودی بی خانہ بود. تائیتس رومی بر یروشلم حملہ کردہ بود کہ در یک روز صد ہزار یہودی بہ قتل رسیدہ بودند و بیکل سلیمانی ہموار کردہ شد کہ تا حال بہ همان حال خود افتیدہ است. بہ این لحاظ یہود سان را در

تاریخ خود و در پراگندگی می گویند. در حال حاضر صورت حال این است که تعداد یهودیها در همه دنیا زیاده از چهارده میلیون نمی باشد برعکس این از جمله امت مسلمه صرف اگر تعداد عرب ها دیده شود دو صد و پنجاه میلیون نظریه تعداد آنها موجود می شوند لیکن حقیقت معنوی آنها پیش همه است من فکر میکنم که شاید تسلط و استیلاء موجود یهودیها قبل از خاموش شدن چراغ شان شعله آخری آن خواهد بود و هست. بعد از آن شاید این قوم ملعون و مغضوب تباه و برباد کرده می شود.

طلوع و غروب اهل ایمان

اگر در آغاز این قرن خاتمه خلافت عثمانیه به وقوع پیوست چرا بر اختتام این قرن احیاء نظام خلافت شده نمی تواند؟ چنانچه ما این منظر را به قول علامه اقبال می بینیم که غ ا ترجمه از اردو

چون آفتاب صاحب ایمان زنده است
این جا غروب بود و آن جا طلوع گشت

این شاعری سطحی نیست بلکه حقائق تاریخی می باشند. در حالیکه در اندلس (اسپین) آفتاب حکمرانی پشت صد ساله مسلمانان غروب می شد در آن حال آفتاب اسلام در شرق در طلوع بود. بقاء اسلام تا قیامت حتمی است. حدیث مبارکه حضور ﷺ است که: ((أَنَا آخِرُ الْمُرْسَلِينَ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ)) "من رسول آخری هستم و شما امت آخری هستید." این امت مبنی بر کدام یک نسل شد. الله تعالی عربها را معزول ساختند. پس پرچم دین خود را دست ترکان داد اکنون اگر ترکان معزول گشته اند چه عجب

است که اکنون این پرچم اسلام اگر بدست اهل هند باز گردد
چنانچه علامه اقبال گفته اند ع (ترجمه از اردو)

دوباره از عطائے حق به مومن می شود حاصل

شکوه ترکمانی، ذہن ہندی، نطق اعرابی

این منظر را تاریخ انسانی سابقا نیز دیده رفته است ع (ترجمه از
اردو)

شد عیان از یورش تاتاریان

کعبه از بت خاتہ باید پامیان

همچنان ع (ترجمه از اردو)

چه شد گر کوه غم افتاد بر ترکان عثمانی

که خون صد ہزار انجم نمود صبح را باید

هیچ بعید نیست کہ آفتاب خلافت در آغاز این قرن غروب شدہ
است و بہ اختتام آن طلوع شود۔

استحقاق مسلمانان شبہ قارہ پاک و ہند

سخن آخری بحوالہ قرن بیستم این است کہ ہر گاہ ادارہ برائی
نام خلافت نیز بہ سازشہا و توطئہ ہای اغیار و بہ اساس نادانیہائی
اہلش ختم کردہ شدہ۔ پس عکس العمل از کجا ظاہر گردید؟
فقط و فقط در شبہ قارہ پاک و ہند صدائی اعتراض و احتجاج بلند
شد ادارہ خلافت چون نشان وحدت تمامی عالم اسلام بود بنا بر آن
لازم بود تا اشکبانی غم در تمام جہان اسلام ریختانندہ می شد۔
لیکن در هیچ جانی عکس العمل ظاہر نہ گردید۔ بہ خاطر بہ حال
شدن ادارہ خلافت اگر تحریک قائم شدہ آن ہم از این صنم خانہ
ہند بود کہ بہ شدت بہ فعالیت درآمد تا کہ گاندی نیز درین

تحریک شریک گردید. گاندی این را محسوس کرده بود که اگر درین موقع با مسلمانان نه سازد و همکاری نه در آینده همکاری آنها پرگز و هیچ وقت میسر نخواهد شد. پس تمام شبهه قاره پاک ویندا از این نغمه سرشار گردید ع ترجمه از اردو:

گفت مادر محمد علی را

پسر من بر خلافت فدا شو

چنانچه حسب بالا اشاره کرده شد که این اداره برائی نام خلافت به اساس غداری خویشاوندان شاه منسوخ گردیده بود. بقول اقبال ع ترجمه از اردو:

ترک کرده ترک اعصاف خلافت یا عجب

سادگی او به بین عیاری اغیار بین!

مصطفیٰ کمال درین وقت به نمائندگی صهیونیت کردار ادا کرد (۱۱) از ۱۹۴۳ء آلی ۱۹۹۳ء که ۵۰ سالی گزشته است. لیکن در تمام دنیا اداره برائی نام خلافت نیز وجود ندارد. در تاریخ امت مسلمه ازین قبل هیچ وقت همین طور نه شده است.

خلافت جهانی

طوری که قبل ازین نیز گفته شده است که نظام خلافت یک بار دیگر قائم و برپا می شود لیکن اکنون هرگاه که خلافت قائم می شود محدود به کدام یک خطه نمی باشد بلکه خلافت جهانی می باشد به خاطر آنکه پیش گوینا به صراحت در احادیث مبارکه نبوی ﷺ موجود اند. علاوه از احادیث مبارکه خود در قرآن حکیم (۱۲) صغری و کبری آن موجود است.

در قرآن حکیم این الفاظ مبارکه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى

وَدِّينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۖ سَه مرتبه به یک شان بدون از فرق
وارد شده اند گویا که این صغری است.

بعد از قرآن حکیم با اندکی تغیر در الفاظ این سخن پنج
مرتبه ذکر گردیده است که بعثت نبی صلی الله علیه وسلم به
مکمل نوع انسانی است 'طوری که در آیه شماره ۳۸ سوره سبا وارد
شده است ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ یعنی "ای نبی! ما
شمارا به خاطر تمام انسانها بحیثیت بشیر و نذیر فرستادیم" - این
کبری است - این را با صغری جمع نماییم 'نتیجه به پیش می آید
که مقصد بعثت محمد صلی الله علیه وسلم غلبه دین است
(صغری) بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به خاطر تمام عالم
انسانی است (کبری) غلبه دین برائی تمامی عالم است (نتیجه) -
مقصد بعثت یعنی غلبه دین لازما ایفا می شود - مگر چه
وقت؟ در جواب این سوال این حقیقت باید پیش نظر گرفته شود که
اتمام این وعده بعد از آزمائش و امتحان خواهد بود - چنانچه این
پیغام علامه اقبال بیاد ما ضروری است که ع (ترجمه از اردو)

فرصتی نیست اکنون ما در کاریم

باقی ست اتمام نور توحید هنوز

هر گاه این اتمام به سر کرده شود پس نقشه بساط عالم چنین
خواهد گردید - ع (ترجمه از اردو)

می گشت فلک ز نور سحر آئینه پوش

هر ظلمت شب سیماب پا خواهد شد

هر قلب می تپد ز پیغام سجود

حاکم حرم از سجده آشنا خواهد شد

آنچه چشم می بیند لب نمی تواند گشت
 در حیرتم که نظم عالم چها خوابد* شد
 از جلوه آفتاب شب گریزان خوابد شد
 نغمه توحید درین چمن روان خوابد شد
 گویا که درین وقت صورت ﴿يَغْبُذُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ به پیش می
 آید-

غلبه دین و احادیث مبارکه

اکنون من حواله بانی آن پیش گویند را میدهم که در احادیث
 مبارکه وارد گردیده اند- روایت صحیح مسلم است که راوی آن
 حضرت ثوبان رضی الله عنه است- الفاظ حدیث این است :

((إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِيَ الْأَرْضَ فَرَايْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِي
 سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زَوَى لِيَ مِنْهَا)) (رواه مسلم و الترمذی و
 ابوداود و ابن ماجه)

"بی شک الله جل جلاله زمین را بری من کبلوله ساخت
 چنانچه من تمام مشارق و مغارب آن را دیدم- یقیناً اقتدار
 امت من تا آنجا می رسد تا جائیکه زمین برایم کبلوله کرده
 شده است!" (یعنی اقتدار اهل اسلام برکنج کنج کره ارضی
 قائم می شود)

دریک حدیث دیگر بر روایت مسند احمد بن حنبل است که راوی آن
 مقداد بن الاسود رضی الله عنه است آنها از رسول صلی الله علیه
 وسلم شنیدند :

((لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَهْرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ
 كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بَعَزَ عَزِيزٌ أَوْ ذَلَّ ذَلِيلٌ إِمَّا يُعِزُّهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ
 مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يُذِلُّهُمْ فَيَذِلُّونَ لَهَا)) (مسند احمد بن حنبل)

بسند صحیح)

"بر روی زمین نه هیچ خانه آباد شده از خشیت می ماند و نه هیچ
خیمه ئی بافته شده از پیشم که در آن کلمه اسلام داخل نه
سازد! خواه به کدام سعادت متدبه معزز ساختن آن' و خواه به
کدام بدبخت بذریعه مغلوبیت آن' یعنی اینکه الله جل
جلاله یا مردم را (به دولت اسلام) از راه کلمه عزت عطا می
فرماید و آنها را حامل و قائل این کلمه اسلام می سازد و یا در
صورت برقرار ماندن آنها بر کفر آنها مغلوب می سازد که
محکوم و تابع بوده می باشند!"

حضرت مقداد^ع می فرماید که من برای در دل خود گفتم!
"که پس دین بطور کلی واقعاً صرف برای الله جل جلاله می
شود!"

گویا که به پیش نظر این احادیث مبارکه درین سخن گنجایش
هیچ شک و شبه نمی ماند که هر کل روی زمین دین الله جل جلاله
ضروراً غالب می شود.

فلسفه ارتقاء و غلبه دین

همین سخن را من به دو حواله هائی دیگر می خواهم واضح
نمایم. تعلق سخن اول به فلسفه ارتقائی باشد. دکتر صاحب
رفیع الدین مرحوم در کتاب خودش (ایدیالوجی آینده) مراحل
مختلف ارتقاء فلسفه را بیان کرده اند. یک فلسفه ارتقاء آن
است که آن را دادون بیان کرده است. آن فلسفه ارتقاء را از دین خود
بیرون سازید. چرا که تا حال بعض گوشه هائی آن در میدان
حیاتیات (زیست شناسی) نیز مسلم دانسته نمی شود.
و تا جائیکه تعلق نفس ارتقاء است آن را از همه اولتربیک مسلمان

فلسفی بنام ابن مسکویه بیان نموده است - که این فلسفه را بعد امولانائی روم نیز بیان کرده اند -

داکتر رفیع الدین مرحوم مرحله اول ارتقاء را یعنی ارتقاء طبعی بیان می کنند - از تخلیق کائنات ' مطابق به نظریات جدید ' یک مرحله از تخلیق آن است که از آن بعد مرکبات کیمای حور شده اند - از آن هرگاه مرکبات نامیاتی به وجود آمدند در آنکه صلاحیت حیات موجود بود پس گویا به نقطه عروج خویش موصول گردید - اکنون آغاز حیات بمیان آمد - از آن بعد از ارتقاء طبیعی مرحله دولمی است ارتقاء حیاتیاتی بحث دارون تابه همین مرحله محدود است - با همراهی تخلیق انسانی هم این ارتقاء به عروج خود وصل گردید - از آن به پیش از ارتقاء حیاتیاتی هیچ کدام منزلی در پیش نیست - از آن به بعد مرحوم داکتر رفیع الدین از آن مرحله ارتقاء ذکر کرده است (آن راهم یک مرحله میگوید مگر من آن را در دو مرحله تقسیم می نمایم) آن است مرحله نفسیاتی و مرحله ارتقاء ذهنی - به نزد من عروج انتهائی همین مرحله حضرت ابراهیم علیه السلام هستند - و مرحوم داکتر رفیع الدین انتهائی این مرحله تا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم میگویند - همین سبب است که از حضرت ابراهیم علیه السلام سه نسبت است (i) خلیل الله (ii) امام الناس و (iii) ابوالانبیاء یعنی بعد از آن جمله انبیاء علیه السلام از نسل آن حضرت میباشد خواه آنها از بنی اسرائیل هستند و یا خواه از بنی اسماعیل و یا از بنی مدین -

بر محمد رسول الله ﷺ تکمیل رسالت شده است -
حضرت ﷺ یک جامعه را تا آن حد بلند ساختند تا جائیکه

الله جل جلاله آنحضرت را رفعت عطاء فرموده بودند. ملت حضرت نوح علیه السلام هلاک گردید، به همین طور ملت هود علیه السلام و قوم شعیب علیه السلام هلاک گردیدند، لیکن محمد رسول الله ﷺ ملت را به بلندی برده و جامعه مطلوب را قائم فرمودند. این آن کمالی هست که محمد رسول الله ﷺ عملاً پیش فرمودند.

اکنون ازین به بعد سخن دویم آن است که آن را دکتر رفیع الدین مرحوم بیان کرده اند. اکنون از ارتقاء صرف یک درجه امکانی دیگر است، یعنی بین المللی شدن انقلاب محمد ﷺ مطلب اینک که ارتقاء عمرانی دنیا به آن انتہا میرسد که یک درخشش آن را محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح فرموده بودند و دریادداشت اجتماعی نوع انسانی آن را یک حیثیت رویای طلای حاصل است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن جامعه را که قائم فرموده بودند بنا بر بنیاد آن گاندی در سنه ۱۹۳۷ء عیسوی در روزنامه خویش به نام هریجن که در یک مقاله در حال خطاب خود به وزراء حزب کانگریسی خوانده بود نوشته کرده بود که: من در حضور شما مثال ابوبکر و عمر را پیش می نمایم. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آن نظامی را که قائم کرده اند هنوز فکر انسانی تا آنجا نتوانسته است تا رسیدگی نماید. علامه اقبال تعبیر صحیح صحیح آن صورت حال را کرده فرموده اند ع (ترجمه از اردو)

هر کجا بینی جهان رنگ و بو

زال که از خاکش بروید آرزو

یا ز نور مصطفیٰ او را بها ست

یا هنوز اندر تلاش مصطفیٰ ست! (۱۳)

گویا که در دامن انسانیت آن خیر و نیکی که هست آن از نور مصطفی صلی الله علیه وسلم مستعار گردیده است. و باینکه نوع انسانی اکنون به آن طرف می رود که آن را چهارده صد سال قبل محمد صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند. این است منزل نهائی ارتقاء، لهذا بحواله فلسفه ارتقاء نیز احیاء "نظام خلافت" لازمی است.

از نظم جدید جهانی تا نظام خلافت

اکنون ما از یک اعتبار دیگری تجسس می کنیم. درین وقت در دنیا درباره نظام نوین جهانی فکر کرده می شود. بعد از جنگ خلیج شور و شغف درین مورد هنوز یک اندازه زیاده گردیده است. به سبب ترقی صنعتی و سائنسی فاصله با معدوم گردیده. دنیا کاملاً حیثیت یک شهر را به خود کسب کرده است. به این سبب فکر کرده می شود که برائی تمام دنیا لازم است تا به یک نظام بوده باشد. به این غرض بعد از جنگ عظیم اول انجمن اقوام به وجود آمد، لیکن به خاطر این نظام چونکه به همراه انسان کدام فکر بنیادی وجود نداشت لذا آن نهایت به زودی ناکام گردید. (۱۵)

ناکامی "انجمن اقوام" و بعد از جنگ جهانی دوم یک اداره دیگر به نام سازمان ملل متحد به وجود آمد. این هم یک کوشش برائی قیام نظام عالمی هست. مگر این اداره نیز ناکام گشته است. اکنون حیثیت آن زیاده از یک کنسیرخانه امریکائی نیست. چنانچه اکنون این نظم جدید جهانی بمیان آمده است این هم به طرف این ارتقاء یک پیش رفت است. گرچه این نظام جدید جهانی تا حال کاملاً نتوانسته است تا اساس بگیرد. در حالیکه

کاملاً عالم اسلام در گرفت آن درآمده است. البته در زیر نگین آوردن چین، جاپان، و کوریائی شمالی چیزی وقت دربر خواهد گرفت.

این نظم جهانی جدید در حقیقت نظم جهانی جدید یهود است. این در ۱۸۹۷ء کدام نقشه تشریفاتی (پروتوکولز) که "اکابر صهیونی" ساخته^(۱۶) بودند پیمان بتدریج روی عمل می آید. اعلان بالفور^(۱۷) ۱۹۰۷ء بعد از ۱۹۳۸ء قیام اسرائیل، در ۱۹۶۹ء جنگ با عربها، و فتح اسرائیل، این همه واقعات بخش یک عمل تدریجی میباشند. و همین سبب است که اسرائیل غیر از موضوع یروشلم بر دیگر معاملات به خاطر گفتگو آماده است "در جرپکو حکومت قومی خود بسازید". "در غزه نیز حکومت شخصی بگیرید". خلاصه اینکه همه چیز با منظور است مگر درباره یروشلم گفتگو نمی شود این جزو لاینفک ما است."

به نزد من شاید سخن از چند سال است که مسجد اقصی انداخته می شود. که آنها به جایی آن میخوانند هیکل سلیمانی را تعمیر نمایند. تقریباً از مدت دو هزار سال از آنها این "کعبه" گویا که ویران مانده است. اسرائیلیها به آنجایی روند و گریه، فریاد کنان واپس می آیند. گرچه این تصادم با علامتی بوده می باشند تا اینکه این حرکت چنان مینمایند چنانچه این تصادمات فی الواقع حقیقتاً می کنند. اکنون آنها آن را تعمیر می کنند. اکنون برائی آنها به منهدم ساختن مسجد اقصی مشکل نه مانده است. به خاطر اینکه با منهدم ساختن مسجد بابری در هند بر نبض مسلمانان دست مانده درک کرده اند که در اینجا هیچ جانی وجود ندارد. منتهی از جوانان جذباتی عربیایک چند به خاطر احتجاج

قیام خواهد نمودند۔ به خاطر محو ساختن آنها به ضائع ساختن گلوله بانی اسرائیل نیز ضرورت نیست۔ به خاطر این کار حسنی مبارک موجود است 'شاه فہد ہست' همچنان بادشاہ مراکش و اردن و آمرین الجزائر ہستند۔ و درین فہرست اکنون رئیس پی۔ ایل۔ او (یاسر عرفات) اضافہ گردیدہ است۔ ازین ہمہ گفتگو با من این نتیجہ را بدست آورده ام کہ این نظم جدید جهانی کہ در حقیقت نظام جهانی یہود است یک مرتبہ قائم می شود لیکن بعد از قیام شان تبدیلی آن بہ نظام جهانی عادلانہ اسلام قدم دوم شان می باشد۔

و این تبدیلی را از یک مثال میتوانید تا بفہمید۔ فرض کنید کہ برای مسلمان ساختن یک صد نفر برائی شما مسئولیت سپردہ شدہ است۔ اکنون اگر این یکصد نفر شکل یک شخص را اختیار نمایند و یا مسلمان شدن یک شخص ازین با سبب مسلمان شدن ہمہ آنها میگردد درین صورت ادا مسئولیت شما تا چہ اندازہ آسان می شود۔ بہ استناد این مثال بہ بینید کہ دنیا بہ طرف نظام عالمی سوق گردیدہ است۔ مطلب آن این است کہ این نظام عالمی را بہ طرف اسلام آوردن صرف یک کار عوض دادن باقی می ماند۔ کہ آن نظام عالمی اسلامی می باشد و ہمین نظام را حضور صلی اللہ علیہ وسلم نام "خلافت علی مہاج النبۃ" اعطاء فرمودہ است۔

قبل از دور سعادت

تا اکنون چیز ہائی کہ بیان کردہ شد آن نہایت خوش آیند است کہ دین اللہ جل جلالہ بر کامل کرئہ ارضی غالب باشد۔ لیکن

قبل از این که با این کامیابی عظیم و تابه این منزل نائل میگردیم از چه قدر حالات دردناک گزر خواهید بود و تابه میان آمدن گوهر بر قطره چه خواهید گزشت ' این یک بابی است نهایت دردناک - که خبرهای این رانیز نبی صلی الله علیه وسلم برای ماداده اند - ولی افسوس این است که به طرف احادیث رجحان مان نیست - قطع نظر از عوام الناس که ذکر آنها چه گویم اکثر علماء کرام چنین برایش گفتند که "این کتابهای احادیث که در آخر تحت عنوان "کتاب الفتن" "کتاب الملاحم" و "علامات الساعة" ابواب وارد می شوند ما آنها را اصلاً نمی خوانیم - همه قوت علماء بر مباحث احادیث فقهی صرف می شود - حالانکه در احادیث صحیح و متواتره آن خبرها و پیش گوئیا که موجود اند صرف انداختن نظر بر آن و کفایت بر آن چه جواز دارد؟ سخن این است که امرزا غلام احمد قادیانی علیه ما علیه از احادیث نزول مسیح علیه السلام که توجیهی کرده است و بعداً خود را مسیح قرار داده است درین مورد مسلمانان عامه میگویند که این سخنها را اصلاً ترک کنید ' بحث درین مورد چه ضرورت است که ازین بحث اهل فتنه بهره برداری می نمایند - در حالیکه این سخنها آنیکه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اند نهایت اہم هستند ' استغناء از آنها گویا که مترادف کم کردن مقام و مرتبه محمد رسول الله صل الله علیه وسلم است - بہر حال اگر در روشنی احادیث مبارکہ دیدہ شود مستقبل مسلمانان از غلامی استعمار غرب سخت تر خواهد بود - من اگر سخن خود را دریک جملہ بیان کنم گفته میتوانیم کہ قبل از خلافت عالمی برای دوامت مسلمانان قسط آخری جزاء میسر می شود - در سلسلہ تشریح مختصر این جملہ

سوال اول این است که آن دو امت مسلمان کدام هستند؟ پس اندک به طرف آیه ۵۵ سوره النور که حواله آن بالا آمده است نظر بکنید. که الفاظ آن چنین است :

﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾

"... که البته خلیفه سازد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنان را که قبل از آنان بودند...."

گویا که قبل ازین هم یک امت مسلمه بود. و اگر از سخن من مفهوم غلط برداشت کرده نه شود پس میگویم: که نظریه بعضی اعتبارات امت مسلمه سابقه از ما افضل بود. بلکه چنین گفتن غلط نه خواهد بود که برای آن فضیلت مطلقه حاصل بود. چنانچه فضیلت جزوی به هر یکی از انبیاء حاصل شده میتواند. لیکن فضیلت کلی و مطلق فقط به حضور صلی الله علیه وسلم حاصل است. طوریکه برای امت سابقه درد و مواقع در قرآن حکیم ارشاد است :

﴿وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (البقره : ۱۲۷ و ۱۲۸)

"من به شما بر تمام جهانیان فضیلت دادم"

در حالیکه درباره ما کدام الفاظیکه آمده اند آن فقط این هستند :

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...﴾ (البقره : ۱۴۳)

"وهمچنان گردانیدیم شما را" امت وسط"

روش این برد و آیات و فرق کلمات را به بینید!

علاوه از آن این امت اول آن امت است که تا مدت ۱۳ صد سال سلسله نبوت قطع نه گردیده است. ۱۳ صد سال قبل از مسیح از دو رسول (حضرت موسی و حضرت هارون علیه السلام) این زنجیر طلایی شروع گردید و بر اختتام این زنجیر نیز دونهی حضرت

عیسی و حضرت یحیی علیهم السلام موجود بودند- در میان این
 زنجیر طلانی هرگاه اگر کدام نبی فوت گردیده جانشین آن هم
 نبی دیگری تعیین گردیده است- تاریخ آن امت سابقه بر ۳۴ صد
 سال محیط است که ۱۳ صد سال قبل از مسیح به حضرت موسی
 علیه السلام توره داده شده بود- و بنی اسرائیل قبلاً نیز موجود
 بودند- حضرت یوسف علیه السلام نبی بودند- که در میان وی و
 حضرت موسی علیه السلام تذکره هیچ نبی دیگری میسر نمی
 شود- (۱۸) لیکن ۱۲ قبیله بنی اسرائیل چون موجود بودند که بعد از
 میسر شدن تورات به آنها حیثیت امت حاصل گردید- در قرآن
 حکیم ارشاد است

﴿وَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ اَلَّا
 تَتَّخِذُوْا مِنْ دُوْنِیْ وَكِیْلًا﴾ (بنی اسرائیل : ۲)

"و دادیم موسی را کتاب و ساختیم او را راه نماینده مرفرزدان
 یعقوب را (گفتیم) که مگیرید به جز من کارسازى"

گویا که ازین جا تاریخ امت شروع می شود- به این امت فقط یک
 کتاب داده نه شد بلکه چندین کتاب داده شد که برد و کتابها از آن
 ما نیز ایمان داریم- زبور، انجیل- ازین علاوه چندین صحائف
 دیگر هم اعطاء کرده شدند این امت آن امت مسلمه سابقه که
 برائی فضیلت آنها آیات مذکوره بالا در دو مقامات وارد گردیده
 اند- کاملاً بهمین طور دو مرتبه این مضمون نیز وارد گردیده است-

﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَالْمُسْكِنَةَ وَبَاءُ وَبَغَضُ مِنَ اللَّهِ﴾

(البقره : ۶۱ و آل عمران : ۱۱۴)

"لازم شده برای ایشان خواری و ناداری و باز گشتند به قهری از

الله"

از یک طرف به آنها این فضیلت داده شد و از طرف دیگر همان قوم مغضوب و ملعون قرار گرفت. در تفسیر کلمه الفاتحه "مغضوب علیهم" همه مفسرین متفق اند که مراد از این یهود می باشد. و مراد از "الضالین" نصاری هستند. در قرآن کریم می آید :

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...﴾ (المائدة : ۸۴)

"لعنت کرده شدند کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی ابن مریم این به سبب آن بود که نافرمانی کردند. و بودند که از حدود می گریختند"

سوال پیدا می شود که چرا این چنین شد؟ اصلاً درین سلسله از عذاب اللہ تعالی چندین قوانین هستند که فهمیدن آن ضروری است در سلسله قانون عذاب الهی اول این است که این دنیا برای افراد دارالجزاء نه می باشد در حالیکه برائی اقوام در الجزاء است. برائی افراد فیصله عذاب و ثواب در آخرت می شود. در آخرت هر شخص به حیثیت انفرادی حاضر می شود. لیکن حساب گناہان اقوام اکثر ادرین دنیا عملی می شود. بقول علامه اقبال ع ترجمه از اردو

ز فردے می کند اغماضِ فطرت

خطائے امتارِ پرگز نه بخشد

بعد از این اقوام به دو طرح عذاب می آید. یک عذاب کلان که آن را قرآن مجید "العذاب الاکبر" میگوید. آن را عذاب استیصال نیز گفته میخوانیم. درین عذاب نام و نشان اقوام هموار کرده می شود. تو گوئی که آن اصلاً وجود نداشتند. این عذاب صرف بر آن اقوام مسلط میگردد که برای آنها رسول مبعوث کرده شده باشد و آن

اقوام به حیثیت مجموعی با دعوت آن رسول تصادم کرده باشند. قوم نوح، قوم صالح، قوم هود، قوم شعیب، قوم لوط و آل فرعون به همین عذاب استیصال دچار گردیدند. و این شش امثله در قرآن مجید پانزده مراتب بیان کرده شده اند. و نسبت به آن به درجه آدنی عذاب می آید بر آن امت مسلمه که حیثیت نمائندگی از جانب الله بر زمین داشته باشند و حامل کتاب و وراثت علوم نبوت نیز داشته باشند ولی با وجود این همه بتوسط اعمال خود تکذیب ادعائاتی خود را شروع نمایند. ظاهر است که مجرم کلاتر از این قوم که خواهد بود. مسئول گمراهی و جرائم باقی مانده نوع انسانی نیز همین قوم قرار میگیرد. چرا که رساندن پیغام حق بر آن فرض بود. اگر آن بدون کم و کاست پیغام حق را می رساندی و بعد از آن دنیا از قبول آن اباء می ورزید پس در آن صورت منکرین مجرم قرار می گرفتند. و آن امه بیری الذمه فبمیده می شد. مگر هرگاه آن امت مسلمه در رساندن حق فریضه خود را ادا نه نموده است پس اکنون آن خود مجرم قرار گرفت به سبب این که با وجود ادعائ نمائندگی خدا بر زمین عمل آن بر عکس است. از این کلان تر مجرم دیگر شده نمی تواند. در پاداش همین عمل آن عذابیه هست که بر بنی اسرائیل مسلط گردید و آنکه بر امت محمد صلی الله علیه وسلم آمد. بر این موقع حواله یک حدیث عظیم می خواهم بدهم که این حدیث اصلاً حیثیت کلید یک خزانه نهایت کلان را دارد. راوی این حدیث حضرت عبد الله بن عمرو بن العاص هستند آن می فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند "بر امت من آن همه حالات وارد می شوند آنکه بر بنی اسرائیل وارد شدند آن چنان چنانچه تله کفش با تله کفش دیگر کاملاً مشابه و مساوی

طابق النعل بالنعل) بوده می باشد "بلاغت و فصاحت حضور
صلی الله علیه وسلم تا درجه نهایت به نظر میرسد. جفت کفش
اگر از بالا دیده شود پس فرق کلانی و خوردی آنها به نظر نمی رسد
لیکن اگر تله های آن موافق کرده دیده شوند پس فرق جفت معلوم
می شود و اگر طبق موافق جفت باشد هیچ فرق در مابین این هر دو
تله معلوم نمی شود. از مطالعه تاریخ بودن حیثیت کلیدی این
حدیث کاملاً واضح می شود. تابعث نبی اکرم صلی الله علیه
وسلم دو دور عروج بر نبی اسرائیل آمده بودند و همچنان دو دور زوال
و نیز گزاشته بودند. در رکوع اول سوره بنی اسرائیل ذکر آن دوا دوار
هست. فرمودند:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ وَلَنَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾

اولا بدست آشوری با حکومت اسرائیل ختم شد. و بعد از آن بدست
کلدانی با تبابی آمد. شش صد سال قبل از مسیح بدست بخت
نصرشش صد هزار انسان در یروشلم قتل شدند و شش صد هزار
دیگر از آنجا بطور مجبورین بردند. یک متنفس راهم در یروشلم
ندمانند. بیکل سلیمانی را مسمار کرده هموار ساختند. حتی
که بنیادهای آن را نیز کشیده و انداختند. بعد از آن حضرت عزیر
علیه السلام دعوت توبه و منادی دادند که به اساس آن آنها بر
حیستند و به حضور الله جل جلاله توبه کردند. که الله جل
جلاله بدست سائرس آنها را از اسارت بابل نجات عنایت
فرمودند. از آن بعد آنها به یروشلم آمدند و بیکل سلیمانی آنکه
سود آنها درجه کعبه را داشت دوباره تعمیر کردند. این دور دوم
عروج آنهاست. لیکن آنها کما فی السابق باز هم پشت به کتاب

الله کردند و به انواع عیاشی باوید معاشی با مبتلا گردیدند و در
طاووس و ریاب غرق شده و به آن راه ویرانی و تباهی سوق گردیدند که
علامه اقبال آن را چنین بیان فرموده اند (ترجمه از اردو)

بشنو که ترا سر تقدیر امم گویم

شمشیر و سنان اول طاووس و ریاب آخر

فلسفه دوباره شلاق هائی عذاب باریدند. این شلاقهای عذاب اولاً
بدست یونانی ها و بعداً بدست رومیها بارید. در دور اول بدست
آشوری ها جزاء آمد آنکه از شمال آمده بودند، بعد از طرف مشرق
کلدانی ها آمدند. بخت نصر پادشاه بابل بود. در دور دوم
شلاقهای عذاب بدست یونانیها باریدند و بعداً بدست رومیها.
در ۷۰ میلادی هجومی که تائیتس رومی کرده بود در آن در یک روز
سی و سه هزار یهودیها قتل شدند. و یهودیهای باقی مانده از آنجا
کشیده بیرون کرده شدند. از آن وقت به بعد تا حال اکنون درین قرن
خانه خود به آنها نصیب گردیده است. و داخل شدن آنها در آن وقت
در یروشلم بند بود. هرگاه بدست حضرت عمر "بیت المقدس"
فتح گردید پس در آن وقت اجازه داخل شدن در یروشلم به آنها میسر
گردید. حضرت عمر "آن را" "شهر باز" قرار دادند و گرنه هیچ یک
یهودی هم تا پنجمصد و پنجاه سال کامل در شهر مقدس خویش
داخل شده نمی توانست. بهر حال این است تاریخ تا آن وقت که
بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم به میان آمد.

سبب تأخیر در عذاب استیصال به بنی اسرائیل

حضرت عیسی علیه السلام به طرف آنها بحیثیت رسول
فرستاده شده بودند. در سوره آل عمران در آیت شماره ۴۹ وارد

است "وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ" (یعنی رسول فرستاده شده به طرف بنی اسرائیل) آنها دعوت حضرت مسیح علیه السلام را رد کردند بلکه از طرف خود گویا آنها حضرت مسیح را به تخته دار کشانیده اند. این یک سخن جداگانه است که الله جلّاله به اساس قدرت کامله خویش آن را در حالت حیات به آسمان بالا برده اند در همان وقت این قوم مستحق عذاب استیصال گردیده است. دور کوع دوم سوره بنی اسرائیل آمده است :

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (بنی اسرائیل : ۱۵)

یعنی "ما تا آن وقت عذاب استیصال را نازل نمی سازیم تا که ما رسول خود نه فرستیم"

چنانچه واضح کرده شد که رسول آمد و آنها آنرا رد هم کردند. لیکن به یک سبب خاص بر آن قوم چنین عذاب نه آنوقت نافذ گردید و نه تا حال گردیده است. سخن این است که قرآن حکیم به شکل بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و سلم برائی آنها موقع یک درخواست رحم فراهم آوردند. چنانچه در سوره بنی اسرائیل ارشاد شده است :

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عَدْنًا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ۝ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝﴾

(بنی اسرائیل : ۸-۹)

یعنی "اکنون هم در دامن محمد صلی الله علیه و سلم پناه بگیرید" بر قرآن ایمان بیاورید، قرآنیکه در هر معامله راهنمای راه راست و صحیح است، ما اکنون نیز برائی رحم فرمودن بر شما آماده هستیم" - افسوس! که یهود این موقع درخواست رحم را از

دست دادند- لیکن باوجود این "العذاب الاکبر" واقع نه شده است- چرا نه شده است؟ این حصه آن داستان تلخ است- به خاطر اینکه اولاً کوبیدن بخش افضل امه مسلمة موجوده (عالم عرب) بدست آن قوم مغضوب و ملعون شدنی است-

تاریخ عروج و زوال امت مسلمة

اکنون ما در روشنی آن حدیث مبارکه جائزه تاریخی ادوار مختلف امه مسلمة را خواهیم گرفت- برای امت نیز بعینه آن چهار دور عروج و زوال آمده اند که بحواله تاریخ بیان شده است اولین دور عروج امت مسلمة تحت قیادت عربا به میان آمد- که درین دور اول طلانی خلافت راشده نیز شامل است- از آن به بعد خلافت راشده به اختتام رسید مگر حکومت مسلمانان موجود باقی ماند- از آن به بعد دور اول زوال بدست صلیبی بابا به میان آمد- در ۱۰۹۹م بیروشلیم از دست مسلمانان رفت و صد بابا از مسلمانان به قتل رسیدند- از آن به بعد در ۱۲۵۸ آن فتنه تاتاریه به میان آمد که در آن به تعداد میلیونها مسلمانان به قتل رسانده شدند- مملکت عظیم آنها در هم برهم کرده شد... در ۱۳۵۸ سقوط بغداد واقع شد- خلیفه آخری بنو عباس را از داخل قصر شاهی بر زمین کشانیده بیرون آورده و در پوست جانوران بند و داخل ساختند و در زیر پائی اسپان پائمال گردانده شد- حضرت شیخ سعدی در مرثیه گفته بودند :

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین

بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین

بنیید در تاریخ این پردوامت تا چه حدی مشابهت عمیق موجود

است، چنین محسوس می شود طوریکه ورقه تحت کاربن باشد. در آنجا اولاً از سوی شمال آشوری با حمله آورده بودند در حالیکه درین جا اولاً اروپا یعنی از سوی شمال صلیبی با آمدند. در آنجا از سوی مشرق کلدانی با آمده بودند در حالیکه درین جا از جانب مشرق تاتاریا آمدند. در آنجا خون صد پانزده هزار انسان ریخت، درین جابه تعداد ملیونها انسان تحت تیغ قرار گرفتند. امت مسلمه موجود از لحاظ وسعت شان به ملیونها و امت مسلمه سابقه حسب وسعت آنها برابر به صد پانزده می باشد (بعد از این زوال عروج دوردوم ما شروع گردید ع (ترجمه از اردو)

شد عیان از یورش تاتاریان

کعبه از بت خانه یابید پامپان

یعنی الله جل جلاله بدست کسانی که مسلمانان را کوبانده بودند هم بدست آنها پرچم دین خود را بلند فرمودند. این دوردوم عروج دور سلطنت عثمانیه است. تا چهار صد سال اداره این خلافت قائم ماند. گویا که آن دور سلطنت مکابی بنی اسرائیل به فهمید. بعد از تاریخ روی خود را برگرداند. بر امت مسلمه سابقه نیز مرحله دوم عذاب بدست اقوام اروپائی آمده بود، بر امت مسلمه موجوده نیز تسلط استعمار اروپائی بعمل آمد. بر امت مسلمه سابقه اولاً یونانی با حمله آوردند، بعد از امی با آمدند، در حالیکه بر ما و لنڈیزی، انگلیس و اقوام ایتالیائی تسلط یافتند. آن چهار ادوار امت مسلمه سابقه که تا حین بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مکمل شده بودند، آن برای امت در آغاز این قرن جاری مکمل گردیدند. برای امت مسلمه سابقه هم گفته شده بود که ﴿وَإِنْ غَدُتُمْ غَدَاً﴾ (بنی اسرائیل : ۸) "اگر شما باز

نمی آئینید پس ما هم شما را جزا داده میرویم " چنانچه مجازات آنها جاری ماند حتی که فقط درین قرن به تعداد شش میلیون بود بدست بتلر به قتل رسیدند. در تاریخ انسانی سابق این چنین برگز واقع نه شده است که به خاطر تلف ساختن اجساد انسانی کارخانه با ترتیب داده شده باشند. از یک طرف مردم در اطاقهای گازی داخل می شوند لباس بائی شان کشانیده و برهنه تن داخل کرده می شوند و می میرند. ازان به بعد بر تخته با اجساد میروند کمی پیش رفته به توسط ماشین آلات آن اجساد را مثل غلف کوفته ساخته و بعد اعمل کیمیائی به وجود می آید. به خاطر اینکه آن قدر اجساد را جابه جا ساختن به چه قسم ممکن است. کیست که آنقدر قبرها بکنند و یا کیست که مصیبت به آتش کشانیدن آنقدر اجساد را بدوش گیرد. در آخر از آن کارخانه با یک مائع سیاه رنگ بدبوی خارج می شد که آن را بعد از کشت زارهای خود بطور کود کیمیائی استعمال می نمودند! این همه سخن مربوط به قرن حاضر است!

درخش عذاب آینده

درین ضمن سخن تلخ تری که من میخواهم آن را بگویم آن این است که (منوت کاربن) آنها اکنون همین کار بر امت مسلمة آمدنی است. چرا که حدیث حضور صلی الله علیه و سلم برگز دروغ شده نمی تواند. این صحیح است که الله جل جلاله از استعمار غربی نجات بخشیده است لیکن ما اکنون در یک امتحان کلانتر از آن انداخته شده ایم. قبلا چون (بطور عذر) ما گفته میتوانستیم که ما غلام انگلیسها، فرانسویها و ایتالیاییها هستیم اکنون

صورتحال تبدیل گریده که دور غلامی ما به اختتام رسیده است -
 لیکن با وجود خاتمه غلامی در دنیا هیچ کشور اسلامی وجود
 ندارد که آن نظامی را قائم کرده باشد که از محمد رسول الله صلی
 الله علیه وسلم به حیثیت امانت و میراث نزد ما موجود است -
 لهذا نتیجه این ناکامی آخر امتوقع است -

خروج دجال نیز سخن پیش روی هست - یهودیها میخواهند تا
 اکنون یک اسرائیل عظیم تری را قائم کنند - در نقشه آنها تقریباً
 نصف جزیره نمائی عرب موجود است - با مدینه ناحیه بای
 حاصل خیز مصر تحت ادعای آنها نیز قرار دارند - در عراق آنها در
 حالت اسیری بسر برده اند به خاطر این بر آن نیز دعوی دارند و شام
 در حال ارض موعود آنهاست - بخش شرقی ترکیه نیز در نقشه آنها
 شامل است - از یک طرف عزائم آنها این چنین است و از طرف دیگر
 هیچ جهتی بحیثیت مزاحم اصلاً وجود ندارد - در عالم عرب در
 کسی نفس موجود هست؟ در عراق تا حدی الدیشه پلان اتمومی
 دریافت شده بود لهذا اسرائیل از حدود فضائی سعودی عرب
 گزشته ری ایگتر اتمومی عراق راه تباه ساخت و اگر چیرگی کثر
 باقی مانده بود آن در جنگ خلیج خارج ساخته شد - جنرال
 عسکری امریکا بنام شوارزکوف صریحاً گفته است که ما اگر
 جنگیده ایم فقط به خاطر حفاظت اسرائیل جنگیده ایم -

نزول مسیح و خروج دجال

در حدیث مبارکه که در آن "الملحمة العظمی" یعنی ذکر جنگ
 اعظم است در آن باره این الفاظ نیز می آیند که آنقدر انسانها به
 قتل می رسند که اگر یک پرنده بر هوا پرواز کند غیر از جسد پائی

انسانها چیزی دیگری به نظر آن نخواهد رسید تا آنکه از ماندگی از پرواز فرو آید و هنوز بر سر جسد با قرار خواهد داشت!

"الملحمة العظمی" خروج دجال و از فتنه دجالی مراد چیست؟
 یک چیز فتنه دجالی است، مفهوم آن چیزی دیگری است که درین فتنه در حال مبتلا هستیم. یک "المسیح الدجال است" در حقیقت یک یهودی می باشد. وادعائی آن این میباشد که "من مسیح هستم". به این بنیاد این ادعائی را می کند که در نزد یهودیها درباره حضرت مسیح پیش گویها موجود بود. و یهود آن را منجی خود تسلیم می نمودند. و آن منجی مسیح بن مریم بود که بعثت آن نیز واقع گردیده است لیکن یهود از آن انکار کردند بلکه آنها گویا آن را به تخته دار کشایند اند. لہذا به خیالات باطل یهود مقام آن اکنون نیز خالی است. اکنون از یهودی کردم کسی به خاطر قائم ساختن اسرائیل عظیم تر با عزم مصمم اگر قیام می کند. اکنون در راه آن هیچ مانع وجود ندارد. صدام حسین را امریکا به این خاطر نگاه مانده است که اگر آن هم محو کرده می شود. پس برائی مانع شدن در راه پیش قدمی ایران هیچ طاقت باقی نمی ماند. صدام حسین اگر تا حال به منصب قدرت خود قابض است نه این که به اساس طاقت خود قابض است بلکه حیثیت شخصی آن مساوی به هیچ است.

به همین طرح خود از یهود خروج دجال به میان می آید و بعد از آن "خون اسرائیل" نه بلکه خون اسماعیل به جوش می آید. حضور صلی الله علیه وسلم که از اولاده اسماعیل علیه السلام هستند از جمله امت آن حضرت ﷺ آن قائد عظیم قیام می کنند که بنام مهدی مشهور است (اگرچه نام آن مهدی نیست صفت است) من

دانسته به جائی الفاظ "ظهور مهدی" الفاظ "قائد عظیم" استعمال کردم تا که به طرف ظهور امام غائب اهل تشیع اشاره فهمیده نه شود. به نزدیک ما از عالم عرب یک قائد برمی آید. تحت قیاده آن مسلمانان نئی صالح آن جنگی رامی کنند که مدد آسمانی شامل حال آنها می باشد. نزول حضرت عیسی می شود و این عیسی اصلی می باشد که آن مسیح جعلی را در مقام لد به قتل می رساند. همین آن مقام است که در حال حاضر بنام "لدا" از همه کلان پائیکگاه نیروی هوائی اسرائیل است. از آن به بعد حضرت عیسی علیه السلام صلیب را شکستانده و پاره پاره می سازد گویا که عقیده صلیب را به اختتام می رساند. و آن می گوید که مرا هیچ کسی به صلیب نه کشانده بود، بلکه مرا الله جلاله برده بودند، و بمان الله جل جلاله مراد و باره پایان آوردند، و این عقیده صلیب شما باطل هست. علاوه ازین آن علیه السلام خنزیر را قتل می نمایند، گویا که خنزیر را حرام قرار می دهند. و بر تمام دنیا غلبه اسلام بوده می باشد. شریعت موسوی و شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم متفقا بر دنیا حاوی می شوند، و همچنان بر تمام دنیا غلبه اسلام بوده می باشد. لیکن قبل ازین بر امت محمد صلی الله علیه وسلم خصوصا بر بخش افضل ترین این امت یک مجازات بسیار کلان مسلط می شود. و آن بر این اصول که ع (ترجمه از اردو)

آنانکه عظیم اند در مشکل عظیم تر اند

رتبه پائی عرب بلند است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از همین باب بودند. بعد اکتاب اخیری الله جل جلاله به زبان آنها نازل گردید. برائی ما به فهمیدن قرآن ضرورت به محنت کلان به پیش

می آید در حالیکه عربی زبان مادری آنها است - از جمله یک هزار سه صد میلیون مسلمانهای دنیا به تعداد یک هزار میلیون غیر عرب هستند در حالیکه تعداد عربها زیاده از دو صد و پنجاه میلیون نیست از جمله مسلمانان غیر عرب چهار در آسیائی جنوبی و شبه قاره پاک و هند زیست می کنند - و از جمله آن چهار صد میلیون مسلمان با در پاکستان هستند - و صد و یا صد و ده میلیون بانگله دیش می باشند در حالیکه در هند حداقل صد میلیون مسلمانان موجود هستند - و به سطح عالم اسلام نیز مراکز فرهنگی همین دو بوده اند - مرکز فرهنگی برای عربها مصر و برائی مسلمانان ئی عجمی بمین شبه قاره بوده است - تا یک هزار سال مجد دین در عالم عرب پیدا شده اند در حالیکه از مدت چهار صد سال همه مجد دین در شبه قاره پاک و هند پیدا شدند - تحریک به نام اسلام در همین شبه قاره در جریان شد که نتیجه آن تاسیس پاکستان است - من درباره پاکستان در کیفیت گومگو قرار دارم - به یک اعتبار بعد از عرب به سطح تمام امت مسلمه از همه کلان مجرم ما هستیم - چرا که بعد از آنها از همه زیاده تر فضل نیز فقط بر ما شده است 'در قرن بیستم میلادی شخصیات عظیم از همین (شبه قاره) نشاء کرده اند - به مثل علامه اقبال مفکر عظیم در همین جائی پیدا شد 'که به پایه آن شخصیتی در عالم اسلام پیدا نه شد - در تمام دنیا فقط همین یک کشوری است که درین دور بنام اسلام در معرض وجود آمد - تاسیس پاکستان کم از معجزه نمی باشد - چند ماه قبل که گاندی می گفت که پاکستان فقط بر جسد مرده من جور شده می تواند 'خود آن مجبور به تسلیم کردن پاکستان شد - بهر حال درباره پاکستان من فقط این گفته میتوانم که :

"Hope for the best and be prepared for the worst"

(امید برائی حالات بهترین داشته باش لیکن برائی حالات

بدترین آماده باش)

احیاء خلافت و ریاستان

من در یک سخن به تیقن گفته میتوانم که احیاء خلافت از همین سرزمین شروع می شود. به خاطر این که در تمام دنیای اسلام فقط و فقط این یک چنین کشور است که درین قرارداد مقاصد به تصویب رسید مجلس شوری صد میلیون مردم اعلان کرد که ما از حاکمیت دست بردار می شویم. حاکمیت فقط و فقط به الله جل جلاله حاصل است. اختیاراتی که نزد ما است آن یک امانت است که در محدوده آن که حاکم اعلی مقرر فرموده اند استعمال می شوند. متباقی در اساسنامه های کشورهای تمام ممالک اسلامی حداکثر این است که از آن مملکت مثلاً نام مذهب رسمی آن اسلام تحریر کرده شده است که یک سخن نهایت محدود و مبهم است. تبدیلی گرچه از همین جایی می آید لیکن صورت عملی این تبدیلی یا این چنین شده میتواند که "الله جل جلاله برای ما توفیق توبه کردن ارزانی بفرماینند و بدون از هیچ عذاب مزیدی و امجازات به سوی الله جل جلاله گردن نهاد شویم. و این توبه کنندگان آنقدر تعداد معتدبه بوده باشند که یک جا منسجم شده درین چا انقلاب برپا کنند. و ظاهر است که به توبه چند افراد معدود کاری به انجام نمی رسد. گرچه آغاز این توبه بهر حال از افراد صورت میگرد که ع (ترجمه از اردو)

هر فرد نجم روشن تقدیر ملت است

مگر آیا توفیق اجتماعی این توبه برائی ما نصیب می‌گردد؟ یک شلاق عذاب بر ما قبل از بیست و پنج سال واقع گردیده است. مگر ما یک بار دیگر مستحق این عذاب گردیده ایم. ماهیچ سبقی از تاریخ خویش نه آموختیم. آن شلاق عذاب چیزی قدر معمول نه بود. بلکه با صورت بدترین شکست مواجه گردیدیم. پاکستان عزیز ما دولخت گردید. ۹۳ هزار تن ارتش و غیر ارتش در اسارت آن هندو با افتیدند که بر آنها تا هشتصد سال حکومت ما قائم بود.

از آن به بعد الله جل جلاله مزید برای ما فرصت عطا فرمودند مگر افسوس! حالات به آن طرف می‌روند که خدا نخواسته تاریخ روی خود را دوباره باز نگرداند. هرگاه که بر کدام قوم آثار عذاب شروع می‌شوند پس آن سلسله معطل نمی‌گردد. در تاریخ کامل بشریت مثال واحدی ازین نوع قوم حضرت یونس علیه السلام هست که آنها آثار نمایان عذاب را دیده و بطور اجتماعی توبه کردند و در نتیجه آن عذاب متوقع معطل گردید. همین یک راهی نیز برائی مسلمانان ی پاکستان باقی است که بطور اجتماعی توبه کنند و عهد و پیمانها که با الله جل جلاله پیوسته اند ایفا نمایند. اگر چنین نه شود پس اندیشه و بیم به این قرار است که ممکن به نسبت از شلاق سابق چند گونه با قوت و با دهشت بر پشت ما دیگری واقع گردد.

و صورت عملی تبدیلی دوم این شده میتواند که بعد از ورود شلاق این عذاب ما به هوش باز گردیم. اگر چنین صورت پیدا شود پس یقیناً این یک شلاق مبارک خواهد بود. چنانچه ارشاد الهی است :

﴿ وَلَذِيقَتُهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأُولَىٰ ذُوقَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ ۝ ﴾ (السجده : ۲۱)

”و ما آنها را قبل از عذاب کلان آخری ذوق عذاب کوچکی رامی
چشائیم شاید که آنها باز گردند“

از همین عذاب کوچک یک شلاق بر ما واقع شده بود لیکن با وجود
دور افتیدن ما به اندازه سه هزار کیلومتر اندکی محسوس هم نه
کردیم چه مقدار مردم کشته شدند، و به چه مقدار آبرو هار یختند،
و عصمت یارید، و چه مقدار خانه ها ویران شد، ازین همه وقوعات
هیچ اندازه قاطع برائی مان نیست. و اندازه این است که دوزیم آلی
سه صد هزار پاکستانیها تا بنوز در آنجا هستند و در حالت بدتر از
جانوران بصرمی برند و در یک یک طاق پانزده پانزده انسان زیست
می نمایند! مگر ما بهر حال از تباهی و بربادی کاملاً محفوظ ما
ندیم. الله جل جلاله برای ما فرصت عمل تازه اعطاء فرمودند.
چنانچه الله جل جلاله دل نکسن را برانگیخت و آن بر تلفون
خصوصی به هند النی ماتوم (اختار) وارد کرد. و همچنان
کو سیجن نیز به اندرا گاندی حکم جاری کرد. اگر از جانب الله
جلاله این دخالت خصوصی به میان نمی آمد پس آن تباهی و
بربادی که متوقع بود اندازه آن تخمین کرده نمی شد. مورال
حوصله آنها بر آسمان بود در حالی که حوصله مادر نقطه آخری زیر
زمین قرار داشت. لیروئی هوائی ما مفلوج گردیده بود. جنگنده
های ما حرکت هم کرده نمی توانستند. هواپیماهای نوع او اکس
روسی که به هند داده شده بودند از پرواز یک کنج شک در پاکستان
رانیز به هند اطلاع فرایم می کردند. آنها نیروی دریائی ما را در واقع
کیماری کراچی عملیات کرده و پس رفته بودند. دفاع زمینی ما

خاتمه یافته بود بجز سد سلیمانکی جبهه ما در شکر گرو در راجستان خاتمه یافته بود. در آن حالات حساس مداخلات صدور امریکه و روس از جانب الله جل جلاله ظهور قوت گشتاندن قلوب و نگاه داشتن پاکستان مغربی مظهر مشیت آن ذات گرامی است.

احیاء مذهب هندو در هند

به حواله تبدیلی پاکستان سخن سوم و آخری را با نهایت سنگینی قلب میگویم. در هند احیاء مذهب هندو با سرعت کلان جریان دارد. برای منهدم ساختن مسجد ایودیا به مقدار سه صد هزار کارکن از تمام نواحی هند گرد هم آمدند. صورت نظم آنها چنین بود که از هر گوشه هند رسیدند ولی در هیچ نقطه به مسلمانان ضرر نه رساندند. این کار بدون از نظم ممکن نیست. ازدحام کلان را به کنترول آن پرداختن مشکل است و نه می شود. این با همه کارکنان منظم و تربیت یافته بودند. هدف آنها فقط و فقط منهدم ساختن مسجد بابری بوده و نه کار دیگری که متصل به انهدام مسجد آن همه به مناطق خود باز گشتند. و درگیری بائی که بعداً صورت گرفته آن کار بعدی بود آنگاه که مسلمانان تحریک احتجاج را بروی انداختند.

من این حقائق را از مدت شش سال گذشته گفته میروم که در آر ایس ایس دو تیم ملیون کارکن موجود اند. که هدف همه آنها خاتمه اسلام و پاکستان است. در حال حاضر روبر "دیوراس" سویم آنها به تمام طبقات و تنظیم بانی هند و خواه اجتماعی هستند و یا علمی یک نامه فرستاده است. و در آن گفته است: که اکنون وقت آن آمده که ما باید سرزمین هندوستان را از نجاست

مسلمانان پاک سازیم - و این رهبر افزوده است که من به شما یقین میدهم که اگر قدری عکس العملی واقع می شود آن فقط بانگله دیش و در پاکستان خواهد بود که برائی مابه پروائی آن ضرورت نیست - و علاوه ازین در تمام عالم اسلام در هیچ جا عکس العمل نخواهد بود - این الفاظ آن رهبر چرا استعمال کرده است که "من به شما یقین میدهم..." برای اینکه در واقعه تهدیدیم مسجد ایودیا غیر ازین دو ممالک... پاکستان و بنگله دیش... در تمام عالم اسلام در هیچ جائی اظهار عکس العمل نه شد - هیچ کشور اسلامی حداقل این هم نه گفت که مسجد را باید دوباره تعمیر کنید و گرنه تعلقات تجارتنی در بین ما و شما منقطع می شوند - چه جائی که منقطع ساختن روابط دیپلماتی را مطرح می ساختند؛ اگر فقط از امارات شیخ نشین، عربستان سعودی، این تهدید می آمد که ما روابط تجارتنی را منقطع می سازیم در آن صورت هوش و عقل هند به جائی می آمد - این است صورت سوم که نهایت بدترین خواهد بود - از یکطرف احیاء با سرعت مذهب هندو می شود و از طرف دیگر صورتحال این است که ما صید بدترین سراسیمگی گشته ایم - در انتخابات (۱۹) جدیدی که تنظیمهایی دینی، مذهبی، سیاسی با آن نتایج مواجهه شده اند آن صورت پیش همه ما و شما قرار دارد - ولی هیچ معلوم نیست که تاریخ یکبار دیگر روی خود را بگرداند و بدست قوم هند و ما را نیست و نابود گردد آمده شود ولی به آنها الله جل جلاله توفیق اسلام را اعطاء کند تا دین مبین اسلام را قبول کنند ع (ترجمه از اردو)

شد عیان از یورش تاتاریان
کعبه از یث خانه یابد پاسبان

نظام خلافت چه وقت و در کدام جای برپا خواهد گردید؟

بهر حال ازین صورتهای سه گانه خواه هر کدام آن پیش آید من ایمان دارم که احیاء خلافت ان شاء الله تعالی ازین منطقه می شود. و جواب یک سوال که اکنون در نزد من نیست که این احیاء چه وقت خواهد بود؟ من چه جوابی خواهم داد در حالیکه قرآن خود حضور صلی الله علیه و سلم را گویانده اند :

﴿إِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ۝﴾ (الانبياء : ۱۰۹)

(“من نمیدانم که (از آن سخنیکه به شما خبر داده می شود) آن وعده که باشما کرده می شود آن قریب است و یا دور”)

همچنان در سوره جن آمده است :

﴿قُلْ إِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ۝﴾

(الجن : ۲۵)

یعنی “برای من معلوم نیست که (آن خبریکه به تو داده می شود) آن وعدهیکه باشما کرده می شود آن قریب آمده است و یا اکنون رب شما چیزی تاخیر در آن می کند”

از همین منطقه یقین احیاء نظام خلافت برای من بهر حال حاصل است. اکنون من در تائید این موضوع در حدیث مبارکه تقدیم میکنم. که یک حدیث ازان را ابن فاجه از حضرت عبد الله بن حارث روایت کرده است :

“از مشرق افواج بیرون می شوند که برائی قائم ساختن حکومت مهدی منزل به منزل به پیش میروند”

از این حدیث معلوم شد که در کدام یک ناحیه مشرق آن نظام خلافت سابقا قائم شده میباشد. حدیث دوم. حضرت ابوهریره* مروی است و آن را امام ترمذی در “جامع” خود روایت کرده است :

"از خراسان پرچم با بیرون می‌شوند که جلوگیری از آنها کسی کرده نمی‌تواند تا آنکه آن پرچمها در ایلینا نصب کرده شوند!"

در زمانه حضور صلی الله علیه وسلم نام یروشلم ایلینا بود و خراسان نام آن علاقه است که بخشی آن درین وقت در پاکستان است و بخش زیاده آن در افغانستان است. گویا که همین علاقه با هستند از آن آغاز خلافت می‌شود. ظاهراً هیچ صورتی از بهتری به نظر نمی‌آید چرا که بعد از عربها از همه کلانتر مجرم ملت مسلمان پاکستان است. درین وقت پاکستان به طرف سیکولرزم برهنه سوق گردیده است حتی که بر شناسنامه ملی ایشان اقلاً خانه مذهب هم درج نه شده است. چرا که این سخن مطابق خواہش مسیحی‌بانه بود. تا این حد که در مورد از بین بردن خانه مذهب رهبر کلیساهم به گفتگو آمد. این همه کارها در این کشور بعمل می‌آیند که بنام اسلام به وجود آمده بود. طوریکه قبل ازین واضح کرده‌ام که در کتب احادیث مراد از "کتاب الفتن و کتاب الملاحم" باب جنگها است. که در آن بطور خاص ذکر "الملحمة العظمی" نیز می‌آید که در تاریخ بشریت عظیم‌ترین جنگ می‌باشد. علاوه ازین در احادیث مبارکه علامات قیامت 'خروج دجال' در عرب ظهور قیادت مهدی 'آمد افواج از مشرق' نزول حضرت مسیح علیه السلام از آسمان 'و استیصال یهود در نتیجه آن و بعد اقیام خلافت علی منہاج النبوة به سطح جهانی پیش گویا موجود هستند. من قبل ازین نیز گفته‌ام که این آن حالاتی هستند که به اندازه من زیاده دور نیست از قرائن و شواهد معلوم می‌شود که کار نهایت قریب آمده است. ذات اقدس باری تعالی را چه کسی دیده است.

فقط از آیاتهای اقدس 'او تعالی شناخته می شود ع' ترجمه از اردو

گرچه حق نیست نزد دسترس

آثارش پیدا جابجا بینم

به همین طور حالاتیکه در پیش هستند و علاماتی که قبل از قیامت اند، آنرا حضور صلی الله علیه وسلم با وضاحت کافی بیان فرموده اند. چنانچه بیننده گان آنرا می بینند. محسوس می شود که بساط همچو هموار می گردد و طوریکه به خاطر اداکاری درامه تخت و لوازمات آن ترتیب داده می شوند. آن چیزیکه پیش آمدنی است آن در حقیقت قسط های آخری مجازات و امت مسلمان است که اکنون آمدنی است.

ظاهر و باطن حادثات و واقعات

یک سخن اصولی دیگری را نیز بفهمید و آن این که واقعات و حادثات عظیمیکه در تاریخ رونما می شوند از آنها دو رخ میباشند یکی ظاهری و دیگری باطنی. در ظاهر کدام قوت ها و عوامل کار فرما هستند و در باطن اصل حقیقت چیست و مشیت ایزدی به کدام طرز ظهور خود را می فرماید، این دو چیز کاملاً جدا جدا می باشند. در اکثر اوقات به اعتبار ظاهری از آن چیزها و از آن واقعات و حادثات اهمیت زیاده بوده می باشد ولی به اعتبار باطنی اهمیت آن هیچ نمی باشد. و همچنان به اعتبار باطنی آن اموریکه دارای اهمیت بوده باشند ولی آن به اعتبار ظاهری با اهمیت به نظر نمی رسند. مثال کلان آن این است که در آن حالاتی که بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شده است در آنوقت اهل دنیا اهمیت این واقعه را چه دانسته باشند؟ در یک گوشه کوچک دنیا در بیابان

جزیره العرب یک واقعه کوچک بوقوع پیوست - بعد این واقعه
 بمرو زمان که در آنجا انقلاب برپا گردید - ولی بردنیا یا تاثیر فوری
 آن انقلاب که در نتیجه این برپا شده بود - چه شده باشد از مشرق
 آلی مغرب اکثریت آبادی گسترده دنیا از این واقعه چه یادداشتی
 گرفته باشند؟ لیکن به اعتبار معنوی (باطنی) تا چه قدر واقعه اہم
 بود - بعثت حضور صلی اللہ علیہ وسلم باعث خاتمه سلسله
 انبیاء و تکمیل این سلسله است - به سبب این بعثت بروئی
 زمین تا چه قدر انقلاب عظیم برپا گردید؟ گرچه در آن حالات و
 واقعات چیزی قوتبائی نسبتاً مؤثر دیگری به نظر می آید - لیکن
 در حقیقت معامله باطنی از "مشیت ایزدی" می باشد - قانونیکه
 از اللہ جل جلالہ است و سنتیکه از آن ذات است - این واقعه ظهور آن
 است و طوریکه قبلاً گفته شد بر امت ہائی مسلمان نیز عذاب می
 آید بلکه نسبت به کفار کلان عذاب می آید مگر در ضمن کفار
 فہمیدن این سخن ضروری است آن کافریکہ به طرف آن مستقیماً
 رسولی آمدہ باشد و با وجود اتمام حجت از جانب رسول آنها ایمان
 نیاورند پس برای این چنین کفار بہ هیچ قسم مراعت میسر نمی
 شود - لیکن علاوہ ازین آن کفاریکہ اتمام حجت بر آنها از جانب
 رسول مستقیماً نہ شدہ باشد بر آنها ہیچ عذابی در دنیا نمی آید
 بلکہ ہمہ معاملہ عذاب آنها در آخرت چشانیده می شود - درین
 دنیا مجازات بہ امت ہائی رسل علیہم السلام بر بنیاد تضاد آنها
 نسبت بہ اعمال و اقوال و افعال شان میسر میگردد - (در سورہ
 الصف آیت شماره ۳ وارد است :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ
 اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝﴾

”ای اهل ایمان چرامی گوئید آن را که نمی کنید- از لحاظ ناپسندیدگی به نزد الله جل جلاله نهایت کلان است آن که میگوئید آنرا نمی کنید“

تجزیه کردن این سخن مشکل نیست- یک قوم مدعی است که ما به الله جل جلاله تسلیم هستیم و رسول او تعالی را قبول داریم کتاب آن را و شریعت آن را نیز قبول داریم- مگر بعد از قبول کردن این همه عمل نمی کنند و یا عمل می کنند لیکن بطور جزوی^(۲۰) به سبب این روش خویش آن امت مسلمه که در زمین به منصب نمائندگی از جانب الله فائز بود نمائندگی بالعکس را شروع کرده است- این امت اکنون در ما بین خالق و مخلوق حائل گشته است- دنیا آنرا می بیند و از راه آن با دین را می فهمند- درین وقت این امت به جای اینکه مخلوق خدا را به طرف دین بیاورند متنفر می سازند- به اساس نمائندگی بی جا و طرز عمل خویش این بانسبت به کفار زیاده مجرم و زیاده از آنها مستحق مجازات گشته اند- همین سبب است که امت محمد صلی الله علیه و سلم بدست یک قوم^(۲۱) مغضوب و ملعون کوبیده می شود و مزید بر آن کوبیده خواهد شد-

روایاتی یهود و تعبیر آن

عزائم یهود را من به تفصیل بیان کرده ام- یک همکار ما که در (درا داره شرکت هوائی پاکستان کار میکند) یک سخن تکان دهنده را گفتند- در روزهای گذشته آن در یک پرواز خود به بنکاک رفته بود- که در آنجا روی تلویزیون یک فلم بعنوان ”داستانهایی بالبل“ به نمایش گزارده شده بود- درین فلم دلائل تاریخی و

شواهد و اعداد و شمار پیش کرده می شدند یهود بد زریعه این تشبیر عام می کنند که "تابوت سکینه" ^(۲۲) آنها در زیر مسجد اقصی در یک تونل موجود است. در آن رَحْمَتِیکه بخت نصر هیکل سلیمانی را منهدم ساخته بود، مطابق ادعا یهود از آن وقت آن درین جا دفن است. برائی این یهودیها در سلسله دوباره کشیدن آن کوشش نیز کرده اند. که در آن بالاخره ناکام مانده اند مگر اکنون با سرعت چشم گیر به آن طرف متوجه اند که در سلسله تعمیر هیکل سلیمانی و در تلاش "تابوت سکینه" مسجد اقصی منهدم ساخته شود. دادگاه عالی اسرائیل قضاوت صادر کرده است که "یروشلم جزو لاینفک" اسرائیل است.

حالات اکنون چون روز روشن واضح شده می روند. آن کسانی که از احادیث صحیحہ استغنائی می ورزند بر حالات آنها من نہایت افسوس میکنم. اکنون چون حقائق مطابق به تشبیه ^(۲۳) حدیث مبارکه "مثلُ فُلُقِ الصُّبْحِ" به مثل صبح صادق باز شده پیش ما است. مجازات یهود چون موخر بود اکنون چون وقت تنفیذ آن لیز قریب آمده است. من آن حقائق را به بنیاد حکمت قرآن تسلیم و قبول میکنم. و احادیث از آن تائید کنان به نظر می آیند. علاوه بر آن عقل و منطق نیز از این سخن تائید میکند. شما تجسس بکنید که یهودیها را کیست که از بین ببرد با اسرائیلها چه قدر بمبائی اتومی وجود دارد؟ در کشوریای اسلامی یکی ہم موجود نیست. گرچه اہل دنیا درین مورد به پاکستان به نظر شک می نگرند که با آن "بمب اسلامی" است. ساتواران امریکا نیز اقرار کرده اند که ما از "بمب اسلامی" نہایت ترس داریم. لہذا اسرائیل و یهود را همان معجزه درجہ آخری است که از بین برده میتواند آنکه به حضرت

مسیح علیه السلام داده شده است. به این خاطر در حدیث شریف آمده است که نگاه حضرت مسیح تا جاییکه می‌رود یهود محو شده می‌روند. این الفاظ نیز در حدیث شریف وارد شده که اگر کدام یهودی در پناه کدام سنگ می‌رود آن سنگ نیز صدامی دهد که "ای روح الله این یک یهودی دیگر در پناه من مخفی شده است" گویا که یک بار دیگر "اسرائیل بزرگ" قائم می‌شود همان اسرائیل بزرگ گورستان بزرگ آنها هم خواهد شد.

این سخن نیز عین مطابق عقل و منطق است. چنانچه "دور انتشار" یهود آنکه از ۸۰۰ء شروع شده است از آن به بعد یهود در تمام جهان آواره گشته بودند لیکن هرگاه این ها در ممالک مختلف رسیدند مراکز ساخته و به مضبوطی مقیم گردیدند. اکنون برای خاتمه دادن یهود یا اینکه بر تمام جهان عذاب آورده شود یا اینکه این همه را در یک جا جمع کرده شوند. این دو صورت با درین مورد قابل تطبیق شده می‌تواند. بعد از استقرار اسرائیل بظاہر فتوحات مسلسل به آنها میسر می‌شوند. بدست آنها مسلمانان عرب تحت ضربات قرار می‌گیرند. لیکن مشیت ایزدی آن چنان آن تمام خس و خاشاک را جارو کرده در یک جا جمع می‌کند تا همه در یک زمان به آتش کشانده شوند. این سخن در سوره بنی اسرائیل موجود است. در رکوع اول چهارادوار تاریخی بنی اسرائیل ذکر است در حالیکه در رکوع آخری فرمودند:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا﴾

"پس آنگاه که وقت وعده آخرت می‌آید ما همه شما (یهود) را با هم پیچیده می‌آوریم"

بنیید! یهودیها از همه اکناف جهان رخ به طرف اسرائیل می‌کنند.

ظاهر است که این همه در اسرائیل موجوده جا به جایی شده نمی
توانند. لهذا "اسرائیل بزرگی" به وجود آورده می شود. درباره این
همه حقائق اکنون گنجایش هیچ شک و شبه نیست. لیکن
در عهد حاضر مردم با سواد که از احادیث نبویه استغنامی ورزند آن
نتیجه فتنه انکار سنت و فتنه قادیانیت است. این را ما "اعتزال
جدید" نیز گفته می توانیم. چنانچه در روز نامه "نوائی وقت" هر
گاه مضامین من شائع می شدند به حواله آن یک خط طویل از
امریکا برای من آمد. در خط گفته شده بود که شما سخنپائی از
پیش گویند می زنید!! مطلب این شد که مسلمانان در انتظار آن
دست و پا را شکستانده و آرام بنشینند؟ با آن صاحب پرگاه که
سلسله خط و کتابت جاری شد معلوم گردید که آن قادیانی
است. من جوابا به آن نوشته کردم که پیش گویند فقط در احادیث
نه بلکه در قرآن کریم نیز موجود است. آیا آیات پائی ابتدائی سوره
روم مبنی بر پیش گویند نیست؟ درین پیش گوئی گفته شد که
اگر چه در آن وقت رومی ها در سرزمین قریب مغلوب گشته بودند
لیکن آنها در داخل چند سال دوباره غالب می آیند و آن روز مو من نیز
بر بخشش فتح خداوندی خوش حال باشند. این پیشین گوئی در
نوسال کامل گردید. از یک طرف هر قل دوباره یروشلم را فتح کرد و
ایرانی بار شکست فاش داد. و از طرف دیگر در (بدر) به مسلمانان
الله جل جلاله فتح عظیم و یوم فرقان "روز فرق کننده در بین حق و
باطل" اعطاء فرمودند. این پیشین گوئی بعد از ۹ سال حرف به
حرف ایفاء و تکمیل گردید. آیا مسلمان تا ۹ سال دست و پا را
شکستانده نشسته بودند؟ برگزیده بلکه معامله برعکس آن
شد و آن اینکه نبی اکرم صلی الله علیه و سلم با صحابه کرام

تحت ضربات شدید قرار گرفتند و هجرت کردند. اهل و عیال را به رحم و کرم آن گرگهای انسان نما گذاشته و به طرف مدینه منوره رخ کردند و بعد از آن سه صد {۲۳} و سیزده ... حاصل محنت شاقه پانزده ساله را ... آنحضرت به میدان آوردند که به این اساس فتح مبین حاصل گردید. اکنون نیز اگر چیزی حاصل میگردد به اساس محنت و کوشش خواهد بود. به آنهاییکه توفیق میسر می شود درین کار مشغول می شوند. چنانچه حضور صلی الله علیه و سلم نیز بمنثل پیشن گوئی قرآن حکیم پیشن گوئی فرموده اند، مگر مطلب پیش گوئی قرآن کریم این نه بود که دست و پا شکستانه و به انتظار نشستگی شود و نه مطلب پیشن گوئی احادیث مبارکه چنین است.

حواشی

{۱} درین موقع فهمیدن این سخن ضروری است دوریکه از حضرت طائوت آلی حضرت سلیمان علیه السلام که مشتمل بر یک صد سال می باشد. دور خلافت راشد امت سابقه است.

{۲} وجود آن امت سابقه تحت کدام مصلحت (که وضاحت آن در آینده می آید) اکنون برقرار مانده شده است گرچه آن از منصب خویش معزول گشته است.

{۳} در کشور ما بعض از مردم صرف از خلافت "خلقائی ثلاثه" نه بلکه از اعمال صالحه آن حضرات نیز انکار می ورزند مگر آیه کریمه سورة النور بطور کلی نفی کامل ادعای آن را می نماید. چنانچه امام البند حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی در تصنیف معرکه الاراء خویش "ازالہ الخفاء عن خلافتہ الخلفاء" از آن آیتیکه بنیاد استدلال خود را بر آن گذاشته است

آیه اول از آن جمله همین است - حضرت شاه صاحب در سلسله توضیح استدلال خویش نوشته اند که "برگاه از جانب الله جل جلاله آنقدر وعده بایی پخته موجود است پس مصداق آن وعده با باید آخر در خارج بوده باشد - و اگر دور "خلافت راشده" را دور خلافت و مصداق آیه تسلیم کرده شود پس به مطابق شهاده قرآن مجید آن سه خلفاء اول نیز در ادحق ایمان و عمل صالح ثابت میگردند گویا حضرت ابوبکر "حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان غنی" مصداق کامل ایمان و عمل صالح ثابت میگردند - پس به این سبب حقدار خلافت ثابت گردیدند -"

و اینکه الله جل جلاله مسئولیت حفاظت کتاب خود را خود بعهده گرفته اند و گرنه آن مردم در محو ساختن و از بین بردن این آیه مبارکه چه قدر دسائیس را بکار می آنداختند تا که سراغ وجود آن هم بدست نمی آمد -

{۳} چای - خواه

{۵} مولانا ظفر علی خان مرحوم در سلسله ترجمانی این آیه کریمه فرموده اند ع ترجمه از اردو :

نور خداست خنده زن بر کار پای کفر
زدم است این چراغ میان هوای کفر

{۶} از همین مضمون آیه کریمه دیگر با اندک فرقی در سوره توبه وارد گردیده است - ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُّورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ أَنْ يُدْفَنَ نُّورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ "میخواهند که فرو نشانند نور الله جل جلاله را به پف بایی خود و قبول نه کند او تعالی جل جلاله مگر آنکه تمام سازد نور خود را اگر چه ناخوش شوند کافران" - درین آیه نیز تذکره بمبین پیوسته است -

{۷} این یک نکته اہم است که قرآن مجید صلح حدیبیه را فتح مبین قرار می دهند لیکن ذکر فتح مکه را به این اہتمام نمی کنند - سبب این صاف ظاہر است که در صلح حدیبیه کفار وجود مسلمان را به حیثیت یک طاقت تسلیم کرده بودند - و این یک کامیابی کلان تر از همه بود - در زمانه ما

یهودیان در سنه ۱۹۳۸ء در مقابل عرب با کامیابی زبردست حاصل کردند بعد در سنه ۱۹۶۷ء یهود مناطق کلان کلان عربها را تحت تسلط خود در آوردند و حکومتیای قوی ترین آنها مصر و شام را با شکستها مواجه ساختند. لیکن اصلی و از همه کلان تر فتح اسرائیل این است که امروز همه ممالک عرب بر تسلیم کردن آن مجبور گشته اند. حد آخری توپین و تذلیل است که همه را در پیش روی اسرائیل بر یک میز گفتگو آورده و طلب کرده شدند. حال آنکه عربها برگزیده همچو وضع آماده نه بودند فقط مصر این ذلت را برداشت کرده بود. لیکن اکنون همه را در امید دارد طلب کرده و نشسته اند. و این امید دارد شهر معروف اسپین الدلس که مزار تدلیب حجازی است. قبل ازین در میدرد هیچ کنفرانسی منعقد نه شده است لیکن به خاطر تذلیل عرب این جنا متعجب کرده شده است که در آن ناهشتصد سال حکومت آنها قائم بود که بالاخره یک یک فرزندان آنها از بین برده شد و آنها را از آنجا با ذلت شدید بیرون کشیدند.

{۸} تا به ۱۹۹۳ء

{۹} یعنی من در میان شما به نفس نفیس موجود بوده میباشم بعد ابه اساس حکم الله ﷻ اَنْتَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ مَيِّتُونَ ﷻ (المومن : ۳۰) موت بر شما هم می آید و موت بر آنها نیز آمدنی است انبی صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت می فرمایند.

{۱۰} واضح باد که اروپا دو مراحل جنگ صلیبی را طی کرده است.

{۱۱} برای موقع یک واقعه نبایت عبرت انگیز و سبق آموز اسیر مالنا حضرت شیخ الہند مولانا محمود الحسن است. در دوران اسارت وی قوماندان انگلیس از حصلت پائی درویشان وی متاثر گردید. مولانا از آن پرسیدند که درباره خلافت ما چرا آن قدر در تشویش هستید که همه وقت در تعقب آن میباشد؟ که این یک خلافت مرده است از این برائی شما چه ضرری متوجه است؟ آن انگلیس جواب داد: "مولانا شما آن قدر ساده لوح نه بوده باشید! شما نیز می فهمید و برائی ما نیز معلوم است که این خلافت رفته و

گرفته نیز آنقدر با قوت است که اگر از کدام دار الخلافه اعلان جهاد کرده شود از مشرق آلی مغرب به تعداد صدبایز از مسلمانان با کفش پای سر بسته خویش به میدان می در آیند !!

{ ۱۲ } در علم منطق دو معلوم و یا تسلیم شده سخنها و یا قضیه با اثر ثبوت داده و یک سخن نامعلوم که آن را نتیجه نامند و رسیدن به آن نتیجه را قیاس می گویند. و مضمون قضیه بانی معلوم را موضوع می نامند. موضوع آن قضیه که مشتمل بر افراد زیاد باشد آن قضیه را "کبری" میگویند و از کدامیک نسبتا به افراد کم مشتمل باشد آن قضیه و یا مقدمه را "صغری" می گویند. در دو قضیه با آن سخنیکه مشترک بوده می باشد آن را "خدا وسط" می گویند. به کشیدن خدا وسط از مابین صغری و کبری نتیجه به پیش می آید. مثلا حرکت بازی است صغری و بازی تفریح است کبری نتیجه حرکت تفریح است. خدا وسط بازی را از بر دو جمله خارج ساخته نتیجه معلوم کرده شد.

{ ۱۳ } از جمله این سه نسبت است "خلیل الله" نایب ابراهیم است. حضور نبی اکرم صلی الله علیه و سلم در ایام آخری زندگی مبارک خویش فرموده بودند "لو كنت فتخذاً خلیلاً لأتخذت ابا بكر خلیلاً" (اگر من کسی را خلیل می ساختم یعنی از اسبابا پس ابوبکر را خلیل می ساختم) از این حدیث مبارکه دو حقائق عظیم منکشف میگردند. اول اینکه علاوه از انبیاء علیهم السلام در جمله اسبابا عظیم ترین انسان ابوبکر رضی الله عنه هستند. و در هم اینکه آن هم بر آن مقام نیست که آن را خلیل گفته شود. خلیل "آن لفظی است آن را که الله جل جلاله برائی حضرت ابراهیم علیه السلام استعمال می کنند. فرمودند: ﴿ وَاتَّخَذَ اللَّهُ اَبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا ﴾ (النساء: ۱۱۵) یعنی "الله جل جلاله ابراهیم را خلیل" ساخته.

{ ۱۴ } در بربر جاییکه در آنجا از لحاظ رنگد بونی آنچنان دنیائی به نظر می رسد که از خاکه آن نبال آرزو سوز می شود. روح این دنیا یا از نور مصطفی صلی الله علیه و سلم است. و با آن دنیا بسوز در پی تلاش مصطفی صلی الله

علیه وسلم است -

{۱۵} درباره این (انجمن اقوام) علامه اقبال تبصره کرده بود: «بی چارگذاشتن از چندین روز نفوس شکسته می‌رود خوف است که از دهن من خبر بد بیرون نه گردد تقدیر گر چه می‌رم به نظر می‌آید ولیکن دعای پیران کلیسا این است که معطل گردد»

{۱۶} (۱) اکابر صیونی چندین مجالس خفیه از یهودپالی دانشمند و فائز بر مرتب سی و سه از سنه ۱۸۹۴ منعقد شدن شروع گردید (۲) در مجلس خفیه اکابر صیونی با برائی قائم ساختن حکومت یهود بر تمام جهان کدام دستاویزات که تهیه کرده شده بودند آن بنام مختصر "پروتوکول" مشهور است و نام مکمل آن: The protocol of the Learned Zions است - که این دستاویز مشتمل به ۲۴ دفعات میباشد - این دستاویز خفیه را اخبارات اولین بار در روزنامه روسیه چاپ کرد بعد اکثربانی مسیحی با در سنه ۱۹۰۵ به خاطر بی لقا ساختن این توطئه یهود منتشر ساختند که نسخه آن در کتابخانه موزه برطانیای محفوظ است - یهود نمی خواستند تا این دستاویز عام گردد بناء در پی ضائع ساختن نسخه بانی منتشر شده میباشد - تا که ازین توطئه ها علاوه از یهود تمام اهل دنیا بی خبر بوده باشند -

{۱۷} در جنگ عظیم اول وزیر خارجه بریطانیه آنکه در معارضه امداد یهود در جنگ اعلان قیام حکومت یهود (اسرائیل) را در فلسطین بعنوان جنگ کرده بود -

{۱۸} از یک آیه قرآن حکیم نیز اشاره بیرون می‌شود که در میان پر دو... حضرت یوسف علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام... هیچ نبی دیگری نه بود - از یک مومن آل فرعون این الفاظ نقل شده اند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلُومُ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾ (اعراف: ۱۳۳) "تا آنکه هر گاه آن حضرت یوسف ا وفات شد تن پس شما گفتید: اکنون بعد از آن هیچ رسولی را الله جل جلاله مبعوث نمی‌فرماید" -

{۱۹} واضح باد که این خطاب از سنه ۱۹۹۳ء است و نیز مراد از "انتخابات" تازه انتخابات ۱۹۹۳ء میباشد.

{۲۰} چالت و بدیدیختی ما قابل غم است که ما برائی جواز بی عملی، یاد و روئی خویش اعدا رگوناگون و آراسته را تراشیده مانده ایم. چنانچه مایه افتخار بزرگی میگوئیم که اگر ما بد هستیم پس چه شده است بهر حال امتی محمد صلی الله علیه و سلم هستیم ما الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم را قبول داریم.... از آنایکه آنحضرت را قبول نمی کنند بهتر هستیم. ما با اظهار عقیدت کلاں خود میگوئیم که "ما امتی محبوب شما هستیم" و اگر از آن به بعد ما بر چیزی از احکام عمل میکنیم پس در مقابلہ آنها حتما بهتر هستیم. که هیچ حکمی را قبول ندارند. آخر چیزی امتیاز باید برای ما بوده باشد. این معیار اندیشه و فکر ما است. مگر قیران حکیم برای ما قضاوت دیگری را می شنوند. روش پیود این بود که قبائل مختلف پیودی با با حلیفان غیر پیود خویش یکجا شده و با قبائل پیود مناطق دیگری جنگیدند و آنها را از خانه بانی شان کشیده و با خود اسیر می ساختند. مگر وقتی که به یاد آنها آمده و فهمیده می شدند که این همان برادران پیودی ما هستند پس می گفتند که ممکن نیست تا اینها را در حالت اسیری به بنیم. چنانچه بعوض فدیه آنها را می ساختند و برای اداء کردن فدیه اعانت فراهم می آوردند. خداوند جل جلاله بر این روش پیودیا انتقاد نموده ﴿ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبُغْضِ الْكِتَابِ وَكَفَرُونَ بِبُغْضِ﴾ (البقره: ۸۵) "آیا ایمان می آورید بر بعضی از کتاب و کافر می شوید بر بعضی آن" بعد از مجازات این روش آنها اعلان کنند فرمودند "هر یکی از شما این طریق را اختیار می کند" مجازات آن غیر از این دیگر چیست که "زندگی دنیا آن رسوا باشد و در آخرت در عذاب شدید انداخته شود". این قانون ابدی الله جلاله است. درین مورد هیچ نوع رعایت با هیچ کسی کرده نمی شود.

{۲۱} مرحوم چوهدری غلام محمد امیر جماعت اسلامی کراچی این معامله را

رسوا کردن کسی می گفتند

{۲۲} ذکر تابوت سکینه یهود در قرآن حکیم نیز آمده است. این تابوت که در دست دشمنان یهود افتاده بود باز گشت آن بطور علامت سر داری "طالبوت" بیان کرده شده است. گفته می شود که در آن "تابوت سکینه" آن الواح موجود اند که در آن تورات نوشته کرده شده و به حضرت موسی علیه السلام عطا کرده شده بود.

و همچنان ادعای کرده شده که در آن عصای حضرت موسی علیه السلام نیز موجود است چنانچه یهود آن "تابوت سکینه" را بسیار مقدس می دانند و آن را علامه فتح خویش تصور میکنند.

{۲۳} آغاز وحی بر حضور صلی الله علیه وسلم از رویانی صادق شده است. وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رویا می دیدند آن در چند روز و یا در روز دوم بصورت واقعه ظهور پذیر می گردید. همین سخن در یک حدیث ((مَثَلُ فَلْي الصُّبْحِ)) مانند صبح صادق "قرار داده شده است.



طرح سیاسی نظام خلافت
در زمان حاضر

فهرست عناوینات

متعلقه خطبه دوم

- (۱) بنیاد گرایی و اجتهاد
- (۲) حقیقت خلافت
- (۳) سطح ابتدائی اجتماعی... نظام عائلی
- (۴) در قرآن طرح نظام سیاسی و معاشی موجود نیست
- (۵) بعد از خلافت راشده
- (۶) احیاء حقوق انسانی و ارتقاء تنظیم حکومتی
- (۷) غفلت ما و بیداری مغرب
- (۸) اسباب برتری نظام صدارتی و خاکه های آینی رائج در دنیا
- (۹) لوازم سه گانه نظام خلافت
- (۱۰) مقننه در ریاست اسلامی
- (۱۱) اجتهاد و پارلمان
- (۱۲) صورت عملی بالادستی کتاب و سنت
- (۱۳) تقرری اولی الامر بذریعه انتخاب
- (۱۴) اوصاف رای دهنده
- (۱۵) نظام احتسابی
- (۱۶) آئین نامه پاکستانی و ماده های اسلامی
- (۱۷) نفی قومیت مخلوط
- (۱۸) فریب شهروندی مساوی
- (۱۹) حقوق و پابندی های غیر مسلم در نظام خلافت
- (۲۰) جزیه چیست؟

بعد از خطبه مسنونه ' تلاوت آیات ' و کلمات تمبیدی
فرمودند :

برای ما لازم است که شکر الله جل جلاله را ادا نماییم امروز
اداره بانی بیشتری به معرض وجود آمده که فقط نام خلافت را
میگیرند و گرنه از اکنون به چند سال قبل هیچ کسی وجود
نداشت تا نام خلافت را بیاد می آورد. گویا که ظهور مشیت ایزدی
در صورت " زبان خلق " می شود. لیکن بمعیه مقبولیت عمومی
خلافت این هم ضروری است که حقیقت خلافت فهمیده شود و
عام کرده شود و بنیاد بانی فلسفیانہ آن در ذهن راسخ کرده شود و
درین دور جاری آن خدو خالی که خلافت آن را ایجاب میکند ادراک
آن عام کرده شود.

بنیاد گرایی و اجتماع

از اختتام خلافت راشدہ سیزده صد سال گزشته است. گویا که
در دریای وقت زمان آب زیادہ ریخته شدہ و رفته است، خیلی با
حالات تبدیل گردیده است. چنانچه از پیش نظر تبدیلی آن
حالات اداره با قاعده " اجتہاد " در دین ما بجا گذاشته شدہ است
تا کہ ما طبق حرکت زمان میتوانیم حرکت کنیم مطلب و مرام ما از
اجتہاد رو گردانی از بنیاد گرایی نیست، برای ما لازم است تا بدون از
هیچ معذرت دلیرانہ بگوئیم کہ ما بنیاد گرا هستیم، مگر ترجمہ
این اصطلاح " بنیاد پرست " غلط است. ما فقط و فقط پرستش

الله جل جلاله را می‌کنیم و ما نمی‌توانیم بجز خدا پرستش چیز دیگری بکنیم. چنانچه ما پرستش بنیاد پای خویش را نمی‌کنیم البته آن را برقرار ضرور نگه‌میداریم و آنها را تشپیر هم می‌نمائیم. با هم‌رایی آن ما این را نیز تسلیم می‌نمایم که زمانه هرگز مطعل نمی‌گردد بلکه آن ارتقاء پذیراست. بقول اقبال ع ترجمه از اردو)

"هر که بود نابود شد و هر که موجود تا موجود خواهد شد، همین است یک حرف محرمانه"

حقیقت همین است که ع

"در زمان باشد تغیر را ثبات"

لہذا ملاحظہ این است کہ با در نظر داشت مبارزہ این زمانہ شکل خلافت چہ گونه خواهد بود؟ من مثال این بنیاد گرائیرا از قرآن حکیم اخذ می‌نمایم. در قرآن حکیم در بیان مثال کلمہ طیبہ فرمودہ شدہ است:

﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴾ (ابراہیم : ۲۳)

"آیا نہ دیدی چگونه بیان کرد اللہ جل جلالہ مثال کلمہ طیبہ را، ساخت سخن پاکیزہ را مانند درخت پاکیزہ کہ بیخش استوار باشد و شاخہ پایش در آسمان۔"

ظاہر است کہ درخت فقط اسم بیخش نیست۔ در درخت تنہ ہم است شاخہ ہا نیز است کہ برگ و بار آخر در شاخہا اساس میگیرند نہ کہ در بیخش می‌رویند۔ ولی با وجود آن اہمیت بیخ درخت زیاد است پس آن درخت نامیدہ نمی‌شود، فقط چوبی برای سوخت بکار بردہ می‌شود۔ بہ خاطر این از ہمہ اولیٰ برای ما لازم است تا

اصول خلافت را خوبتر بشناسیم. درباره آن اصول برای ما هیچ ضروری نیست که ما هیچ مفاهیمی به وجود بیاوریم بلکه بدون از کدام تغییر جزوی برقرار و بر حال خود باید ماند. البته جائیکه حالات اقتضاء می کنند آنجا این اصول را درپیش گرفته لازم است راه اجتهاد را اختیار کنیم.

حقیقت خلافت

۱- حاکمیت الله جل جلاله : این سوال که خلافت چیست؟ مختصر ترین جواب آن چنین خواهد بود که خلافت ضد حاکمیت است. بنزدیک اسلام حاکمیت فقط برای الله جل جلاله مخصوص است. ^(۱) چنانچه از نقطه نظر اسلام هر کسی که خود را مدعی حاکمیت خود قرار میدهد گویا که ادعا خدا بودن را می کند. ادعاء فرعون نیز همین بود :

﴿ اَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِّصْرَ وَهَذِهِ اَلْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ﴾

(الزخرف : ۵۱)

”آیا نیستم برای من فرمان روای مصر؟ و این نهرهای جاری تحت فرمان من؟“

نظام آبیاری همه در قدرت من است، هر کس را خواسته باشم آب بدهم و کسی را خواسته باشم محروم سازم. معیشت مصرودار و مدار آن همه بر سیستم آبیاری بود. بهمین لحاظ آن شعار ﴿ اَنَا رَبُّكُمْ اَلْاَعْلٰی ﴾ را سرزده بود. نه فرعون آنقدر احمق بود و نه متبعین آن آنقدر جاهل بودند که آن ادعای خالقیت کائنات را می نمود. ورعیت آن را بدون از چون و چرا تسلیم می نمود. در اصل ادعای آن صرف ادعاء حاکمیت بود که همین ادعاء، ادعاء خدائی قرار داده

شد. برای واضح نمودن این شاخه مهم توحید و فهمیدن آن از چهار مقامات قرآن حکیم آیاتی را منتخب کرده ام. در سوره بنی اسرائیل ارشاد است:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (بنی اسرائیل : ۱۱۱)

"در حاکمیت شریک آن هیچ کسی نمی باشد."

در سوره کهف فرمودند :

﴿وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ (الکھف : ۲۶)

"آن در حاکمیت خود هیچ کسی را شریک نمی سازد."

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾

(یوسف : ۳۰)

"نیست حکومت و حاکمیت مگر صرف از الله جل جلاله"

آن حکم داده اند که غیر از آن بندگی هیچ کسی را نه کنید."

بعد از سوره نور در آیت شماره ۵۵ نتیجه منطقی تسلیم نمودن

حاکمیت الله جل جلاله که به میان می آید یعنی خلافت

انسانها ذکر آن را به چنین طرح فرموده اند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ

فِي الْأَرْضِ﴾

"الله جل جلاله وعده فرموده اند با آن مردم از شما که ایمان

آورده اند و عمل صالح کنند، که آن ذات گرامی آنها را بر زمین

ضروراً خلیفه می سازند"

مطلب این است که برای انسانها حاکمیت نمی باشد، بلکه

خلافت است. حاکمیت انسانها، خواه شخصی باشد و یا

اجتماعی از روی قرآن حکیم شرک است. اصول جمهوریت

حاکمیت پسندیده است. این هم آن قدر کلان کفر و شرک است چنانچه حاکمیت انفرادی کدام انسان، مثلاً فرعونیت، لمرودیت، و همچنان از اعتبار نوعیت حاکمیت مردمی از این هیچ فرقی ندارد. بقول اقبال ع (ترجمه از اردو)

دیو استبداد پا کوید جمهوری لباس

تو همی فهمی که آزادی است این "نیلیم پری"

عقیده "حاکمیت" انسانی یک نوع نجاست غلیظ است. اکنون خواه این نجاست به مقتدار هزارتن و یا یک پارچه ساخته و بریک شخص حمل کرده شود و یا خواه این مقدار را پارچه با ساخته و بر همه جمهور تقسیم کرده حمل شود. عقیده نجس این شرک با وجود تقسیم آن همان نجس و بر حال خود می ماند. تقاضائی توحید این است که حاکمیت فقط و فقط خاصه الله جل جلاله است. هرگاه حاکمیت از الله جل جلاله است پس اکنون برای انسانها چه باقی ماند؟ خلافت فقط خلافت^{۱۲} چنانچه خلافت نتیجه منطقی حاکمیت الله جل جلاله است. برای فهمیدن این تصور مثال نائب الحکومه دور حکمران پیش روی خود داشته باشید در آن زمان حاکمیت از جانب ملکه بریطانیا بود در دہلی نائب الحکومت آنها زندگی می کرد و کار این نائب الحکومه این بود که هر حکمی که از جانب حاکم اصلی میرسید این آن حکم را پیاده و تنفیذ می کرد آن هیچ جرأتی از چون و چو انداشت چرا که حاکمیت از اونه بود در مسائل درباره آنها از آنجا حکم نمی رسید آن نائب الحکومت تقاضایای حالات و حکمت را در نظر داشته از راه خود میتواندست قضاوت بکنند این کامل ترین تصور کار نائب الحکومتی بود پس فرق این بود که حاکم او ملکه بریطانیا شاه

بریطانیا بود در حالیکه این جا کار از شهبشاه ارض و سماء است و حیثیت انسان نائب الحکومت می باشد.

۲- خلافت جمهور : در سلسله خلافت نکته دوم این است که الله جل جلاله این خلافت را به کامل نوع انسانی اعطاء فرموده اند. چنانچه جدا مجد نوع انسانی حضرت آدم علیه السلام را خلیفه ساخته بودند. طوریکه ارشاد است :

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً﴾

(البقره : ۳۰)

"و (یاد کن) چون گفت پروردگار توبه فرشتگان که من آفریننده ام در زمین جانشینی را یعنی خلیفه".

مطلب آن این است که به آدمیت خلافت داده شد ولی... (و این لیکن بسیار کلان است)... از نسل آدم کس اگر ادعای خود مختاری را کرده و روش بغاوت را اختیار نماید آن یا غی گردید و برای یا غی حق زنده ماندن نیز میسر گردیدن مناسب نیست. بلکه مجازات آن کاملاً منطقی است که حق خلافت آن باید سلب گردد^{۳۱} چنانچه الله جل جلاله اساساً خلافت را به تمام نوع انسانی اعطاء فرموده بود. لیکن اکنون در انسانها مقدار خلافت فقط آن مردم هستند که آنها حاکمیت الله جل جلاله را تسلیم کرده و به حضور آن ذات گرامی سر اطاعت را خم سازند. این روش آنها (اسلام) است و آنها خود مسلم هستند. معنی اسلام است گردن نهادن اگر در خم ساختن (یعنی to surrender یا to submit).

همین سبب است که آن مرد میکه اکنون ادعاء کنندگان حاکمیت بشری گشته اند که به مسلمانان برای سرکوبی آنها حکم داده شده است - ارشاد شده است :

﴿وَقَالُوا لَهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾

(الأنفال : ۳۹)

(مطلب این است که این باغی است) "و با آنها جنگ را ادامه دهید" تا اینکه فتنه و فساد فرو برود و دین کاملاً برای خدا بشود".

توجیه جواز جهاد و قتال همین است این جزاء بغاوت از حاکمیت اعلیٰ را انسانهایی دور حاضر نیز تسلیم میکنند. چنانچه آنها بر قبول کردن این توجیه جهاد و قتال مجبور هستند و بر بنیاد همین توجیه این فرص تلخ را انسان این دور نیز از خلق خود میتوانند بگذرانند. تا مسلمانان اہلیت شروع کردن فتنه باغی‌ها ندارند باغی با اثر خود را نشان داده می‌تواند اصولاً در آن وقت نیز حق خلافت از آن سلب شده می‌باشد و به طور جواز در آن وقت نیز خلافت فقط حق مسلمانان است.

۳- خلافت شخصی باقی نه مانده است : سخن سویم این که تا آنگاه که سلسله نبوت جاری بود تا آن وقت خلافت شخصی بود. چرا این چنین بود؟ برای این که حکم الله جل جلاله برای هر انسان مستقیمی نمی‌آمد. حاکم حقیقی بر آسمان بود، بابر انسان رابطه مستقیمی نه بود، البته بذریعه وحی و یا از راه ارتباطات زمانی فقط رابطه نبی با حاکم اصلی قائم می‌بود. احکام به نزد آن می‌آمد و مسئولیت تنفیذ نیز بدوش آن می‌بود. و همین سبب است که خلافت در آن وقت شخصی بود. چنانچه به حضرت داود و علیه السلام به صیغه واحد خطاب کرده فرموده شده بود:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص : ۲۶)

"ای داود! ما شمارا در زمین خلیفه ساخته ایم."

این چنین ارشاد نه شده است که "ای بنی اسرائیل ما به شما خلافت داده ایم" بلکه خطاب به یک فرد معین است. از یک حدیث مبارکه نبی صلی الله علیه وسلم نیز برین موضوع روشنی حاصل میگردد. فرمودند :

﴿كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَشْوِشُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ﴾

"سیاست بنی اسرائیل در دست انبیاء علیهم السلام بود" هر گاه که انتقال یک نبی به میان می آمد فوراً یک نبی دیگر جانشین آن میگردد."

چنانچه بعد از وفات حضرت داود علیه السلام نبوت و خلافت هر دو به حضرت سلیمان علیه السلام میسر گردید. بعد از این سلسله تا چهار صد سال هیچ منقطع نه گردیده است. تا آنکه در زمانه ما تا نبی اکرم صلی الله علیه وسلم موجود بودند آن حضرت خود خلیفه بودند. هر گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتقال فرمودند پس آن سلسله وحی و نبوت ختم گردید مگر در نظام خلافت یک عظیم انقلاب به میان آمد. چنانچه خلافت شخصی نه بلکه اجتماعی گردید. چنانچه طوریکه بر آیه کریمه شماره ۵۵ سوره النور با زهم می نگریم:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

بعنی "و عده الله جل جلاله" است که (ای مسلمانان!) هر کس که از شما حق ایمان و عمل صالح را ادا میکند لازماً بهاراد زمین خلافت اعطاء می نمایم."

ببینید درین جا ضمیر واحد نمی باشد بلکه ضمیر جمع وارد

گردیده است. گویا که اکنون بجائی خلافت شخصی و انفرادی خلافت اجتماعی به میان آمده است. اکنون درین دور ارتقاء اجتماعی بر کدام مقام رسید است بحواله این جائزه "حاکمیت" نیز باید اتخاذ گردد. از ارتقاء اجتماعی سه مرحله هست.

یک زمانه بود که در آن انسان فقط از اجتماعیت قبائلی واقف بود. هر قبیله یک سردار داشت. اکنون آن سردار اگر این ادعاء را میکرد که اختیارات مطلقاً پیش من است، من چیزی را خواسته باشم حکم کنم گویا که ادعاء حاکمیت را کرد که کفر و شرک است. و اگر آن قبول کند و بگوید که من بنده الله جل جلاله هستم، و حکم الله جل جلاله را نافذ میکنم پس حیثیت آن حیثیت خلیفه می باشد. صورتحال حضرت ابراهیم علیه السلام نیز هم چنین بود. ایشان شاه هیچ کشوری نه بودند، بلکه سردار یک خانواده بودند، لیکن رسول الله جل جلاله بودند، نافذ کننده حکم الله جل جلاله بودند. در مرحله مترقی ارتقاء اجتماعی مملکت‌های قائم گردیدند. و در زمانه آن سلطنت‌ها دور ملوکیت آغاز گردید. و این شاهان نیز به دو نوع بودند. از یک طرف به مثل فرعون شاهان بودند که ادعاء اختیارات مطلق خود را داشت. و از طرف دیگر به مثل حضرت داود علیه السلام شاهان بودند. در قرآن مجید ذکر است **وَجَعَلَكُمْ مَلُوكًا** و ای بنی اسرائیل شما را شاهان ساختند. گویا که در این مرحله ارتقاء اجتماعی شاهانی که هستند آنها معنای خلیفه می باشند. چرا که بر آن حکمیکه از جانب الله جل جلاله می آید آن را خود آن نیز تعلیم می کند و تنفیذ

آن را نیز می نمایند. و ... مرحله آخری از ارتقاء اجتماعی دور
حاکمیت مردمی است. در انسانها ادراک شعور خویش بیدار
گردید. در اذهان آنها سوالات ایجاد گردید که بر آنها به مثل آنها
انسان دیگر چه طور حکومت کرده می تواند. آنها نیز دارای دویای
و دودست هستند اینها نیز ... پس این حکمرانی حق ثابت تمام
انسانیت میباشد حال آنکه بر آن صرف یک شخص قابض
گردیده است مگر در منزل همین ارتقاء آخری نیز معرکه حق و
باطل جاری است. ما گفته می توانیم که هم از ابتداء در مابین دو
چیز معرکه آرای جریان دارد از یک طرف حاکمیت است و از طرف
دیگر خلافت. گویا بقول اقبال: ترجمه از اردو

ستیزه کارست از ازل تا امروز

چراغ مصطفوی با شرار بولیس

البته این ضروری است که اشکال حاکمیت با ادوار مختلف تغییر
گردیده است. گرچه صورت ظاهری حاکمیت و خلافت یکسان
بنظر می آید و هیچ فرقی دیده نمی شود. چنانچه به فرعون و
نمرود هم شاه گفته می شود و به حضرت سلیمان و داود علیهما
السلام نیز شاه ولی نمرود و فرعون در حقیقت ادعاء خدای را کرده
اند که کافر و مشرک اند در حالیکه حضرت سلیمان و داود
علیهما السلام گرچه به اعتبار ظاهری شاه هستند ولی
در حقیقت خلیفه هستند. بعینه همین صورتحال در عصر
حاضر نیز متصور و ثابت است. علامه اقبال این سخن را در نظم
آخری زندگی خویش تحت عنوان (مجلس شوری ایللیس بیان
کرده است. درین شعر خلاصه فکر اجتماعی علامه اقبال - واضح
گردیده است چنانچه درین شعر یک مشاور ایللیس می گوید -

زمان دیموکراسی آمده است، ما به ازین در اندیشه کلان هستیم
گویا که برای مقابله شیطنت ما انسان از خواب بیدار گردیده
است. - مشاور دیگر شیطان می گوید "خواه مخواه به شما
تشویش پیدا اگر بده است" چرا ترجمه ازادوا

کستوت جمهور دادم شاه را

چون شد آدم خود شاس و خود نگر

تو ندانی چیست جمهوری نظام مغربی

چهره روشن اندرونش زشت از جنگیر هست

حق این است که دیموکریسی دور موجوده در اصل آمریت سرمایه

داران - پول داران یا سروت مندان است - آنانی که نظام آمریکا را

دیموکریسی دانسته اند یقینا سلامتی مغز آنها مشکوک است

بقول اقبال ع (ترجمه)

دیو استبداد پا گوید بحمهوری نامه

تو همی فهمی که آزادی است این "نیلیم پری"

در آمریکا برای مقابله انتخاباتی ملیار در بودن نه بکه بلیار

در بودن ضروری است - در دست یک مرد عامه فقط یک ورقه رانی

قرار دارد که این آن را دیوانه ساخته است - همین ورقه درین جادر

نزد مانیز بدست یک مرد عامه قرار گرفته است - مگریس پرده این

ورقه در آنجا بازی سرمایه داران است و درین جا از بابان هستند -

در حقیقت جمهوریت آن نگاه قائم میگردد که در مابین عوام

الناس در معیشت آنها عدل اقتصادی قائم شود - وبعد از قیام

انصاف ورقه بدست آنها بدهید و بنید - که اکنون صورت فیصله

آنها در کدام مرحله قرار میگیرد و ورقه را برای کیبیا استعمال می

کند -

از یک طرف شیطان در نتیجه ارتقاء عمرانی تصور حاکمیت انسانی را شکل حاکمیت اجتماعی حاکمیت پسندیده شیطنت آن برقرار باشد- و از طرف دیگر الله جل جلاله نیز خلافت انسانی را از خلافت شخصی به خلافت اجتماعی مبدل ساختند- این معامله باهم مساویانه جریان دارد- جنگ حاکمیت و خلافت ادامه دارد- خلافت عید حاضر "خلافت مردمی" است- بقول حضرت عمر رضی الله عنه خلافت "امر المسلمین" است- این یک اداره اجتماعی مسلمانان است- در قرآن کریم این فلسفه را در سوره شوری به این الفاظ واضح ساخته است ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يُنْهَىٰ﴾ از این الفاظ همین مراد است که "امر" مسلمانان با مشاورت باهمی طی میگردد-

۳- خلیفۃ المسلمین : درین وقت نیز بر انسان به جانی خود خلیفه است مگر به کدام معنی؟ درین معنی که این جسم من در خدمت الله جل جلاله امانت است- و من در استعمال این خلیفه الله هستم تا بر این جسم حکم الله جل جلاله را نافذ سازم و آن صلاحیت‌های که در جسم ودیعت شده اند آن را مطابق بر رضا او تعالی صرف نمایم- این جسم را آن چیز بای بدهم آنباری که الله جل جلاله برایش حلال قرار داده اند- اگر من این روش را اختیار نمایم پس خلیفه هستم- و اگر بر عکس این من این را بگویم که از جسم مطابق خواسته خودم کار میگیرم پس گویا که من ادعای خدای را کرده ام مدعی حاکمیت هستم- چنانچه در سوره الحديد آمده است:

﴿أَمَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾

یعنی "ایمان بیاورید بر الله جل جلاله و بر رسول او و خرج کنید آن تمام چیزها را در راه الله جل جلاله که در آن اوقات به شما خلافت اعطاء فرموده اند."

بقول شیخ سعدی

این امانت چند روزه نبرد ماست

در حقیقت مالک هر شیئی خداست

این دست و پایم ملکیت من نیست بلکه از طرف الله جل جلاله امانت اعطاء کرده است. جسم مکمل من و آن چیز باینکه مزید بر آن در شکل مال و اولاد داده شده است همه امانت الله جل جلاله است. برای این اولا خلافت در وجود خود و از آن به بعد در آن خانه خود که شما سربراه آن می باشید 'حق خلافت را اداء کنید. لیکن اگر در خانه پای خویش به جایی حکم الله جل جلاله حکم کدام کسی دیگری را تطبیق کردید پس دور آن صورت شما خلیفه نه بلکه یاغی می باشید. اکنون این را باید دریافت کرد که شکل اجتماعی خلافت چه خواهد بود. نظام اجتماعی چه طور باید ساخته شود؟ آن را بر این سخن باید قیاس کنید که نظام حاکمیت اجتماعی به چه قسم ساخته شده است. در پاکستان در حال حاضر صدوده میلیون نفوس زندگی به سر می برند آیا این همه حیثیت حاکم را دارند؟ اگر صورت حال چنین باشد پس کار چه طور خواهد انجامید ضرب المثلی هست اگر ماهر دوشاه بستیم پس خادام کیست مطلب حاکمیت عوامی گرچه همین است. لیکن این را ملاحظه کنید که نظام چه قسم ساخته شده است؟ برای ساختن و سوق نظام یک ورقه رائی داده حاکمیت خود را منتقل می سازند. من اظهار رائی خود را در حق یک شخص می کنم و شما در

حق شخصی دیگری اظهار می کنید. این شخص حق حاکمیت را بذریعه ورقه به آن کسانی تفویض می کند که آنها منتخب گردیده به مجلس شوری رسیده اند. اگر نظام صدارتی باشد پس اختیارات به صدر آن منتقل می شوند. گویا که مردم عامه آن مملکت حاکمیت خود را به آن منتقل کرده اند. بعینه همین معامله در «أَمْزُهُمْ شُورَى يَتَنَّهُمْ» نیز بوده می باشد. من نیز خلیفه الله جل جلاله می باشم و شما نیز خلیفه الله جل جلاله می یاشید به خاطر اینکه خلافت اجتماعی است اکنون برای ساختن نظام اجتماعی چیزی اصول اختیار کردن لازمی می شود. مردم "خلافت" خود را به کدام یک کس منتقل می سازند که آن را "خلیفه المسلمین" می نامند. حق خلافتی که با همه مردم بود آن حق را اکثریت عظیم آنها به آن شخص انتقال کردند درین معنی آن خلیفه المسلمین است.

برای خلفاء راشدین اصطلاح امیر المومنین استعمال کرده می شد لیکن تا خلافت عثمانیه رسیده رسیده اصطلاح بدل گردید. اکنون برای آن خلفاء اصطلاح امیر المومنین استعمال نمی شود. برای آنهاست استعمال اصطلاح امیر المسلمین آغاز گردید. این اصطلاح کاملاً صحیح است. ظاهراً است که در عهد حاضر خلافتی که به میان می آید آن صرف تحت اصول «أَمْزُهُمْ شُورَى يَتَنَّهُمْ» به میان می آید. در نزد مسلمانان شخصیکه اهل است آن را انتخاب می نمایند. و به آراء آنها خلیفه المسلمین منتخب می شود. و بهمین طور نظام اجتماعی به وجود می آید.

اکنون بر نظام اجتماعی بحثی خواهیم نمود. در داخل اجتماعیت انسانی سطحبائی مختلف هست که یک ترتیب آن

تاریخی نیز است و همچنان به اعتبار اهمیت نیز - و علاوه ازیں یک ترتیب دیگری نیز به حواله دین و قرآن حکیم موجود است -

سطح ابتدائی اجتماعیت نظام عائلی

قدم ابتدائی اجتماعى انسان قیام رشته ازدواجی در میان یک مرد و زن است - از نتیجه رشته یک مرد و زن یک خانواده به وجود آمد - از آن به بعد سلسله اولاد آغاز گردید که به این اساس این سلسله وسیع شد و جامعه به وجود آمد - گویا که قدم اول اجتماعیت نظام عائلی و اجتماعى است - بسمین اساس قرآن حکیم نسبت به دیگر گوشه بانی اجتماعیت درباره نظام عائلی نهایت زیاده احکامات تفصیلی بیان فرموده اند - برای اینکه اگر خشت اول در ابتداء عمارت بطور صحیح بجای مانده شود پس عمارت تا به منازل بالائی آن درست و صحیح میرود - و اگر خشت اول کج مانده شود پس بقول شاعر -

خشت اول جَوں ہند معماری کج
تا شریا می رود دیوار کج

در قرآن طرح نظام سیاسی و معاشی موجود نیست

در قرآن حکیم هیچ طرح نظام سیاسی و اقتصادی اصلاً هیچ وجود ندارد - صرف برای نظام سیاسی اصول داده شده اند - در حالیکه چیزی اصول نظام اقتصادی نیز داده شده است و چیزی احکام نیز موجود اند - گویا که در قرآن حکیم از روی ترتیب در زندگی اجتماعى اهمیت برای نظام عائلی و خانوادگی حاصل است - در حالیکه در عهد حاضر معامله کاملاً برعکس گشته

است. در دنیای امروزه اهم ترین چیز طرح سیاسی و دستوری است. برای اینکه کدام چیزیکه در آئین نامه طی می شود مطابق آن عملاً اقدام می شود. مثلاً در آئین نامه این طی کرده شد که هیچ قانون سازی منافی قرآن و سنت شده نمی تواند پس در کشور میتوانیم مبارزه خلاف قوانین که از جانب ایوب خان رائج گردیده بود بکنیم. گویا که درین عصر چیز که کنترول کننده مکمل نظام اجتماعی است آن آئین نامه است ^(۴) لیکن قرآن حکیم تمامی مباحث طرح آئینی را مفتوح مانده است.

سخن اهم دوهمیکه باید فهمیده شود این است که تا حدیکه تعلق نظام کامل ریاست است، مثلاً اینکه اعضاء کشور کدام کدام هستند، تقسیمات حقوق و فرائض در مابین آنها به چه طرح باید بوده باشد. و نیز تحدید و توازن نظام کامل چه قسم به وجود می آید. غرض اینکه همه هتر که آن را نظام سلطنتی نام داده شده است این نقشه تفصیلی برای مادر خلافت راشده نیز در صورت ابتدائی میسر میگردد. و گرنه در دنیا این نقشه کامل حقیقتاً بعداً به وجود آمده است. سخن به تسلیم کردن بعض از حقائق به جرات به پیش میرود. در آن حالیکه عهد خلافت راشده به اختتام رسید پس در آن وقت این امتیاز در هیچ جایی موجود نه بود که این انتظامیه است این مقننه است و این عدلیه است. در خلافت راشده این اصول موجود بود. که اگر خلیفه از راه راست روی میگردد آن را باید متوجه ساخت تا منع گردد. لیکن چه قسم باید منع کرده شود؟ برای این کار هیچ کدام راه معین نه بود. چنانچه مامی بینیم که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از بیعت خلافت فوراً اعلان کردند که اگر من به راه راست بروم پس

اطاعت من بر شما فرض است و اگر کج روی اختیار کنیم پس من راه
راه است بیاورید.

همچنان یک واقعه کلان و دلچسپ از حضرت عمر رضی الله
عنه است. آن رضی الله عنه یک مرتبه در دوران خطابش به یک
مجمع مسلمانان پرسیدند اگر من به راه راست بروم و بطور
صحیح حکم دهم پس شما چه خواهید نمود؟ همه جواب دادند
"تَسْمَعُ وَ تُطِيعُ" که می شنویم و اطاعت می نماییم! بعد از آن باز
پرسیدند اگر من کدام راه غلط را اختیار نمایم پس شما چه
خواهید نمود؟ برین سوال از مجمع یک شخص استاده شد و
شمشیر خود را از نیامش کشید و گفت که ما شما را به این شمشیر
براه راست می آوریم. حضرت عمر رضی الله عنه بر این شکر
خداوند جل جلاله را اداء کردند که در اطراف من هیچ کوران و کوران و
گنگان نمی باشند بلکه اینها زنده و مردم هوشمند می باشند که
میتوانند تا عمر را نیز براه راست بیاورند.

بعد از خلافت راشده

این سخن باید بطور صحیح فهمیده شود که بعد از خلافت
راشده ما به اعتبار دین بطور مسلسل به طرف زوال رفته ایم. در دور
۹۰ ساله حکومت بنو امیه رفته رفته اوصاف امتیازی خلافت
راشده رو به اختتام شد. ازان به بعد دور بنو عباس آغاز گردید. در آن
گرچه مملوکیست با مکمل شان خود جلوه نما گردید. لیکن به
اعتبار دین ضرور بازوال دچار شد ولی به اعتبار تمدن و تهذیب و
همچنان به اعتبار علم و هنر مسلمانان تا مدت یک هزار سال
امامت تمام دنیا را نمود. نظریه این بردو سخن اسلام به پامی افتد

مگر مسلمان نمی افتد - محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم تا بلند نیکه اسلام را رسانده بودند از آن بلندی افتیده هنوز هم به اعتبار دنیاوی غلبه بدست مسلمانان موجود مانده - عالم اسلام به معراج علوم و فنون رسیده بود در آن حالیکه اروپا در خواب بود - آنها نیز این دور را بنام قرون مظلومه یاد می کنند - در آنجا اصلاً اجازه خواندن علوم و فلسفه وجود نه داشت - از آن خانه که کدام کتابی از علوم و فلسفه تدارک می شد آن را به آتش می کشانیدند -

غرض اینکه شوکت مسلمانان تا یک هزار سال قائم ماند - اگر از یک سمت آفتاب اقتدار مسلمانان غروب شد ولی از سمت دیگری طلوع به میان آمد - خاتمه مسلمانان در هسپانیه به وقوع پیوست لیکن از طرف مشرق ترکان علمبردار اسلام گشته در اروپا داخل گردید ع ترجمه از اردو

چون آفتاب صاحب ایمان رفته پست
این جا غروب بود و آن جا طلوع گشت

غفلت ما و بیداری مغرب

این حالات مسلمانان کم و بیش تا یک هزار سال باقی ماند - از آن به بعد مدت سه صد سال خوابیدن به خواب غفلت ما می باشد - اروپا را ما به دانشگاه های اسپانیا بیدار کردیم و خود ما به خواب رفتیم - به اروپا علم و هنر 'فلسفه' علوم و منطق را ما آموخته ایم - نوجوانان ایتالیا و فرانسه و آلمان چنان به دانشگاه های غرناطه و قرطبه می آمدند طوریکه امروز نوجوانان ما به امریکا و اروپا میروند - از آن به بعد به طور کلی ارتقاء علمی و تربیتی در آنجا به

میان آمده است. اینکه گفته می شود که یعنی به شیطان هم ازین معامله سیم جائز داده شود. به فحوائی الفاظ قرآنی ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾ اَعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوٰی چنانچه این سخن را هر کسی می فهمد که ارتقاء علوم و تکنالوجی در غرب به میان آمده است. هیچ مسلمانی برق را ایجاد نه کرده است بلند گوها 'موتو استیم' هزا پیمای بی سیم این همه ترقی و ایجادات در اروپا بوقوع پیوسته. گرچه این جائیداد پدری آنها نیست بلکه این ملک پدری مشترک نوع انسانی می باشد. حقیکه آنها دارند آنقدر حق درین معامله ما نیز داریم. بلکه بمطابق ارشاد حضور صلی الله علیه وسلم حق ما زیاده بر آنها است: "الحكمة ضالة المؤمن" هو احقُّ بها حيثُ وجدَها "یعنی حکمت متاع گم شده مومن است" بر آنجائیکه آن دریا بدهم آن زیاده حقدار آن می باشد. ما این گفته نمی توانیم که این ایجاد انگلیس است 'ما از آن فائده نمی گیریم. اگر ما این را طای کنیم که ما از اشیاء غیر هیچ استفاده نمی نمایم' پس این روش نیز زدن بر پای خود ما است نه آنکه بر آن پا کدام اثر منفی واقع می شود.

احیاء حقوق انسانی و ارتقاء تنظیم حکومتی

با اعتراف بر ترقی علوم اروپا و غرب یک چیز دیگر نیز مستحق توجه ما است. آن اینکه محمد صلی الله علیه وسلم برای ما نظام اعلی و ارفع^{۱۵} حقوق مردمی را داده بودند 'مگر ما آن را ضائع هم ساخته ایم' ما خوابیدیم 'مگر اروپا باز هم خون داد. فرانسویها باد اذن خون خود ملوکیت را خاتمه بخشیدند و دیموکریسی را به میان آوردند' و تصور حقوق بشری را دوباره زنده

ساختند. این تصور حقوق بشری را ما داده بودیم، لیکن خود ما آن محروم ماندیم علامه اقبال فرموده بودند ع

هر کجا بینی جهان رنگ و بو
زانکه اثر خاکش بروید آرزو
یا ز نور مصطفیٰ او را بها است
یا هنوز اندر تلاش مصطفیٰ است (۲)

ما باید ممنون اروپا باشیم که آن میکانیزم مکمل حکومت ایجاد کرده است. و این اصول را نیز آنها دادند که سه اعضه حکومت، مقننه، انتظامیه، و عدلیه است. این کار را نیز مانده کردیم. طوریکه ما ایجادات سائنسی آنها را نفی نمی کنیم بلکه از آن استفاده می نماییم کاملاً بهمان طور برای مائفی آن چیزها نیز لازم و مناسب نیست. اگر ما این اصول اجتماعی و سیاسی را با اصول اسلام اختیاریه نماییم ضرر خود خواهیم کرد. و کدام اندک ضرر هم با این روش ما به آنها نمی رسد، البته این را در نظر باید گرفت که آن چیزیکه با اسلام مطابقت نمی کند آن را ترک کنید. و مسئله سائنس و تکنالوجی به این اعتبار کاملاً مختلف است آنکه با اسلام صد در صد مطابقت دارد، در حالیکه فکر و فلسفه اجتماعی و سیاسی را باید بر معیار قرآن و سنت باید دور دادن ضروری است. البته این سخن را باید ملحوظ ساخت که آن چیزیکه با اسلام سازگاری اختیار می کند آن چیز گویا که متاع ما است. درین مسئله ما باید روش چنین داشته باشیم ((تُخَذُ مَا صَفَا دَعَا كَدْرًا))^(۴) بلکه بقول شاعر ع

خوش تر آن باشد مسلمانش کنی
کشته شمشیر قرآنش کنی (۸)

اسباب برتری نظام صدارتی و خاکه هائی آئینی رائج در دنیا

تا جائیکه تعلق خاکه حکومت دستوری است یک تقسیم آن در صورت دیموکراسی پارلمانی و جمهوریت صدارتی کرده شده است. و تقسیم دیگر آن در صورت وفاقی و وحدانی و یک نهایت کم رائج نظام کنفیدرل (یا میثاقی) کرده شده است. ازین با هریکی را اگر حسب حالات خود اختیار کردید و در ضمن آن سه چیز شامل کرده آن راه به خلافت تبدیل کرده می توانید.

قبل از وضاحت این سه چیز یک سخن اصولی دیگر نیز باید فهمید که خلافت نمونه ای خلافت راشده است. قریب تر به آن خلافت راشده و به اعتبار عقل زیاده معقول و مسلم نظام صدارتی است نه نظام پارلمانی. در خلافت راشده تمرکز اختیارات در ذات خلیفه می بود. و در عهد حاضر نظام صدارتی امریکا زیاده قریب تر به آن رسیده است. در مابین این پردو این فرق است که در خلافت راشده انتخاب خلیفه تا حیات می بود و در اینجا مسئله برای چهار و پنج سال می باشد. برای صدر اعظم امریکا بعد از انتخاب آن ضرورت به کانگرس نمی ماند. درباره امریکا ما این سخن را قبول می کنیم که آن در دنیا از همه ممالک دیگر یک مملکت ترقی یافته است. به این حواله بطور دلیل فهمیدن لازمی است که نظام صدارتی نسبت به نظام پارلمانی بر بلند ترین سطح ارتقاء اجتماعی قرارداد. این سخن به دلائل ثابت میتوان کرد که نظام صدارتی از نظام پارلمانی بهتر است. سخن اول این است که نظام پارلمانی در آن ممالک است که آنها محکوم بریطانیه مانده اند. آن کم و بیش تربیه که از باشندگان آن ممالک

است آن تحت سایه انگلیس از آن نظام است. ظاہر است آن نظامیکه آنها از خود ساخته بودند انتقال آن ترتیب هم لازم بود. محبوری انگلیس این است که آنها شاهی را نیز بر بنیاد روایات خویش میخواستند ادامه بدهند. آنها میخواهند که ملکه و شاه هم بوده باشند و تاج نیز بوده باشد، لیکن در دست آنها هیچ چیزی نه باشد. لہذا به آنها اختیار کردن "ثنویت"^{۱۹} لازمی گردید. در نزد آنها از لحاظ آئین نامه سربراہ کشور شاه و یا ملکه است در حالیکه سربراہ حکومت وزیر اعظم می باشد. همه اختیارات بدست مجلس وزراء و نماینده آنها وزیر اعظم می باشد. درین وقت این نظام علاوه از بریطانیہ در آن ممالک وجود دارد که آنها تحت نگین بریطانیہ مانده اند. علاوه بر آن این نظام در آن ممالک است که آن درین مرض مبتلاء اند که شاه را بطور یادگار ضرور آراسته نگاه می میدارند. من آن را "باغ وحش بشری" میگویم. این یک امر واقعی است که حیثیت شاه و یا ملکه زیاده از یک یادگار نیست.

در مملکت مانیز این نظام برای ہمیں است که در محکومیت انگلیس مانده ایم. و در هند نیز به خاطر این است که آن نیز در محکومیت انگلیس مانده است. و گرنه حقیقت این است که این نہایت یک نظام نامعقول است. من این را برای این غیر معقول قرار داده ام که یکی را شما سربراہ ریاست ساخته اید و دیگر آن را سربراہ حکومت، لیکن در بین اختیارات این پر دو توازن چه قسم شده می تواند؟ درین نظام حقیقتاً هیچ توازنی شده نمی تواند. یک شخص را گرچه شما به سربراہی کشور می گمارید مگر آن هیچ چیزی کرده نمی تواند. ازین زیاده تر که ام سخن غیر معقول

شده می تواند؟ اگر شما چیزی از اختیارات رابه سربراه ریاست
 سپرد می سازید پس بفهمید که دیورادر گردن طوطی آویخته اید.
 رئیس جمهور بر گاه اگر بخواهد گردن وزیر اعظم منتخب عوام را
 می برد. بعد از ترمیم هشتم صدر هم چو ضیاء الحق می باشد که
 آن در ظرف یک دقیقه چونی جو صاحب را رخصت کرد. و گرنه به
 مثل صدر فضل الهی محبوس قصر صدارت می بود که برای ربای
 آن شعار با بردیوار با نوشته کرده شدند که "چو بدری فضل الهی
 باید ربا کرده شود". اگر چیزی کار مربوط به صدر اعظم نه باشد آن
 باشستن دائمی خسته خواهد شد و اگر برای فعالیت خود کدام
 کاری دریافت نه گردد مجبور است به توطنها خواهد زد. اصولا با
 بداین سخن فهمیده شود که گوشه های سه گانه حکومت جدید
 (عدلیه، انتظامیه، مقننه) که مقرر کرده شده اند، بطور کلی در
 نظام صدارتی علی حده می شوند. سربراه انتظامیه بعد از آنکه
 صدر اعظم منتخب می گردد، دست نگر مقننه نمی شود. در
 آمریکا به مرات چنین واقع شده که در کانگریس اکثریت از حزب
 دیموکرات است و صدر اعظم متعلق به حزب ری پبلکن می باشد
 مگر با وجود آن آنها با اطمینان کامل و با کیفیت یکسوئی در
 انجام امورات انتظامی موفق می باشند. در حالیکه قانون سازی
 کار کانگریس است که بدون از فشارهای خارجی کار خود را انجام
 می دهد، لپذا در هیچ جایی انتشار میمان نمی آید. عدلیه با آزادی
 کامل ذمه حفاظت آئین و قانون را بعهده می گیرد. برعکس این در
 نظام پارلمانی مقننه و انتظامیه مخلوط می باشند. و این یک
 کلان مصیبت است که در یکی از اوقات هم چند نفر باغی می شود
 یا فروخته می شوند خود را عوض می دهند و برای وزیر اعظم مسئله

نی بوجود می آید پسماند گیهای نظام پارلمانی در عصر حاضر با وضاحت کامل به میان می آید. بعد از انتخابات ۱۳۰۱^۱ حالیه پاکستان حکومتی کاندیدان امیدواران آزاد جور شده است. گویا که کاندیدبائی آزاد اکثر تنظیمها را بمثل بازار سیاه قرار می دهند. در بعض از ولایات صورتحال چنین نیز دیده شده که همه کاندیدان آزاد بحیثیت وزیران مقرر گردیدند و ممبران اعضاء احزاب مصداق این مثال گردیده اند که می بینیم ولی نمی توانیم که هیچ کاری را انجام بدهیم نظام صدارتی آنقدر صاف است که بعد از انتخاب صدر اکنون صرف صدر هر کسی را اهل بداند. وزیر بسازد. در نظام صدارتی بودن وزیران از کانگریس ضروری نیست. در حالیکه در نظام پارلمانی برای وزراء بودن آنها را از کارکنان پارلمانی ضروری است. در نظام صدارتی از صلاحیتبائی آن اشخاص نیز استفاده کرده می شود آنهاییکه از بازی سیاست دوراند لیکن در شعبه بائی خاص مهارت داشته می باشند. مثلاً برای شمدار امور مالیات چنان شخصی در کار است که از اقتصاد جدید بطور کامل واقف و آگاه بوده باشد. اکنون ضروری نیست که آن عضو پارلمان هم باشد. مگر در نظام پارلمانی از خدمات و از فن آن استفاده کرده نمی توانید تا آنکه آن شخص عضو پارلمان قرار نه گیرد.

لوازم سه گانه نظام خلافت

بعد از آن سخنبانی اصولی اکنون ما بر آن سه اشیا روشنی می اندازیم که به شامل کردن آن سه اشیا بر نظام حکومتی که باشد با نظام خلافت تبدیل کرده می شود.

۱- حاکمیت الله جل جلاله : از همه اولتر بناید این سخن تسلیم کرده شود که حاکمیت صرف از الله تعالی است چرا که برای خلافت شرط اول و لازم همین است که در حق او تعالی بنده از حاکمیت دستبردار گردد و تسلیم کند که - حاکمیت برای الله جل جلاله است بنده محض خلیفه آن است - {۱۱}

الحمد لله که در مملکت ما پاکستان در اساس آئین نامه در قرارداد مقاصد حاکمیت الله جل جلاله با صراحت کامل این اقرار موجود است - در آن گفته شده است که حاکمیت صرف از الله جل جلاله است و با ما چیزی اختیاراتی که هست آن بالذات از مانیست بلکه اعطاء کرده یا مفوض شده هست و آن از طرف الله جل جلاله یک امانت مقدس است -

این اختیارات باید صرف در آن حدود قرار گرفته استعمال می شوند آنکه حاکم اصلی معین فرموده اند - گویا که به سطح آئین نامه اعلان خلافت کرده شد - در حالیکه در دنیا در ممالک دیگر نظریه جمعیت آن مملکت از لحاظ اکثریت منتهی اعلان مذهب دولتی به چنین الفاظ کرده - می شود که "مذهب کشور مذهب مسیحی است" در آئین نامه ما اعلان مذهب دولتی نیز است که آن اسلام است حال آنکه بعد از تصویب قرارداد مقاصد ضرورت اعلان چندان نه بود -

۲- ممانعت قطعی راجع به قانون سازی خلاف کتاب و سنت : لازمه و یا شرط دوم نظام خلافت این است که باید به سطح دستوری طی کرده شود که درین جا هیچ نوع قانونی منافی کتاب و سنت ساخته نمی شود - برای اینکه نفاذ حاکمیت الله جل جلاله به چه نوع به میان می آید؟ مقننه بر آن چیزیکه بوده باشد خواه بنام پارلمان باشد

مجلس ملی باشد، مجلس شوری باشد و یا به کدام نام دیگری موسوم شده باشد، دائره قانون سازی آن باید چه بوده باشد؟ این اداره یعنی مقننه بخش اہم طرح ریاستی جدید می باشد آن در حال حاضر آئین نامه و بالخصوص بر خلاف حقوق بنیادی مجاز قانون سازی نمی شود، و در غیر آن در متباقی در ساختن بر قسم قوانین برای آن اختیار حاصل است، لیکن در نظام خلافت این اداره در اختیارات قانون سازی خود پایبند اطاعت کتاب و سنت بوده می باشد. چنانچه بر سطح آئین طی کرده می شود که قدرت قانونی محدود و تابع قرآن و سنت می شود در آیه شماره یک (۱) سوره الحجرات این مفهوم در الفاظ بہتر و خوشنمات تعبیر کرده است

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

حدود الله جل جلاله در قرآن موجود اند همچنان حد و در رسول الله صلی الله علیه وسلم در احادیث موجود اند۔ نمایندگی الله جل جلاله قرآن مجید می فرماید همچنان قائم مقامی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای "سنت" حاصل است۔ چنانچه به سطح آئین بدون از کدام استثناء بالا دستی کامل کتاب و سنت قبول کردن لازمی است۔ اگر در آن یک چیز هم کشیده شود پس همه معامله ختم می شود۔ و ما در گرفت آن وعید می آئیم کہ در سوره البقره در آیه شماره (۸۵) به سمع بنی اسرائیل رسانده شده است:

﴿اَفْتُوْمُنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتٰبِ وَتَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَیَوْمَ الْقِيَمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا لِلّٰهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝﴾

"ای شما ہر یک حصہ کتاب ایمان می آورید از حصہ دیگر آن

انکار می ورزید پس هریک از شما این کار امی الحامد پاداش
آن غیر از این چه خواهد بود که در زندگی دنیا برای آن رموی
باشد و در آخرت آن به طرف عذاب شدید گردانده می شود - و
آن چیزیکه شما می کنید الله جل جلاله از آن غافل نیست -
الله جل جلاله ما را از مصداق این وعید خود نگه دارد - آمین!

در مورد تسلیم کردن بالادستی کتاب و سنت یک مثال بهترین
در یک حدیث شریف وارد شده است:

﴿مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْفَرَسِ فِي آخِئَتِهِ يَجُولُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى
آخِئَتِهِ﴾

"مثال مومن مانند آن اسب است که با میخ خود بسته شده
است و در ماحول آن گشت کرده پس به طرف آن باز می گردد" -

اسب آزاد به هر جای که خواسته باشد گشت می کند و می چرد
لیکن اسبیکه با میخ بسته شده باشد آن فقط به اندازه رسمانش
رفته می تواند و نه زیاده از آن - دایره که بمطابق رسپان یعنی مطابق
درازی آن تشکیل شده است در داخل آن با آزادی کامل بر هر جایکه
خواسته باشد میتواند گشت بکند -

این حدیث مبارکه بهترین مثالی آئین نامه حکومت اسلامی و
نظام خلافت است - چنانچه در داخل حدود کتاب الله و سنت
رسول بوده اهل ایمان آزاداند - آنرا بر اصول ﴿أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾
فیصله پای خود را کرده می توانند - لیکن ازین دایره بیرون شده
نمی توانند -

۳- نفی ملیت مخلوط : این لازمه سویم نظام خلافت است که آن را در بر
نظام جمهوری دنیا شامل کرده آن را با نظام خلافت تبدیل کرده
می توانیم -

مقننه در ریاست اسلامی

از اله یک مخالطه دیگر نیز ضروری است که در اذهان اکثر مردم که دارائی مزاج مذهبی اند موجود است. و آن اینکه آنها فکر می کنند که اگر حکومت اسلامی قائم شود پس چونکه شریعت همه مکمل موجود است. لهذا ضرورت برای هیچ مقننه به پیش نمی آید. این فکر در اصل نتیجه کم فهمی است چرا که به اساس ترقی صنعتی و علوم جدید مسائل بی شمار نو ایجاد شده اند که برای این در روشنی قرآن و سنت قانون سازی ضروری است. صرف درباره زکوه مسائل زیاده به میان آورده است. بر کارخانه با حکم زکوه چه قسم است؟ حکم موتر با و دیگر عراده با چه طور است؟ از ماشین آلات ملیونها قیمت (آرزش) چه حکم است؟ و همچنان اخراجات از آمدنی حکومت اخراجات مخصوصه یعنی در شعبه بانی مدات مختلف مثل تعلیم، صحت، دفاع، تعیین اخراجات در موارد ترقی و تعمیر و موازنه تناسب در ما بین این با این همه از کار کردگی مقننه است. درین سلسله این سخن باید بطور خوبی فهمیده شود که اگر ما در دور حاضر نفاذ قانون اسلامی را خواسته باشیم پس دروازه اجتهاد را باز خواهیم ماند که ما از خود از چند صد سال تعطیل کرده ایم.

درین ضمن یک سخن دیگری را باید به فهم که دین مایک دین داده شده از جانب الله جل جلاله است. واللہ جل جلاله الحکیم ذات است. چنانچه در دین ما این اصول نیست که هیچ کدام قانون سازی نه بوده باشد که اساس آن در کتاب و سنت موجود نه باشد در همچو صورت دائرة قانون سازی نه بوده باشد، قوانین کنترول

عمارتها، قوانین ترافیکی، قوانین جواز نامه هائی مختلف، قوانین مورتروائی، قوانین جہاز رانی، قوانین هوا پیمائی مدتی غرض اینکه این قوانین لامعدود چه طور ساخته می شود. چنانچه در دین ما این اصول داده شد است که شما هیچ قوانینی را منافی کتاب و سنت نه سازید. همین طور دائرہ قانون سازی بسیار وسیع گردید. اصول فقہائی ما این است کہ ہر شی حلال است مگر اینکه از کدام چیزی حرمت ثابت گردد و اگر اصول 'این می بود کہ ہر شی حرام است مگر آنکہ حلال شدن چیزی ثابت گردد پس درین صورت دائرہ حلال نہایت مختصر میگردید در حالیکہ دائرہ حرام نہایت وسیع می گردید. چونکہ دائرہ مباحات نہایت زیادہ وسیع است و در دائرہ مباحات قانون سازی کردہ می شود بہ این لحاظ دائرہ قانون سازی تمیز بسیار زیادہ وسیع است.

اجتہاد و پارلیمان

ہمین سخن را علامہ اقبال^۱ گفتہ اند کہ اکنون اجتہاد بذریعہ پارلیمان باید باشد. گرچہ این سخن علامہ را فرزند آن بہ اساس نہایت تشہیرش فساد ذہنی پیدا کردہ است مگر من این سخن علامہ اقبال را صد در صد تسلیم مینایم، چرا کہ اجتہادیکہ بذریعہ پارلمان صورت میگیرد آن در چوکات قرآن و سنت بودہ می باشد. اجتہاد صرف همان می باشد کہ در دائرہ کتاب و سنت بودہ باشد. اجازہ این سخن هیچ دادہ نمی شود کہ پارلمان ہر چیزی را منظور کند آن از دین قرار دادہ شود.

برای اینکه اگر در اختیارات پارلمان آنقدر وسعت گنجایندہ شود پس حاکمیت بدست پارلیمان دادہ می شود. در حالیکہ در

حکومت اسلامی حاکمیت صرف از الله جل جلاله بوده می باشد. برخلاف این تصویری که از حاکمیت مردمی است آن غیر از کفر و شرک چیزی دیگری نیست. برای ما لازم است تا فرقی در میان "حاکمیت مردمی" و "خلافت عوامی" را بطور صحیح بفهمیم. این است صورت اصولی و عملی اجتهاد پارلمانی. این چند مسائل اہم عہد حاضر هستند. کہ بطور صحیح فہمیدن آن ضروری است. طوریکہ قرار فوق عرض کردہ شد کہ در اسلام دائرہ مباحات بسیار وسیع است. چنانچہ ممکن است کہ در یک معاملہ مثلاً من می گویم کہ این باید کردہ شود در حالیکہ شخص دیگری اجتہاد می نماید و می گوید کہ معاملہ باید دیگرگون کردہ شود، و بہ نزد آن رایش اقرب الی السنہ است پس در صورت مندرجہ بالا اجتہاد کدام کسی باید نافذ کردہ شود؟ این سخن را باید پارلمان طی کند. ظاہر است کہ دربارہ مباحات پارلمان طی کردہ می تواند. لیکن حلال را حرام ساختہ نمی تواند. معاملات اگر از قبیل مباحات است پس بہ اکثریت آراء طی کنید. درین نوع هیچ حرج وجود ندارد. لہذا این اصول را باید تسلیم کرد کہ ہمچو معاملات را پارلمان طی می کند.

این سخن را بہ یک حوالہ دیگری نیز فہماندہ می توانیم. در دور بنو عباس بر حضرت امام ابوحنیفہ^۱ فشار آورده شدہ بود کہ منصب قاضی القضاہ را بپذیرد، بر اجتهادات آن جناب نظام کامل در جریان می افشد، مگر امام ابوحنیفہ^۲ انکار کردند. (۱۲)

انکار بہ خاطر این کردند کہ قانون اسلامی هنوز در "مرحلہ ابتدائی" بود من ہم اجتہاد میکنم، دیگر مجتہدین نیز موجود اند، لہذا اختیار کردن این حق برای خود آمادہ نمی باشم کہ صرف

اجتهاد خودم بر همه دیگران نافذ باشد. امام ابوحنیفه می فهمیدند که قوت نافذه بدست پادشاه و آن من را انتخاب می نماید. برای این اجتهاد من نافذ میگردد.

ازین سخن یک مثال دیگری این است که صدسال قبل از امروز اورنگزيب عالمگیر یک کمیته علماء را تشکیل دادند. این کمیته مطابق به دور خود فتاوی ترتیب دادند. حالانکه فتاوی و کتابائی فقیه قبلا نیز موجود بودند لیکن تحت تبدیلی حالات ضرورت به اجتهاد محسوس گردید. این سخن باید پیش نظر گرفت که علماء نامزد ساخته شده بودند. در دور ملوکیت علمائیکه پسندیده پادشاه بودند آنها آورده شده جمع کرده شدند. این اداره منتخب نه بود. برای اینکه در آن وقت قوت نافذه بدست شاه بود. امروز قوت نافذه بدست یک شخص نه مانده است بلکه بدست پارلیمان انتقال یافته است. چنانچه امروز همان اجتهاد نافذ میگردد و درجه قانون را حاصل می نماید که پارلیمان آن را به تصویب می رسانند.

صورت عملی بالادستی کتاب و سنت

مرحله نفاذ حاکمیت الله جل جلاله یکی آئینی است آنکه شما در آئین نامه خود نوشته کردید که برهرشی باید بالادستی قرآن و سنت بوده باشد. بعد از اقرار آئینی این حاکمیت مرحله نفاذ عملی آن باقی است. درین ضمن از آیه شماره (۵۹) سوره النساء ربتمائی میسر میگردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ

إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا ﴿النساء : ۵۹﴾

"ای مومنان فرمانبرداری کنید الله جل جلاله را و فرمانبرداری کنید پیغامبر را و فرمان روایان را از جنس خویش پس اگر اختلاف کنید در چیزی پس راجع کنید او را بسوی الله جل جلاله و پیغامبر صلی الله علیه و سلم اگر اعتقاد میدارید به الله جل جلاله و روز آخر این بهتر است و نیکوتر به اعتبار عاقبت -"

ازین آیت کریمه یک سخن این معلوم شد که اطاعت الله جل جلاله و اطاعت رسول آن مستقل و غیر مشروط است چرا که باپردو "أَطِيعُوا" (صیغه امر) بطور جداگانه وارد گردیده است. (۱۳)

و سخن دیگر ازین آیه کریمه این معلوم گردید که در صورت به میان آمدن نزاع یا اولی الامر در معامله فیصله پذیر رجوع به الله جل جلاله و به رسول الله صلی الله علیه و سلم ضروری است. گویا

ا) نزاع با اولی الامر ممکن است (۱۴) در حالیکه اطاعت بی چون و چرای الله جل جلاله و رسول الله صلی الله علیه و سلم کردن لازمی است.

ب) فیصله نزاع به طرف الله جل جلاله و به طرف رسول الله صلی الله علیه و سلم راجع کردن لازم بوده. مگر سوال این است که صورت ارجاع چه طور باشد که برای فیصله نه الله جل جلاله و نه رسول الله صلی الله علیه و سلم موجود اند. (۱۵)

در میان آئین نامه های حکومتی عصر حاضر و در میان شهروند و در میان مقننه و شهروند در امور متنازعیه همچنان در امور متنازعیه

همچنان حواله عدالت بها کرده شده است چنانکه فیصله اختلاف یک شهروند در میان شهروند دیگر بذریعه عدالتها صرف انجام می یابد.

چنانچه درباره کدام قانون و یا اقدام اگر این اختلاف واقع شود که آن در دایره کتاب و سنت موجود است و یا چه طور پس فیصله این نزاع نیز همچو دستورات جمهوری دیگر در نظام خلافت نیز حواله 'عدالتها کرده می شود. درین سلسله اذن اصولی از روشنی هدایات آن آیات و احادیث مبارکه حاصل کرده می شود که در آن آیات و احادیث مبارکه در باب خصومات و نزاعات عدل و غیر جانب داری و پاسداری عمومی کتاب و سنت موجود است (۱۶).

همین طور درین آیه کریمه گرچه حکم اطاعت اولی الامر داده شده است مگر طریقه تقرر آن را واضح نه کرده اند. حکمت عدم وضاحت طرز تقرر بمین است که ما از لحاظ حالات تمدنی خویش و مطابق ارتقاء اجتماعی بطور احسن طریقه قابل عمل خود اختیار کرده بتوانیم. البته این یک سخن واضح کرده شده است که اولی الامر باید از جنس شما بوده باشد و نه از اغیار و نیز سخن دیگر اینکه در تقرر آنها روح مشاورت ضروری موجود باید بوده باشد.

تقرری اولی الامر بذریعه انتخاب

برای تقرری اولی الامر طریقه انتخاب نیز اختیار کرده می شود مگر نظام انتخاباتات را در ریاست اسلامی پابند چند قیود باید کرد تا که تقاضائی روح عصر که انتخابات اکثر فاعلا کثربه پایه بزرگی شدن آن ضروری است. اکثر فاعلا کثرمردم (شهروندان) باید از لحاظ

آراء در آن دخل عمل داشته باشند. درین ضمن نیز من به حضور سید الطائفه امام اعظم ابوحنیفه[ؒ] خراج تحسین تقدیم می کنم آنها فرموده اند که: "الْمُسْلِمُ كَقَوْلِكُلِّ مُسْلِمٍ" یعنی "به اعتبار حقوق قانونی و آئینی همه مسلمانها یکسان اند". در حکومت اسلامی این چنین برگزیده نمی تواند که یک مسلمان متقی است لهذا حقوق قانونی و آئینی آن چیزی زیاده تسلیم کرده شوند از یک مسلمان فاسق و فاجر حقوق آن چیزی کم باشند. از لحاظ حقوق شهروندی تمامی شهروندان حکومت اسلامی نسبت به حقوق شان یکسان و در نگاه قانون همه مساوی اند. البته در تفویض مسئولیتها به آن شهروندان نظریه علم و عمل آنها امتیاز کرده می شود که یک امر ضروری و لازمی بوده. همین سبب است که در حکومت اسلامی حق رای دهی به تمام مسلمانها حاصل می باشد. این سخن هم آنگاه تعلیمات اسلامی و تقاضای روح عصر نیز است که تعداد زیاد مردمان را احساس شمولیت شان در نظام حکومت بوده باشد.

اوصاف راءي دهنده

البته برائی رای دهنده چیزی قیودات ناگزیریم تا بگذاریم درین ضمن یک مسئله این است که عمر رای دهنده به چه اندازه باید بوده باشد. ۳۰ سال باشد و یا ۲۱ سال بوده باشد؟ و یا ازین مقدار چیزی کم و یا زیاده باشد؟ رای ذاتی من این است که عمر رائی دهنده باید که اقل از چهل سال بوده باشد. من این سخن را چندین مراتب مکرر عرض کرده ام که چیزی حکمت ضروری می باشد که در قرآن حکیم ارشاد شده است ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾^۱ تا آنکه هم

گاه آن به قوت خویش رسید و عمر آن به چهل سالگی رسید. اگر عمری را دهنده چهل سال کرده نه شود چرا که درین صورت یک طبقه خیلی کلان شهری در پیاده نمودن نظام از احساس شرکت محروم می ماند... پس شرکت کننده در انتخابات باید از لحاظ عمرش کم از چهل سال نه بوده باشد. لیکن این همه امور در دائره مباحات می آیند و با مشاورت با بمی طی کرده می شود. و نیز در پارلمان درین سلسله قانون سازی کرده شده می تواند. این به ممکن است که به اساس مشوره با بمی برای رای دهنده چیزی معیار تعلیمی و حدود آن مقرر کرده شوند چرا که از تعلیم مقدار و سنجش شده می تواند مگر اهلیت رای دهنده از لحاظ تقوی آن مدنظر گرفته نمی شود. چرا که ممکن است یک شخص به ظاهر عادات تقوی داری را لباس خود قرار می دهد لیکن اندرون آن در حقیقت چیزی دیگری باشد.

اهلیت اشتراک کنندگان در انتخابات

در ریاست اسلامی آن کسانی که می خواهند در انتخابات سهم بگیرند برای آنها یقیناً معیارهای باریک تعیین کردن لازمی است. و برای آنها ثبوت کردار مثبت ضروری است تا پیش نمایند. خصوصاً در مورد وضع مالی آنها از لحاظ معاملات مالی آنها باید صورت صفائی پیش نمایند از آنها به هریکی این گفتن لازمی است که در ملکیت آنها چه قدر مال موجود است و این را از کجا بدست آورده است؟ در عدالت اسلامی منتهی بر شخص نمی تواند تا حیثیت گواه را داشته باشد. ضروری است تا آن او را کردار خود را ثابت نماید. که آن را در اصطلاح اسلامی "تزکیه الشهود" می گویند. درباره گواه با مائتنامه اصول هائی عدلیه را در شرائط رای

دهنده و کاندید نیز بکار برده میتوانیم - که به این طریق راه بانی اشخاص نامطلوب تنگ تر می شوند - من این اشاره بانی اصولی را کرده ام - با مشاورت با همی تفصیلات نیز مرتب کرده می توانیم و در آن مشوره با تهدیلی نیز آورده می توانیم -

نظام اقتضایی

سخن دوم و اهم این است که برای نمایندگان منتخب یک نظام موثر مواخذه باید ترتیب و ساخته شود - این نظام برای این ضروری است که منتخب شدگان همچو ابوبکر صدیق و عمر رضی الله تعالی عنهما نمی باشند که از طرف آنها اندیشه هیچ قسم خیانت نه بوده باشد - تزکیه خلفاء راشدین را به ذات خود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بودند - و در عصر حاضر این نظام مواخذه در ممالک ترقی یافته به اندازه کافی موثر است چنانچه در آمریکا بر خلاف صدر نکسن اکنون تحریک مواخذه شروع شده بود که آن خود به خود مستعفی گردید - آئین آمریکا بر آن جائیکه به صدر نهایت اختیارات زیاد داده است در همان جانی نظام سخت جلوگیری و اعتدال صدر را نیز بطور خصوصی به خود نگران ساخته است -

آئین نامه پاکستانی و ماده های اسلامی

این سخن قبلا نیز گفته شده است که دستور پاکستانی تقاضای دستوری ریاست اسلامی را... اقرار حاکمیت الله جل جلاله... را بذریعه قرارداد مقاصد فقط تکمیل کرده است - لیکن متاسفانه یک پهلوی این است که تا یک مدت این قرار داد مقاصد

حیثیت دیباچه آئین نامه را داشت که به سبب نه بودن این قرارداد بخش واجب العمل آئین نامه برخلاف حکومت و یا برخلاف هیچ قانون چیزی دعوه شده نمی توانست. در تاریخ آینی پاکستان در مرتبه اول درین مورد مرحوم ضیاء الحق قدم برداشت و... قرارداد مقاصد را از دیباچه آئین خارج ساخته و در صورت ۲ الف آئین نامه بطور مکمل جزو آئین نامه ساختند.

لیکن مرحوم ضیاء الحق قرارداد مقاصد را گرچه جزو آئین نامه ساختند مگر دفعاتی که در داخل دستور متصادم قرارداد مقاصد بودند آن را بجای خود گذاشت که نتیجه آن چنین شد که دادگاه عالی سند قرارداد مقاصد را حق اولیت داده و یک قضاوت را کردند. که بعدا دیوان عالی کل کشور به استناد این که تمامی ماده های دستور حیثیت مساوی دارند فوقیت یک ماده بر ماده دیگری نیست این فیصله را رد کردند. مناسب و لازم این بود که در وقتی که قرارداد مقاصد را جزو آئین نامه می ساختند هم در آن وقت دفعات ماده های متصادم قرارداد مقاصد را از آئین بیرون ساخته و از بین محومی ساختند. به متعلق بالادستی کتاب و سنت ماده ۲۲ آئین موجوده که الفاظ آن قرار اذیل است :

All existing laws shall be brought in conformity with the injunctions of Islam as laid down in the Holy Quran and Sunnah, in this part referred to as the injunctions of Islam, and no Law shall be enacted which is repugnant to such injunctions.

تمامی قوانین موجوده باید تحت قوانین که تأیید قوانین اسلام دارد که در قرآن مجید و سنت موجود است و درین بخش اینها قوانین اسلام به شماری آیند و هیچ قانونی که مخالف این قوانین باشد اجراء نخواهد یافت.

بمشابهت همین الفاظ این شق آئین نامه پاکستانی شامل کرده شده است.

یقیناً این الفاظ برای اعتراف و اظهار بالادستی قرآن و سنت کافی هست. لیکن متأسفانه سخن این است که چیزی که درین ماده داده شده بود آن بذریعه ماده های دیگر در همین باب آئین نامه واپس گرفته شد. که خلاصه آن این است که بر این ماده آئین نامه عمل فقط در آن صورت می شود که تفصیل آن درین باب گفته شده است و تفصیل این اجمال این است که حکومت یک مشاوره نظریاتی اسلامی نامزد می کند که مشتمل بر مواد ذیل بوده شد :

(۱) از جمله قوانین موجوده و یا از بخش این قوانین چیزی را نشاندهی می کند که متصادم کتاب و سنت باشد.

(۲) مجلس شوری مرکزی و یا مجالس ایالتی باید درباره قوانین مجوزه دریافت کند که کدام قانون و یا چیزی از بخش آن متصادم کتاب و سنت هست و یا چه طور بعد آن از کیفیت مشوره خویش اطلاع می دهد. واضح باد که هر یکی قانون مجوزه اسلامی را به مشاوره نظریاتی اسلامی آن وقت ارسال می کند که از تمامی ارکان مجلس شوری اقل ۲۰٪ بیست فی صد ارکان فقط ضرورت این امر را احساس کند.

(۳) برگاه صدر اعظم و یا والی کدام ایالت اگر یا حکومت مرکزی و یا ایالتی قانون را به خاطر مشورت برای مجلس ارسال کند پس آنها مشوره خویش را ارسال می کنند. لیکن در تمام صورتها که کونسل نظریاتی اسلامی مشورت می دهد حیثیت آن صرف حیثیت سفارش می باشد. به پارلیمان مرکزی یا به مجلس ایالتی اختیار حاصل است که آنها این

مشوره را قبول کند و یا رد کنند. و بهمین طور حکومت نیز پابند مشوره نه باشد. گویا که برخلاف کتاب و سنت بر نوع اعلان قانون سازی به طور کامل به قضاوت مجالس منتخب منحصر است. درین صورت حال مرحوم ضیاء الحق در ضمن پیش رفت به طرف اسلام بر سطح اسلام یک کار دیگری را نیز انجام داد. لیکن با نیم دلی انتہائی انجام داد. اگرچه این پیش رفت به سمت صحیح بود لیکن بطور کلی تقاضاها تکمیل نه شدند که آن پیش رفت قیام عدالت شرعی و فاقی بود. به آن عدالت اختیار داده شد که آن بر در خواست یک شهروند و یا خود بخود درباره هر قانون رائج فیصله کند که آیا متصادم کتاب و سنت است. و در صورت متصادم بودن به حکومت وقت متعین بدهد که در آن یا برخلاف این قضاوت. دادگاه عالی کشور برای شکایت کردن و یا این قانون را مطابق کتاب و سنت بسازند. لیکن در مدت مقرر اگر حکومت از همین دو کار هیچ یکی را عملی نکرد پس بعد از گزشتن مدت آن قانون خود بخود کالعدم قرار می گیرد. لیکن در قیام این عدالت :

(۱) یک خطا این کرده شد که برای این کاملاً یک عدالت جداگانه ساخته شد حال اینکه این را با نظام عدلیه مملکت منسلک کردن لازمی بود.

(۲) و خطا دوم این کرده شد که درجه این عدالت نسبت به دیگر عدالت ها کم مانده شد تقریری (قضات) فقط برای سه سال تعیین کرده شد. و برای اخراج آن اختیار نیز مانده شد که بهمین اساس این عدالت از فشار حکومتی آزاد ولی قابل

اجراء فیصله نه ماند.

(۳) سستم سوم این کرده شد که در دستهای این عدالت دوالچک و در پایای آن دوزولنه انداخته شدند. الچک اول اینکه دستور پاکستان از دائره این عدالت بیرون ساخته شد. والچک دوم اینکه قوانین عدالتی و ضوابط یعنی نیز از دائره این بیرون است. علاوه ازین دو پابندی این بودند که قوانین عائلی مسلم از دائره این عدالت بیرون است تاده سال قوانین مالی نیز از دائره این عدالت بیرون ساخته شدند چنانچه برخلاف این نیز دروازه این عدالت ممنوع الدخول قرار داده شد.

همین سبب است که این همه پیش رفت عملاً بیپوده ثابت گردید چرا که در قرآن مجید از همه زیاده تفصیل درباره قوانین عائلی موجود اند. شما حیران می شوید که انگلیس نیز در زمانه خود با این قوانین مداخله نه کرده بود. مسلمانهای هند نیز برای قوانین عائلی خویش تحفظ حاصل نمودند. لیکن یک امر نظامی محمد ایوب خان در مملکت ما قوانین یک منکر حدیث را نافذ ساخت که آن در دوره یازده ساله وی نافذ ماند و تا حال نافذ اند البته... یک پابندی دیگر که تا یک وقت مقرر به جانی خود بود آن به تکمیل ده سال مفتوح گردید لهذا محکمه های شرعی مرکزی آن قضاوت تاریخی دادند که سود بانکی نیز با است. در نزدیک من این از درجه قرارداد مقاصد یک قضاوت مهم است ولی حکومت آئی جی آئی بر خلاف این دادگاه شریعت دیوان عالی مرکزی شکایت دالر کردند که تا حال تحت سماعت قرار دارد.

(۱۴)

از این صورتحال این نتیجه را اخذ می نمایم که در گفتن سخن

گرچه آسان است که دفعه بالا دستی قرآن و سنت در دستور شامل کرده شود. لیکن این نهایت قرص تلخ تر و عبور آن از حلق و بضم آن نهایت مشکل است * (ترجمه از اردو)

می گشت فلک ز نور سحر آئینه پوش
بر ظلمت شب سیماب پا خوابد شد

نفی قومیت مخلوط

اکنون ما به طرف آن چیز سوم بر میگردیم که آن را در هر نظام جمهوری دنیا شامل سازیم آن به خلافت تبدیل شده می تواند. آن چیز سوم این است که نفی قومیت مخلوط کرده شود. بطور اصولی این سخن باید فهمیده شود که در کشور اسلامی حیثیت غیر مسلم چون اقلیتهای تحفظ داده شده است. آنها در کشور اسلامی بهر همراه مسلمانها شهروند مساوی نمی باشد. این هم یک قرص نهایت تلخ است که فرو بردن و هضم ساختن آن کار آسان نیست چرا که در عهد حاضر گادی سیاسی همه دنیا برد دو عرابه (چرخ) "سیکولرازم" و "نیشنلزم" به حرکت است. گویا که در ما بین مذہب و سیاست جدای کامل به وجود آمده است. مذہب معامله فردی یک شهروند می باشند در حالیکه با نظام اقتصادی سیاسی و اجتماعی و عالی هیچ تعلق آن نیست. با شهروندان یک کشور در امور شهروندی مساوی اند.

فریب شهروندی مساوی

مگر این سخن قابل یادداشت است فقط به طور فطری او را بمطابق ادعای انسانی این همه در شهروند بودن مساوی اند و گرنه به

مثل مملکت ترقی یافته امریکا که در آن خلیج تفاوت و فرق که در میان سفید پوست و سیاه پوست وجود دارد آن را کیست که نمی فهمد. همچنین در هند که در دنیا از همه ممالک دیگر مدعی یک مملکت سیکولر بودن می باشد از فرق شود و بریمن همه دنیا آگاه می باشد. در هند همین معامله مسلم و غیر مسلم است. این یک سخن جداگانه است که بطور نظریاتی آئین نامه هندی همین می گوید که هر شهروند مساوی است.

در نظریات افکار پر فریب عهد حاضریکی بودن "مساوی بودن شهروندی" این آنچنان تصور دلفریب است که در مقابلش هیچ تصور دیگری در پیش انظار نمی روید. لیکن این سخن لازمی است که اگر شما میخواهید تا نظام خلافت را قائم سازید پس نفی قومیت مخلوط لازمی می باشد^(۱۸) درین موقع یادداشت این سخن نیز ضروری است که "قومیت جداگانه" فقط مادر پاکستان است از بطن این نظریه. این نظریه پاکستان زائیده است. پاکستان بر بنیاد نفی قومیت وطنی به وجود آمده بود. جنجال حزب مسلم لیگ با حزب کانگریس فقط همین بود که مسلمانها ملت جداگانه دارند. در حالیکه موقف حزب کانگریس این بود که تمامی افراد سکونت پذیر در هند 'مسلم' هندو 'سکه' عیسائی و پارسی همه یک قوم اند حال آنکه ما گفتیم که ما این سخن را صحیح نمی کنیم قومیت ما با مذهب ما وابسته است.

از روی تعلیمات اسلامی در کشور اسلامی حیثیت غیر مسلم از ذمی است. بد قسمتی این است که مغرب با ما بازی کلان پیش آمده است. چنانچه بر آن چیز ما که پسندیده آن نه بود آن را دشنام

ساخته مانده اند. و پهلوی المناک تر آن این است که آن دشنام را مغرب آن قدر برانگیخته ساخت که از خود پایه گفتن در آمدند که ما همچو گفتار را هیچگونه نمی کنیم. بر ما خواهی و نخواهی این تهمت است. حال آنکه "ذمی" چیزی اصطلاح قابل مذمت نیست بلکه این در حقیقت از لفظ "ذمه" مأخوذ شده است. و مفهوم آن این است که کشوری اسلامی و یا نظام خلافت حفاظت آبرو، عزت جان و مال غیر مسلم را ذمه بدوش میگرد. به یک اعتبار لفظ ذمی به مسلمان نیز گفته شده است. چنانچه نبی کریم صلی الله علیه وسلم اقلاً بعد از بیان کردن شرائط بسیار کم مسلمان بودن فرموده اند: "فذلک المسلم الذی له ذمّة الله وذمّة رسوله" پس این است آن مسلمان که برای آن ذمه الله جل جلاله است و ذمه رسول او تعالی است. (۱۹)

حقوق و پابندیهای غیر مسلم در نظام خلافت

بیانید ببینیم که در نظام خلافت برای طبقه غیر مسلم کدام کدام حقوق حاصل و میسر اند و در کدام کدام جایی بر آن با تحدید است. اولاً ما بندش بانی عانده بر غیر مسلم را بیان می کنیم. در ضمن این :

- (۱) سخن اول این است که هیچ غیر مسلم خلیفه اسیر راه مملکت) مقرر شده نمی تواند. این سخن در عهد حاضر نیز تسلیم کرده می شود چنانچه بر سطح آئینی طی کرده می شود که سربراه کشور مثلاً مسلمان باشد و یا عیسائی باشد. (بلکه تا اینکه از کدام فرقه عیسائی بوده باشد) لیکن این پابندی بر اساس مذهب رسمی آن مملکت تطبیق

کرده می شود. لیکن درین جا این معامله است که الله ج خلافت را گرچه به تمام نوع انسانی اعطاء فرموده بودند لیکن در نوع انسانی کسی که مدعی حاکمیت شده قیام کردند (و یا حاکمیت غیر الله را تسلیم کردند) پس حق خلافت آنها از دست آنها کشیده شد لهذا خلافت اکنون فقط از مسلمانان است چنانچه بطور منطقی غیر مسلم خلیفه شده نمی تواند.

(۲) پابندی دوم این است که در نظام خلافت عهد حاضر کارکن مقننه هیچ غیر مسلم شده نمی تواند برای اینکه در نظام خلافت دارو مدار قانون سازی بر کتاب و سنت است و کسی که کتاب الله و سنت رسول الله (ﷺ) را تسلیم نمی کند پس چه نوع آن در قانون سازی شریک شده می تواند!!

(۳) پابندی سوم این است که سازندگان خط مئسی کشور باید رکنیت ادارات اہم را نیز به غیر مسلم نه دهند. وجوبات این نیز واضح است ہر گاہ کہ ہر جانی دنیا نظام خلافت قائم می شود پس ہدف امتیاز اولیہ آن این باشد کہ این نظام را در تمام دنیا بخش و شائع می کند. اکنون شما خود فکر کنید کہ هیچ کسی از غیر مسلم در تشکیل و تنفیذ ہمچو خط مئسی معاون و ممد ثابت شدہ می تواند ہرگز نمی تواند. ظاہر است کہ غیر مسلم بر بنیاد نظریات خویش قائل این نظام خلافت ہرگز شدہ نمی تواند لهذا آن درین راہ از ایجاد ہیچ نوع موانع دریغ نمی ورزد.

بہ این اعتبار این ہر سہ ادارات باید برای غیر مسلم ممنوع باشند.

اکنون ما آن حقوق را تحت بحث می آوریم که تحت نظام خلافت به غیر مسلم حاصل باشند.

(۱) سخن اول این است که در نظام خلافت جان، مال، عزت و آبروی غیر مسلم آن قدر محفوظ باشد تا قدریکه از مسلمان می باشد. گویا که درین معامله هیچ نوع فرق در میان مسلم و غیر مسلم هیچ گنجانیده نه شده است.

(۲) حق دوم این می باشد که برائی آنها آزادی مکمل مذهبی حاصل باشد.

(۳) سخن سوم این است که حفاظت معابد آنها نسبت به مساجد زیاده تر باید کرده شود. سخن ترجیحی حفاظت نسبت به مسجد ممکن است که شما را در تشویش واقع سازد. لیکن دلیل سخن من یکی دلیل قرآنی است و دلیل دیگر از عمل خلیفه راشد حضرت عمر فاروق است.

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّ مَثَ صَوَامِعُ وَبُيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾

”اگر این چنین نمی شد پس الله جل جلاله وقتا فوقتا بدریعه بعض اشخاص بعض اشخاص (ظالم) دیگر را محو نمی ساخت پس این خانقاهها، گرجه، عبادتگاهها، و مساجد مهذب کرده می شدند که در داخل آنها به کثرت ذکر الله جل جلاله کرده می شود.“

درین آیت مبارکه ببینید که ذکر دیگر معابد مقدم است در حالیکه ذکر مساجد موخر کرده شده است. و دلیل دوم آن عمل حضرت عمر رضی الله عنه است که در موقع فتح بیت المقدس به پیش آمد. آن رضی الله عنه در کلیسا بودند که

وقت نماز شد. منتظمین آن کلیسا به عمر^۲ گفتند که نماز را درین جا اداء کنید. عمر^۳ فرمودند که برگزیده اگر من نماز را درین جا ادا کنم پس مسلمانها این کلیسا را مسجد می سازند به استناد این که عمر^۴ درین جای نماز خوانده است. آن رضی الله عنه از آن کلیسا بیرون آمد و در آن جای نماز را ادا فرمودند که بعد از آن جای مسجد عمر رضی الله عنه تعمیر گردید.

(۴) سخن چهارم این است که در نظام خلافت به غیر مسلم بر قانون ذاتی خویش برای عمل کردن آزادی مکمل بوده باشد چنانچه آنها در مراسم عروسی 'نکاح' و در نظام طلاق و میراث مطابق به مذهب خود طی می کنند.

(۵) سخن پنجم این است که برای آنها این آزادی باشد که آنها برائی نسل آئنده خویش طوریکه خواسته باشند همانطور نظام تعلیمی را عیار کنند البته در بین مسلمانها تبلیغ اینها هیچ نوع اجازه داده نمی شود (۲۰)

(۶) سخن ششم این است که برائی آنها کردن تجارت و سپیم کردن در امور صنعتی و حرفوی آزادی مکمل بوده باشد و نیز برای غیر مسلم مواقع باید حاصل باشند که آنها حسب اهلیت فنی خویش ماموریت رسمی در حکومت حاصل کنند. گرچه درین ضمن ادارات سازندگان خط مشی مستثنی می باشند. ظاهراًست که در براداره یک سطح عالی ترین آن بوده می باشد که در آن خط مشی بزرگ ساخته می شود. بر این سطح بالا باید بهر حال پابندی باشد گرچه در شعبات ماتحت مواقع ماموریتها برای غیر مسلم نیز

همچو مسلمانها حاصل بوده می باشند- بحواله غیر مسلم یک سخن آخری و مهم این است که در نظام صدارتی امکان این سخن نیز است که با وجود این که کارکن در مقننه شده نمی تواند لیکن به غیر مسلم کدام وزارت از وزارت بهداشت می شود-

طوری که اولاً گفته شده است که تحت نظام خلافت شهروند کاملاً و باضابطه کشور اسلامی فقط شخص مسلمان می باشد چرا که نظام خلافت با وجود تحفظ حقوق غیر مسلم بهر حال چیزی پابندیا بر آنها عائد می کند- اشخاص تجدید طلب بر این تمسخر می کنند که به این طرح شهروندان درجه دوم جور شده می ماند مگر من درین سلسله حیثیت و موقف اصولی اسلام را واضح کرده ام که آن را فقط از خوف طعن یا ترک کرده نمی توانم-

جزیه پیت؟

درین مقام به حواله جزیه نیز چند سخنها و فهمیدن آن ضروری است- این لفظ را نیز دشنام ساخته اند- جزیه از جزا جور شده است چنانچه در نزد ما به هر مقداریکه نظام مالیاتی است آن همه فقط جزیه است- در نظام خلافت اسلامی از غیر مسلم زکوة وصول کرده نمی شود چنانچه از آنها جزیه وصول کرده می شود- ظاهراً است که غیر مسلم نیز شهروند این کشور است و کشور دمه حفاظت آن را بدوش خود گرفته است که ریاست بدوش میگیرد بعوض آن مالیات وصول می کند که آن مالیات جزیه است- متأسفانه که این تمام اشیاء در نظر همه ما برای این گشته اند که امروز در تمام دنیا بدبختانه مسلمان خود جزیه می دهد

درین وقت در تمام دنیا نظام مالیاتی رائج می باشد که آن را مازکوه گفته نمی توانیم بلکه تعبیر از آن به جزیه کرده می شود. هرگاه تحت نظام خلافت نظام اقتصادی اسلامی قائم کرده شود پس نقشه موجوده بطور مکمل تبدیل کرده می شو. تا آن وقت ما به کشور چیزیکه بعوض ضمانت تحفظ شان به قدریکه از آنها حاصل است می دهیم آن جزیه است که آن را مالیات می نامند.

حواشی

{۱} تعبیر خوشمای این را علامه اقبال چنین کرده اند (ترجمه از اردو)

سروری زبند برائے ذات ہے ہمتا فقط

حکمران تنها ہمار، باقی بتان آوری!

{۲} و یا بعد از آن بغاوت

{۳} بلکه حقیقت این است که حق خلافت را یاغی فقط بدست خود بجا گذاشت.

{۴} درین سلسله در تاریخ آئینی کشور ما یک واقعه نہایت دلچسپ نیز به پیش آمده است قانون دان شہرت یافته ۸۰۸ بروبی این را گفته رفت کہ ہر کسی کہ این را ثابت کرد کہ در قرآن حکیم چہار چوب آئینی موجود است من آن را یک ہزار روپیہ بطور انعام می دہم. این سخن آن بہ یک اعتبار صحیح بود. ظاہر است کہ ہج چہار چوب آئینی تفصیلی در قرآن موجود نیست. البتہ قرآن حکیم فقط اصول دادہ است. قرآن کریم نہ نظام صدارتی بہ کسی دادہ است نہ پارلیمانی 'و نہ نظام وفاقی بہ کسی دادہ است و نہ وحدانی. سخن بروبی بہ حوالہ این گرچہ درست بود مگر اگر بحث فشار سیاسی آن بر این سخن خود قائم مانده نتوانستند.

{۵} اعلی ترین ازین نظام ہج ممکن نیست. علاوہ از خود ہا بیگانگان نیز این حقیقت را تسلیم کردہ اند... در سنہ ۱۹۳۷ میلادی گاندی بہ وزراء خود تلقین می کند تا نقش قدم ابوبکر و عمر را تعقیب نمایند. این را سحر

میگویند که بر سر سربایت کرده و گویا که الفضل ما شهدت به الاعداء، مگر بعد از آن مادر فکر تزیین محل با گشتیم و غیاشی با شروع کردیم.

علامه اقبال در نظم مشهور خویش که به زبان ابلیس نواخته است.

(ترجمه از اردو):

من همی دانم که ملت حامل قرآن نماند

بنده مومن را هم سرمایه داری هست دین

من همی بینم که در تاریکی شب پائے شرق

به ید بیضاست پیران حرم را آمستم

{۶} شما امروز آن دنیای رنگه و بوی را که در هر جای می بینید که از خاک آن

"آرزو" نشو و نما می یابد، آن را از نور مصطفوی، آروشن است و با نا اکتون در

تلاش مصطفی صلی الله علیه وسلم مشغول است.

{۷} پاک را بگیرد و نا پاک بجای خود بگذارد، مثل عربی است

{۸} بهتر این است که آن علوم را، مسلمان کنید. (و با شمشیر قرآن اکفران را)

بزنید.

{۹} ثنویت دوتائی اعقیده آنانی که قائل دو خدای هستند.

{۱۰} انتخابات سله ۱۹۹۱ میلادی

{۱۱} بر ما لازم است تا شکر الله جل جلاله را ادا کنیم که مادر کشوریکه

سکونت داریم به سطح آئینی اعلان حاکمیت الله جل جلاله کرده شده

است. در تمام دنیا این فقط یک کشور است که به او این افتخار داده

است. لازم است تا برای آن اشخاص دعا خیر کنیم که آنها درباره منظوری

قرارداد مقاصد، سعی بخرچ داده اند. این "قرارداد مقاصد" در حالات

نیابت مشکل منظور شده بود. جماعت اسلامی در آن حالیکه با این

مطالبه قیام کرده بود در مجلس ملی فقط ارکان مسلم لیگی و هندو

بودند پس در آن زمانیکه قرارداد منظور گردید بعضی از ارکان مسلم لیگی

با گفته بودند. "به سبب منظوری این قرارداد در پیش روی دنیا سربای

ندامت ما خم گشته اند که ما همچو قرارداد رجعت پسندانه را منظور

کرده ایم. ما از دنیای مذهب لائق چهار چشم کردن نه ماندیم." - ع

"که اکبر نام خدا می گیرد در این زمانه"

{۱۲} این افکار امام ابوحنیفه دلیل عظمت آن است. و آن مستحق خطاب سید الطائفه و امام اعظم است.

{۱۳} این اعجاز بلاغت قرآنی است که به معنی پر دو الله جل جلاله و رسول او تکرار لفظ "أَطِيعُوا" است لیکن اطاعت اولی الامر را به جای اینکه بالفظ جداگانه ذکر شود آن را بر اطاعت الله جل جلاله و بر اطاعت رسول او تعالی عطف کرده ظاهر ساخته است. چرا که اطاعت اولی الامر تحت آن در اطاعتی اولی است.

اگر این چنین گفته می شد که: اطاعت کنید از الله جل جلاله و از رسول او و از اولی الامر خویش پس گویا که دو اطاعتی آخری ماتحت اطاعت الله جل جلاله قرار می گرفت.

{۱۴} که بیک صورت آن مثلاً این است که اولی الامر آن حکم خود را در دایره شریعت قرار می دهد مگر هیچ شهروند این حکم را از دایره شریعت خارج قرار می دهد.

{۱۵} من این همه الفاظ را با شعور کامل گفته ام. در حقیقت در این آیه کریمه دو خلا موجود اند. این الفاظ را نوعاً با الله تحت کدام صورت بی ادبی نمی گوئیم. بلکه این دو خلا را الله جل جلاله بر بناء حکمت کامل خود بجا گذاشته اند. قرآن مجید بنا بر مصلحتیای زیاد خود بعضی خلاهای را بجا می گزارد آن حضرت صلی الله علیه وسلم به صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بهمین لحاظ فرموده اند که "ای مسلمانان! درباره آنچنان سخنپا نه پرسید که اگر ظاهر کرده شوند پس به ضرر شما انجام می یابند تا اگر در حین نزول قرآن حکیم شما پیرمید پس آن سخنپا بر آورده می شوند". گویا ممکن است که بهمین طریق شما موجب عائد ساختن چندین پایندی بر خود گردید چنانچه بک صحابی در دوران خطاب نبی صلی الله علیه وسلم دریافت کردند. که حضرت حج در بر سال قرض است. آنحضور خاموش ماندند. ثانیاً دریافت کرد پس حضور

صلی الله علیه وسلم فرمودند که اگر من می گفتم که بلی بر سال پس بر سال فرض می شد - به این لحاظ خواه میخواه سوالات نه کرده باشید -

درین آیه کریمه که دو خلاء موجود اند خلاصه از آن یکی این است که

(۱) که این اولی الامر از کجایه میان می آیند؟ ناامیدماد حضور صلی الله علیه وسلم می باشند؟ مسلمانان به خواسته خود با منتخب می سازند؟ خود بصورت مسلط می شوند؟ کدام خانواده و یا گروه با قوت و یا تنظیم عسکری آن را نامزد می سازد؟ جوابات واضح این همه سوالات در قرآن مجید موجود نیست اگر تعامل دیده شود پس

(الف) حضرت نبی کریم صلی الله علیه وسلم کسی را نامزد نه ساخته بود - فقط بعضی اشارات وجود داشت -

(ب) حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه به اساس مشوره شورای حضرت عمر رضی الله عنه را جانشین خود نامزد ساخت -

(ج) حضرت عمر رضی الله عنه اتفاق عام امت را محسوس کرده کمیته شش اشخاص را نامزد کرد -

(د) حضرت علی کرم الله وجهه را فقط اهل مدینه برای تمام عالم اسلام منتخب کردند چرا که مدینه دار الخلافه و مرکز سیاسی بود -

(ه) بعد از آن از داخل خانواده با حکمران به میان می آمدند و این سلسله جاری گردید -

پس اکنون این صورتهای مختلف شدند بلکه این هم شد که با برآمدن ابراهیم لودهی رابی دخل ساخته و به زور بازوی خود برد هلی تحت نشین گردید - یعنی حکمرانان متغلب نیز آمدند - فقهای ما اطاعت حکمران متغلب را نیز لازمی قرار داده اند - بشرطیکه آنها بمطابق کتاب و سنت حکم روائی کنند و امن و امان را قائم سازند - اگر این صورت عملی تسلیم کرده نه شود پس چرا بغاوت و بر بغاوت کار جائز است برگز نیست - یا آخر محکمه اعلی ما نیز تحت نظریه ضرورت حکمرانی نظام را تسلیم کرد - که محکمه قوت جنگ را یا از تنش نه داشت - همین سبب است که قرآن

حکیم معامله تقرری (اولی الامر) را مفتوح گذاشته است البته یک سخن واضح کرده شده است که اولی الامر باید از شما بوده باشد که صورت صحیح تقرری آن همین است که آن به اساس مشوره مسلمانان باید تعیین گردد. چنانچه این اصول نمونه‌ی داده شده ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ یعنی همه معاملات اجتماعی مسلمانان با مشاورت باهم باید طی شوند.

(۲) در آیه کریمه سوره النساء مندرجه بالا دوم این است که برگاه اولی الامر بر معامله را مطابق سنت فکر کند و بفکر یک شیروند عامه معامله مطابق کتاب و سنت نه باشد پس قضاوت که خواهد کرد؟ ازین معامله چندین صورتها ممکن است.

(الف) شیروند با دلائل خود اظهار رای بکند و اولی الامر رای آن را بپذیرد. مثلاً درباره تحدید مهریه استماع آیه کریمه ﴿وَأَتَيْتُمُ اخْدَافُكُمْ قِفْظًا﴾ که یک زن استدلال کرد حضرت عمر رضی الله عنه از رای خود رجوع کرد.

(ب) شیروند از استدلال اولی الامر مطمئن گردد طوریکه بر خلاف مالعین زکوه از فیصله کردن جهاد حضرت عمر* و دیگر صحابه* از استماع استدلال ابوبکر* مطمئن گردد.

(ج) شیروند عامه باید در سلسله رای خود به علماء کرام ربه اهل شوری رجوع کند و سخن آنها را قبول کند.

(د) علماء و اهل شوری باید از خطائی آن اولی الامر امتنبه کرده و آن را برتر کرای خود مجبور کند.

لیکن از جمله این همه هیچ کدام طریقه ما را هم با ضابطه گفته نمی توانیم البته سستم کشور عدلیه این خللا را بطور با ضابطه برگرفته است. چنانچه اگر امروز در آئین ملکی نوشته کرده می شود که هیچ نوع قانون سازی باید مافای کتاب و سنت نه باشد و پارلمان کشوری که قانونی رد می سازد که آن مطابق رای پارلمان در داخل دائره قرآن و سنت است. لیکن هیچ کدام شیروند عامه برای تسلیم کردن این سخن آماده نیست. اکنون

به شهروند ... ثابت کردن ضروری بوده که تجاوز از قرآن و سنت صورت گرفته است مگر این شهروند کجا خواهد رفت؟ آن بالضرور دروازه محکمه را خواهد زد چرا که محکمه در دور حاضر محافظ آئین قرار داده شده است. در آئین آن حقوق بنیادی شهروند که میبایا کرده می شود حفاظت آن نیز مسئولیت محکمه عالییه است. چنانچه یک شهروند میتواند که برخلاف قوماندان امنیه و یا برخلاف معاون آن شکایت بدهد که آن شخص بر حقوق آئینی من حمله کرده است. طوریکه ما دیدیم در آیه سوره النساء مذکوره بالا این دو خلا موجود اند لیکن این خلا تحت حکمت گزاشته شده است. اکنون این حکمت را نیز بفهمید. اصلا در وقت نزول قرآن عمل ارتقاء نیز جاری بود. در آن زمان مردم حتی فرقی کشور و حکومت را هم نمی شناختند نه بمطابق فن حکمرانی سه گوشه بای ... امقننه انتظامیه و عدلیه تا حال به نوع انسانی منکشف شده بود. لهذا قرآن حکیم آن همه چیز را برای قبول کردن خلا را بجا گذاشت. اگر همه سخنها از اول طی کرده شوند پس شاید باز مانده ساخته نتوانیم.

همین سبب است که به مثل تهذیب کهنه چین که زنان را به خاطر خورد ساختن پالتپائی آنها در کودکی کفشهای آبی می پوشانیدند. شریعت غرائی این طریقه را از خود نساخته تا ارتقاء اجتماعی را معطل ساخته و احکام مفصل درین مورد بدهد و ما را به یک عید مخصوص باند سازد بلکه آن احکامی را به ما عطا فرمود که در هر یکی ازان جلالتش عجیب و وسعت معقول است و آن ارتقاء اجتماعی که در هیچ کدام مرحله آن مانع ثابت نمگیرد.

غرض اینکه اگر یک محکمه در مورد یک قانون یا اقدام این فضاوت را می داد که آن خلاف کتاب و سنت نیست پس آن قانون خواه پسندیده کسی باشد و یا نه باشد بهر حال تسلیم کردن آن لازمی است چرا که در دائره میاحات به پارلمان حق قانون سازی است. چنانچه به اجساد پارلمان این مسئله نهایت ساده بوده مگر بعض تعدد طلبان و روشن فکران غرب

ماب ما آن را خواه می‌خواه یک معما ساخته مانده اند -

{۱۶} مثلاً چند آیات باید تحت ملاحظه قرار بگیرد

(ا) ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ (المائدة: ۴۸) پس فیصله کن تو

در میان آنها بمطابق آن چیز بکه الله جل جلاله نازل کرده است

(ب) ﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ﴾ (المائدة: ۴۲) "و اگر تو

فیصله میکنی پس فیصله کن در میان آنها به انصاف"

(ج) ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (النساء: ۵۸) "و هرگاه

شما فیصله می کنید در بین مردم پس فیصله کنید به عدالت -"

(د) ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾

(النساء: ۱۰۵) "ما نازل کردیم به طرف شما کتاب را به حق تا که تو فیصله

کنی در میان مردم بمطابق آن بصیرت که الله جل جلاله به تو اعطاء

فرموده است -"

(ه) ﴿وَإِنْ جُفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَانْعُزُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾

(النساء: ۳۵) "و اگر به شما اندیشه زیاده شدن اختلاف در بین هر دو زن و

شوهر است پس مقرر کنید یک فیصله کننده از خاندان شوهر و یک از

خاندان زن -"

درین سلسله آیات و احادیث بکثرت وارد گردیده است که به مطابق

آن به محکمه یا مسئولیت واضح جهت قضاوت بابه مطابق کتاب و سنت

حواله کرده شده است -

{۱۷} و حکومت حزب مردم پاکستان (پپلز پارٹی) بخش شریعت محکمه

عظمی را با برادر قضا به کلی خاتمه داد - (اللله وانا الیه راجعون)

{۱۸} منتهی اگر ملت یک مملکت با ملت یک مملکت دیگر مخلوط شده

نمی تواند پس ملت تسلیم کننده مقتدر اعلی ملیت خویش را چرا

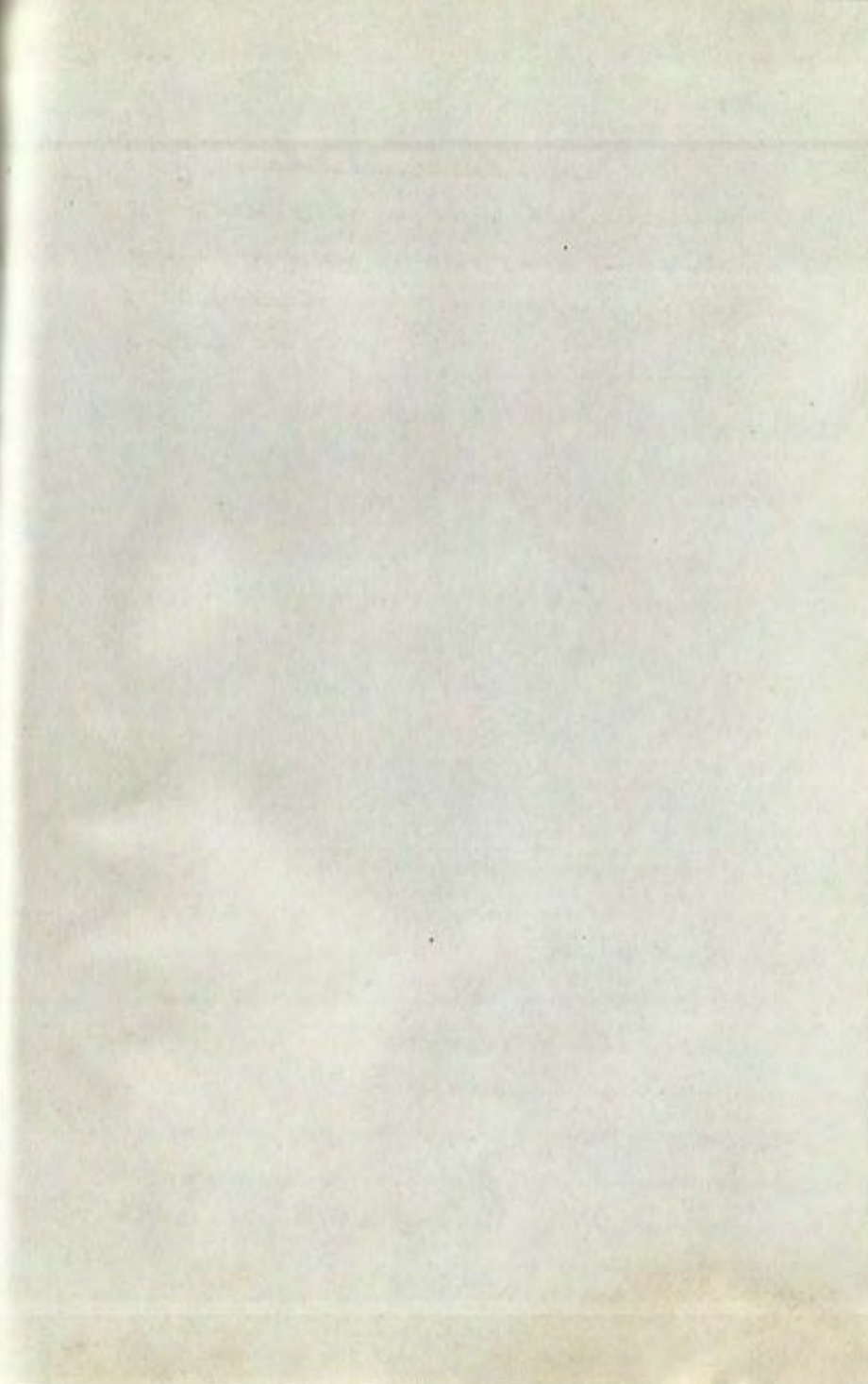
مستقل نگاه نه سازند بلکه بسازند همچنان ملتی که ما سوی الله را

مقتدر اعلی تسلیم می کنند قومیت و ملیت آنها را چرا با خود شامل

کنند بلکه نه کنند -

{۱۹} به خاطر این لفظ ذمی دشنام نیست بلکه یک اعزاز است.

{۲۰} چرا که این تبلیغ برای مقتدر اعلیٰ کشور و بر خلاف آن یک تبلیغ بغاوت خواهد بود که اجازه آن را هیچ کشور داده نمی تواند. چرا همین کم است که برای تسلیم ناکندگان مقتدر اعلیٰ با جمله حقوق حق زیستن در کشور حاصل باشد.



طرح اجتماعی و اقتصادی
نظام خلافت
در زمان حاضر

فهرست عناوینات

متعلقه خطبه سوم

- (۱) اصول راهنمایی مارکسزم و اسلام
- (۲) اصول سرمایه داری و اسلام
- (۳) سرمایه داری را با نظام اسلامی چه نوع مبدل ساخته می توانیم
- (۴) نظام اقتصادی اسلام
- (۵) صورتهای عمل بر اصولهای اسلام
- (۶) شناخت سود
- (۷) مسئله زمین
- (۸) مسلک ائمه فقیه درباره مزارعت
- (۹) نظام جاگیرداری (نظام اربابی)
- (۱۰) دو اقسام زمین
- (۱۱) قمار یا جوا (الائری)
- (۱۲) مفاسد دوران ملوکیت
- (۱۳) اثرات ملوکیت بر فقیه اسلامی
- (۱۴) بیع موجدل و بیع مرابحه
- (۱۵) باقیات سینات دور ملوکیت
- (۱۶) حقیقت زکوه
- (۱۷) نظام اصلی زکوه
- (۱۸) یک امتیاز دیگر نظام زکوه
- (۱۹) نظام اجتماعی اسلام
- (۲۰) مبادی و اصول نظام اجتماعی

قبل از گفتگو بر این موضوع نهایت درجه اهم و واضح کردن چند سخنپائی تمهیدی ضروری میدانم - درین عهد قبل از امروز اگر گاهی بر موضوع اقتصادیات بحث بعمل می آمد پس در ما بین نظام اقتصادی سوسیالیزم و با کمونیزم و در ما بین نظام اقتصادی سرمایه داری غرب یک تقابل در پیش روی ما می آمد چرا که بالفعل در دنیا همین دو نظام موجود بودند - تا حدیکه تعلق اسلام است "آن گرچه در کتب و اذهان موجود است مگر بالفعل در هیچ کدام خطه زمین وجود آن نیست - گویا همان سخنیکه می گویند :

مسلمانی در کتاب ' و مسلمانها در گور

صورت حال درین وقت این است که موت یکی ازین دو نظامپائی اقتصادی دنیا گویا واقع شده است - چنانچه حریف آن درین وقت یعنی نظام سرمایه داری غرب در کیفیت نهایت سرور و مستی است - گفتار آن این است که ناکامی نظام اقتصادی سوسیالیزم و کمونیزم این را ثابت کرده است که نظام ما صحیح است - که به این سبب در غرب برنامه پائی جشن فتح گرفته می شوند - اصولا این سخن را باید عرض کنم که نظام اقتصادی کمونیزم گرچه به یک انتها پسندی غیر فطری رسیده بود لیکن آن اصلا رد عمل منطقی و فطری اقتصاد سرمایه دارانه غرب بود - درین وقت در دنیا دوباره همان نظام سرمایه دارانه پخش گریده است چنانچه اگر در دنیا نظام عادلانه اقتصادی اسلام نافذ نه گردد پس ممکن است که

ردعمل در شکل شدید تر از آن ظاهر گردد- در نظام سرمایه داری
غرب ضرورتاً و یقیناً چیزی فساد وجود داشت که ردعمل آن در
صورت کمیونیزم ظاهر گردید-

اصول راهنمای مارکسزم و اسلام

اسلام چهار اصول راهنمای مارکسیسم کمونیسم را بر سطح
معنوی و اخلاقی در نزد خود برقرار مانده است 'ولی نه سطح قانونی-
اصول اول 'نفی ملکیت انسانی است' هر چیز در ملکیت الله
جلاله است 'نه ملکیت انفرادی هیچ انسان است و نه هم ملکیت
قومی کسی می باشد- در قرآن مجید این کلمات زاید از یک مرتبه
وارد شده اند: ﴿لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾ "فقط برای الله جل جلاله
است ملکیت آن همه چیزهایی که در زمین و آسمانها است" چیزی که با
انسان است آن امالت است- به انسان چیزی که میسر می شود آن
فقط نتیجه محنت انسانی نیست بلکه آن فضل خداوند جل
جلاله است 'فضل آن را می گوید که بدون از کدام استحقاق اعطاء
کرده باشد- در حالیکه اجر و اجرت بر بنیاد استحقاق میسر می
شود- برای بنده مومن برگزاین فکر بجا نیست که چیزی که به او
میسر گردیده است آن همه از نتیجه محنت و تحصیل آن است 'و نه
باید این فکر کند که این چیزها نتیجه ذہانت و صلاحیت آن است-
در سوره جمعه ارشاد است :

﴿فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوْا فِي الْاَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ
اللّٰهِ﴾

یعنی "هرگاه نماز (جمعه) مکمل گردد پس منتشر شوید در
زمین و تلاش فضل الله جل جلاله را بکنید"-

چنانچه از این فضل حق جائز انسان فقط ضروریات آن است. و آن چیزیکه زائد از ضروریات است آن را در حقیقت الله جل جلاله به خاطر آزمائش به ما اعطاء فرموده است. امتحان این است که اموال زائده از ضروریات را بر فقراء و مساکین تقسیم کرده و حق را به حقدار میرسانید و یا بر آن قبضه غاصبانه کرده می نشنید که این مال من است. چنانچه در سوره بقره الله جل جلاله ارشاد می فرماید :

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾

"یعنی (ای رسول الله صلی الله علیه وسلم) این پا از شما می پرسند که چه چیزی را انفاق کنند، بگوئید: چیزیکه از ضرورت زائد است" (انفاق آن را بکنید- یعنی در کار پائی خیر آن را مصرف کنید)

شما بسنجید که ازین بالا تر هم کدام سوسیالزم ممکن است. لیکن این کار رضاکارانه است، و اختیاری. ازین قانون ساخته نمی شود. چنانچه ما می بینیم که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بمطابق آن زندگی را به سر برده اند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام زندگی مبارک خود هیچ چیزی را ذخیره نه کرده اند تا سوالی در مورد زکوه پیدا شود. من هرگاه که این میگویم که حضور صلی الله علیه وسلم در تمام زندگی مبارک خویش هیچ زکوه نه داده اند پس مردم همه بر این سخن برانگیخته می شوند. سوال ادا کردن زکوه در آن وقت پیدامی شود که آنحضرت هیچ چیزی را با خود نگه میداشت و صاحب نصاب میگردد. این را من از-

سوسیالزم معنوی تعبیر می کنم از آن سوسیالزم معنوی که

اکنون ذکر آن شده است علاوه بر آن غیر از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقراء زیاده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیز زندگی به سر برده اند. هم ازان فقراء صحابه کرام حضرت ابوذر غفاری که از جهت شدت زهد آنقدر به طرف انبیا پسندی مائل گردید. چنانچه نظریه آن جناب این بود که نگاه داشتن یک تکه خیلی کوچک از طلاء نیز حرام مطلق است. بعد از این معامله فقط با صحابه کرام نیز محدود نمی باشد بلکه حضرات صوفیای عظام ما نیز بر این سطح معنوی زندگی خود را به سر برده اند. این یک حقیقت است که اسلام بواسطه همان اصحاب کردار پخش و نشر گردیده است. در حالیکه در نزد ما آن شاهانیکه در طول تاریخ آمده اند آنها بجای اینکه دعوت بطرف اسلام بدهند مردم را از دین اسلام متنفر ساخته اند.

اصول بنیادی سرمایه داری و اسلام

بر عکس اصول مندرجه بالا من برای شما آنچنان سه اصول دیگر میخواهم تا عرض کنم که به اساس آن پیروزی غرب بجای خود است که این اصول در اسلام نیز موجود اند.

۱- اصول اول : به سطح قانونی ملکیت شخصی است. تحت این اصل شما از اشیاء قانونا مالک شده می توانید. بر آن چیز که قابل استعمال است مالک آن شده می توانید. همچنان درائعی که محصولات بر آن مرتب میشود ملکیت آن بطور شخصی شده میتواند. چنانچه شما مالک دوکان 'کارخانه' و فصل ها شده میتواند. اصل الاصول نظام سرمایه داری فقط تصور ملکیت شخصی است. نتیجه منطقی این تصور در صورت ترغیب ذاتی

بدست می آید. چنانچه شما زیاد می کوشید، و شبها را بیداری می گزارید، و در جائیداد های خویش ترقی می کنید، پس همه اضافه محصولات آن ملکیت خود شما می باشد. بناء مرگد کمیونزم همین سبب واقع گردید. چرا که این عنصر ترغیب ذاتی مفقود قرار گرفته بود. هر شخص فطرتاً می مسجد که من اضافه کاری چرا بکنم در حالیکه برای من معلوم است... که برای من فقط آن چیزی که ماهانه متعین گردیده است میسر می شود. همین سبب است که در نزد ماضعتبائی که ملی قرار گرفته اند به وضع نهایت فلاکت بار مواجه اند. ظاهراً است که مالکان کارخانه باشب و روز می کوشند برای آنها معلوم است که اگر یک آله پرزه خراب شد و کارخانه آنها پیش از صبح در شب ساخته نه شود کارخانه اش بند می ماند که به این اساس به مقدار کافی نقصان واقع می شود. برعکس این مدیر عمومی کارخانه که فقط یک شخص تنخواه دار می باشد کدام فائده ذاتی آن نیست، آن برای چه کسی مشقت می کند اگر کارخانه خراب می شود و بند می ماند باکی نیست.

۲- اصول دوم : چیز دوم اقتصاد بازاری است، آنکه بر اصول رسد و طلب مبنی است، تحت این اصول اگر رسد اشیاء زیاده باشد و طلب کم باشد پس قیمت های اشیاء به پایان می افتد. و برعکس اگر رسد اشیاء کم باشد و طلب آن زیاده باشد پس قیمت های اشیاء به بالا میرود. با وجود این صورتحال ضرورت هیچ کنترل مصنوعی نیست و اگر شما بطور مصنوعی کنترل آن را بخواهید پس حاصل آن بدون ازبی ایمان ساختن مردم چیزی دیگر نیست.

۳- اصول سوم : اصول سوم اقتصاد سرمایه داری غرب اجاره کنید و آتش زنید می باشد مفهوم آن این است که شما کسی را با خود به حیثیت کارگر مقرر می کنید. و شما چنین برداشت می کنید که آن شخص صلاحیت کارکردگی را دارد و آن بطور احسن این کار را انجام می دهد. و نیز شما این را اندازه می کنید؟ نتیجه محاصل آن چه خواهد بود؟ پس به اساس آن شما معامله تعیین حقوق ما پانه آن را طی می نمائید. این همه عمل اجاره کردن است. لیکن بعد از مرور چند روز شما محسوس چنین می کنید که آن شخص صلاحیت کار را ندارد و یا آن محنت کش نمی باشد پس آن را از کاربر کنار می سازید. این عمل از به آتش کشیدن گشت و شما همان طوریکه مجاز کردن بودید بهمین طور شما مجاز مد نظر ساختن مفادات خویش نیز می باشد.

نظام سرمایه داری را با نظام اسلامی چه نوع مبدل ساخته می توانیم

این هر سه اصول در اسلام نیز موجود اند، مگر طوریکه در ضمن گفتگوی من که بر نظام آینی و سیاسی نظام خلافت بود گفته بودم که در هر آن نظام جمهوری اگر سه اشیاء شامل کرده شوند پس آن به نظام خلافت تبدیل کرده می شود. یعنی حاکمیت الله جل جلاله، بالادستی کامل کتاب و سنت، و تصور ملیت مسلم، بطور کامل همین طور از نظام سرمایه داری غرب سه اشیاء را بیرون سازید پس آن بر نظام اقتصادی اسلامی مبدل میگردد.

۱- چیز اول : که از نظام سرمایه داری غرب باید بیرون ساخته شود آن ربا (سود) است. این گرچه یک چیز است لیکن نهایت سنگین. این ربا که با نظام اقتصاد پیوسته گردیده است نهایت

خطرناک است. ^(۱) مثلاً این مرض سرطان است که همه جسم را احاطه کرده است. پس شما کدام کدام جانی جسم را علمیات خواهید نمود گویا ع

تن همه داغ داغ شد، پنبه کجا کجا نهیم

کاملاً به همین طرح این رباء در رگه و ریشه اقتصاد ماسرایت کرده است که بدون از تکه تکه ساختن آن خارج کردن ممکن نیست آن چنان که نام این عمل یعنی (پارچه پارچه ساختن آن) انقلاب است.

۲- چیز دوم : آن چیز دومیکه که از نظام اقتصاد سرمایه داری بیرون می سازد آن قمار است.

۳- چیز سوم : چیز سوم اینکه رژیم اربابی و دهقان غیر حاضر را بیرون سازید. به ظاهر این سه چیز نهایت خورد به نظر می رسند لیکن واقعیت این است که بدون از تبدیل ساختن کامل بیرون ساختن آنها از این نظام ممکن نیست.

نظام اقتصاد اسلامی

به حواله نظام اقتصاد اسلامی من می خواهم تا چند سخنهای بنیادی را عرض کنم.

- ۱- سخن اول این است که اسلام گرچه این را می خواهد که سرمایه گذاری باید باشد مگر روادار این نیست که سرمایه داری بقا داشته باشد. اقتصاد غرب مبنی بر سرمایه گذاری می باشد. لیکن هرگاه درین مورد معامله سود شامل می شود پس درین صورت سرمایه گذاری به سرمایه داری تبدیل می گردد. سرمایه گذاری این است که ببانید کار بکنید. سرمایه را بکار اندازید و

تجارت کنید- لیکن برای شما اجازه سرمایه داری نیست- سرمایه داری این است که سرمایه صرف ذریعه نفع اندوزی ساخته شود- محنت کرده نه شود و شرکت در نقصان نیز نه باشد- که نتیجه آن در صورت ارتکاز سروت بیرون می آید که درین مورد قرآن حکیم فرموده اند :

﴿ كُنْ لَا يَكُونُ ذُوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ﴾

یعنی "مناسب نیست که سرمایه صرف در میان اصحاب دولت گردش کرده رود"-

چراکه به این طرح تقسیم طبقاتی به میان می آید و به اصطلاح قرآن مجید دو طبقه (مترفین و محرومین) به وجود می آیند- طبقه مترفین چنین به میان می آید که در هر نظریه اقتصادی سه امور شامل می شوند-

(۱) سرمایه (ب) محنت (ج) موقع (چانس) چراکه همان سرمایه گزاری و همان محنت و مشقت در بعض اوقات و مواقع نتایج مثبت و مثمر به بار می آورد و در بعض اوقات نتایج مثبت و مثمر نمی باشند- این را موقع و یا (چانس) می گویند- اسلام اصلاً انسان را به طرف محنت و مشقت متوجه می سازد- گویا که برای محنت تحفظ حاصل است در حالیکه سرمایه را فقط به حیثیت سرمایه ذریعه درآمد اگر ساخته شود پس در نظر اسلام این خطا است- همین طرح چانس اگر محض به حیثیت چانس ذریعه مفاد درآمد ساخته شود پس این حرام- در حالیکه سرمایه به حیثیت سرمایه عامل درآمد جور می شود پس بدترین شکل آن سود است- ازین واضح تر سود چه شده می تواند- که محض از راه سرمایه مواقع مقرر و معین بدست آورده شوند که با نقصان هیچ تعلق نه داشته

باشد. از نظر قرآن و اسلام ازین بالاتر حرام چیزی دیگری نمی باشد. همین طور "قمار" است. این چیست؟ محض بربنائی چانس منافع حاصل کردن که درین مورد هیچ نوع مشقت و محنت را داخل نمی باشد از نظر اسلام این حرام است. این بر دو صورتها را اسلام برای این حرام قرار داده است که همه توجه باید به طرف مشقت و محنت بوده باشد. گرچه ظاهر است که به محض محنت و مشقت چیزی مرتب نمی شود بلکه بمعیه مشقت به یک اندازه سرمایه نیز ضرورت می افتد و همچنان یک اندازه چانس را نیز داخل بوده می باشد. لیکن به محض چانس فائده بدست آوردن معامله لاتری است و محض بر بنیاد سرمایه فائده بلا خطر بدست آوردن آن قمار است و لاتری نیز از همین قبیل است.

صورت های عمل بر اصول های اسلام

اکنون ما آن سخنپائی اصولی را بر زندگی عملی منطبق می سازیم. سرمایه از خود شماست و معهه شما محنت و مشقت نیز از خود شماست پس درین صورت این معامله کاملاً جائز است. اگر بمهره کسی سرمایه کم باشد پس او بر سرمبندی نهاده کار بکند پهلوی سرک بر چادر خود کار را آغاز می کند. اگر چیزی زیاده شد پس آن موترک چوبی به خود می سازد و اگر گنجایش بوجود آمد یک مغازه موقت می سازد یعنی درجه بدرجه پیش رفت می کند. درین ضمن قرآن حکیم صرف یک قدغن را بمیان گذاشته فرموده اند :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَاْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ

تَكُونُ بَجَارَةٍ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ﴿ (النساء : ۲۹)

یعنی معاملات اگر باشند با رضامندی جانبین باید بوده باشند. اگر شما به اساس مجبوری کسی فائده بدست آورید و یا به فریب و خدعه مال کسی حاصل نمودید پس شما در آن صورت مرتکب جرم قانونی و اخلاقی شناخته می شوید.

همچنان اگر چند اشخاص یکجا شده و سرمایه خویش را جمع سازند. و یا هم محنت و مشقت می کنند آن را شراکت می نامند. این صورت نیز کاملاً جائز است؛ بلکه مطلوب و یک معامله پسندیده می باشد. درین مورد نیز یک شرط عائد کرده شده است و آن این است که تصور مسئولیت محدود وجود نداشته باشد چرا که این تصور نیز حرام است. در دنیا همه بر بنیاد همین شرکت های محدود به وجود می آیند و معامله چنین می شود که مثلاً شما سرمایه خویش را بیرون کردید و سرمایه خویش ساختید و بعداً شرکت را مفلس قرار دادید. اکنون آن کسی باید گریه کند که برای آن ادا نمودن اشیاء بدهمه شما قرار گرفته بود. آن شخص قرض خود را از ملک ذاتی شما وصول کرده نمی تواند. در نظام شراکت مسئولیت کامل متحمل شدن لازمی است. در نزد ما معامله همه ضائع هم چنین است. اکثراً چنین می شود که اندکی از سرمایه ذاتی خویش صرف کرده می شود و بعداً به نام صنعت به مقدار وافر قرض از بانک بدست آورده می شود. از همین قرض سرمایه خود را بیرون می سازند. و بعداً بمقدار زیاد به یغما بدست آورده طریقه مدارات را از خود می سازند. به این طرح همه خساره بر بانک وارد می گردد. اکنون سخن قابل فهم این است که این بانک ملکیت کدام کسی است ظاهراً است که در بانک سروت عوام

الناس جمع گردیده است. این همه فریب کاری نظام سرمایه دارانه هست آنکه در دنیا ایجاد گردیده است. برعکس این تصور شراکت این است که در معاملات تجارתי شما کسی شریک می شود. اکنون اگر کدام مشکلات درین مورد به میان واقع می شود پس قبول نمودن آن ذمه شما است. گویا ادا نمودن تاوان آن بر شما لازم است.

شکل سویم این است که سرمایه از کسی دیگر است و کارکن کسی دیگر بوده باشد. شریعت این شکل را نیز جائز قرار داده است. که این شکل را مضاربت می نامند. بر این صورت این اعتراض ممکن است که درین جائیز سرمایه دار محض از سرمایه خود فائده حاصل می نماید. ظاهر است که صورت عملی آن همین است که سرمایه از من است و مشقت را شما می کنید. گویا که فائده بدون از هیچ مشقت بلکه محض بر بنیاد سرمایه برای من حاصل می شود! لیکن درین جائیز ما می بینیم که تحفظ اصلا برای محنت و مشقت حاصل است نه برای سرمایه. اگر نقصان واقع می شود پس آن را کسی برداشت می کند که سرمایه بکار انداخته است. به این اساس تصور ریشه پای ذنیت سرمایه داری قطع می شوند. همین سبب است که هیچ سرمایه دار برای ادا نمودن این کار آماده نمی شود. بهر حال در صورت مضاربت اگر فائده بدست می آید محنت کننده و سرمایه دار پردرین فائده شریک اند. لیکن از این صورت به پیش رفته اگر کسی محض بر بنیاد سرمایه خود بدون از کدام نقصان فائده معین را حاصل می کند آن چنان به شدت حرام قرار داده شده است که در شریعت از آن زیاده شدت در دیگر محرمات نیست. حتی که در سلسله

از تکاب همچو حرام ارشاد باری تعالی است :

﴿فَاذْنُوبُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

"پس بر همچو رویه بفهمید که از جانب او تعالی و رسول آن

اعلان جنگ است"

شما حیران می شوید که بر کدام گناه دیگری اعلان جنگ کرده نه شد!! اگر اعلان جنگ شده است پس آن بر سود شده است - مگر متاسفانه که ما این سود را یک چیز سبک گمان برده ایم -

شناعت سود

حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شناعت سود را بتوسط یک تمثیل واضح فرموده اند - این انداز و طریقه تفهیم خود در قرآن حکیم نیز موجود است - چنانچه در سوره حجرات شناعت غیبت را به تمثیل خوردن گوشت برادر مرده واضح کرده اند - همچنان درباره سود نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود اند: ((الزَّيْبُ سَبْعُونَ حُوبًا)) سود مساوی آن هفتاد گناہان است که ادانی ترین ازان : ((أَيُّهَا الَّذِي يَنْكِحُ الرَّجُلُ أُمَّهُ)) که یک شخص با مادر خود مرتکب عمل زنا گردد -

اکنون در روشنی این حدیث مبارک حساب شدت و تناسب این گناه اندازه کرده می شود - (العیاذ باللہ) از جمله هفتاد گناہان ادنی ترین گناه ارتکاب بدکاری با مادر خود است - استغفر الله -

مسئله زمین

اکنون من ازین به پیش به طرف "مسئله حساسی" می آیم که آن مسئله زمین است - من در ابتداء عرض کرده بودم که آن سه

اشیاء بهیوده و مفسده اگر از پر نوع نظام اقتصادی خارج ساخته شوند آن نظام را اسلامی قرار داده میتوانیم که از آن جمله نظام جاگیرداری (رژیم اربابی و ملکیت غیر حاضر زمین) نیز است. درین مورد شما چنان فکر کنید که زمین از شما است و شما حتی المقدور در کشت زمین خود محنت و مشقت می کنید و زیاده حاصلات را بدست می آورید "چشم ما روشن و دل ما شاد" - لیکن اصل مسئله در آن وقت به میان می آید که زمین از کسی دیگر بوده باشد و محنت و مشقت کسی دیگر می کند. و یک صورت دیگر این شده می تواند. که زمین را نیز با خود جمع می سازد و مشقت هم می کند ' چنانچه در شراکت بوده می باشد. همچنان شما کشاورزی با همی کرده میتوانید گویا که شما وسائل و مشقت را جمع نمودید. لیکن این همه معاملات به طور رضا کارانه و بارضا آزاد فریقین باید صورت گیرد. درین مورد هیچ نوع دخل جبر نه باید بوده باشد.

یک صورت سویم زراعت زمین این هم است مثلا زمین از من است لیکن کشت آن را کسی دیگر می کند. درین ضمن سخیکه ما میخواهم عرض کنم ' برای فهمیدن آن ذهن نشین ساختن یک اصول قبل از ضروری است چرا که تا وقتی که منطق حکم فیمیده نه شود تا آن وقت سخن بطور مکمل در گرفت نمی آید اصل سخن این است که در سلسله زمین اصول مضاربت مراعت شده نمی تواند چرا که برای صاحب مضاربت جواز استفاده از منافع به این اساس بود که در صورت نقصان همه برداشت آن بر سرمایه دار وارد می شود. لیکن درین جا سرمایه زمین است که این زمین به حال خود باقی است کمی و بیشی نمی پذیرد ' در حالیکه سرمایه همه و

یا بعض از آن از بین رفته و مفقود شده می تواند. مگر در صورت زمین صرف به مشقت کارکن خطر متوجه شده می تواند. لهذا معامله مضاربت در زمین متصور نیست. اگر سرمایه دار مالک زمین در نقصان همه شریک شده میتواند پس بمثل مضاربت مزارعت نیز جائز میشود.

مسئله انمه فقہ در باره مزارعت

مزارعت در نزد امام ابوحنیفه و امام مالک مطلقاً حرام است. بعد از آن چرا و به چه خاطر مزارعت جائز قرار داده شده است میخواهم تادریں مورد وضاحت عرض کنم. در فقه حنفی فتوی حلت این معامله را صاحبین (قاضی ابو یوسف و امام محمد رحمهم الله) داده اند لیکن دو آئمه عالی مرتبت مادر حرمت علی الاطلاق این قائل اند. مرتبت عالی این دو آئمه کرام به این حواله نیز است که حضرت امام ابوحنیفه از سرکردگان اهل الرائی تسلیم کرده شده است در حالیکه امام مالک از سرکردگان اهل حدیث می باشند. گویا که آئمه بالاترین مقام این دو مکاتب فکر معامله مزارعت را حرام مطلق قرار داده اند. و سبب حرمت آن را قبلاً من بیان کرده ام که معامله مزارعت بر معامله مضاربت قیاس کرده نمی شود. بهمین سبب من با جزم کامل می گویم که مزارعت حرام است. جائز نیست. امام محمد و امام ابو یوسف رحمهم الله با عائد ساختن چند شرائط درین معامله فتوی جواز را صادر نمود اند. متأسفانه که در کشور ما در نظام مزارعت تکمیل آن شرائط نیز نظر انداز کرده میشود. چندین مدت قبل با یک عالم مشهور کلاچی برادر کلان قاضی عبد اللطیف مولانا

قاضی عبدالکریم، در رابطه با این موضوع خط و کتابت شده بود. گفتگوی آنها این بود که مزارعت مروجه را کیست که حلال می گوید؟ قاضی ابویوسف نیز آن را جائز نمی گویند بلکه برای جواز آن نهایت شرائط استواریه میان می گزارند. این معامله از مالک غیر حاضر زمین است. شما زمین خود را خود بخود کشت کنید. و اگر معامله را برعکس این می کنید پس شما معامله سودی را انجام می دهید.

نظام جاگیرداری (نظام اربابی)

اکنون ما به طرف رژیم اربابی برمیگردیم. در نزد ما منصبی که از رژیم اربابی می باشد آن را باشمشیر فاروقی میتوان خاتمه داد آنکه علامه اقبال فرموده اند:

خوشتتر آن باشد مسلمانش کی

کشته شمشیر قرآنش کنی

بر خلاف رژیم اربابی از حضرت عمر فاروق رضی الله عنه این بسیار کلان اجتهاد بود آنکه شکل اجماع را به خود اختیار کرد. در فهمیدن و فهماندن این مسائل اقتصادی به طریقه خوبی نهایت ضرورت است. تنظیم بانی سیاسی و مذهبی ما گرچه شعار بانی بلند کردند لیکن همچو مسائل را اقلات تحت بحث هم قرار نداده اند. همین سبب است که تصور نفاذ اسلام در تصور و ذهن عوام الناس فقط همین است که دست با قطع می شوند و شلاق بازده می شوند!! ظاهراً است که آنها از اسلام فرار خواهند کرد که بدون از فرار دیگر چاره ندارند. برکات نظام اسلام اقلات مورد بحث قرار نه داده اند. حتی که در نزد ما دو تنظیمهای مذهبی و سیاسی در منشور

انتخابی خویش مسئله "تجدید ملکیت زمین" را تحت بحث قرار دادند. یعنی چنین اظهار داشتند که زیاده از یک شرح مخصوص با هیچ کسی زمین را نمی گزارند. فرض این شرح ۲۵ هیکتار است. پس اکنون مثلاً ملکیت یک شخص ۵۰۰ هیکتار است. شما بر اساسی کدام ۴۷۵ هیکتار زمین آن را مسترد میسازید؟ در حالیکه محکمه شرعی اداگاه عالی اکشور شما از طریق خود قضاوت مفصل صادر کرده اند که شما از ملکیت هیچ کسی هیچ چیزی را جبراً اخذ کرده نمی توانید. اگر بنا بر ضرورت ملی و یا تحت کدام تقاضای آن گرفتن چیزی ناگزیر قرار گیرد پس به مالک آن بالضرور معاوضه ادا کرده شود. گویا که بدون از هیچ دلیل شرعی به مقدار یک انیچ زمین کسی را هم گرفته نمی توانید.

بحمد الله که به همراه ما دلیل موجود است. و از عرصه کافی برین موضوع بحث را آغاز کرده ایم و این بحث تا یک حلقه وسیع انتشار یافته است. ظاهراً است که در نتیجه قیل و قال 'بحث و نزاع یک مسئله تصفیه شده به میان مطرح میگردد. طوریکه من اکنون عرض کرده بودم که رژیم اربابی را باید شمشیر فاروقی از بین برد. حضرت عمر فاروق^۱ اجتهادی را که برخلاف رژیم اربابی کرده بودند تفصیل آن این است. هرگاه که عراق 'شام' مصر و ایران فتح شدند تعداد مجاهدین در آن وقت چند هزار نفر بود تعداد افواج مسلمانها هنوز به صد یا هزار نه رسیده بود. مجاهدین گفتند که این تمام زمین ها و مناطق را ما فتح کرده ایم 'این همه مال غنیمت است. ازین جمله فقط ۵/۱ حصه از بیت المال باقی چهار حصه آن حق آن مجاهدین است که در جنگ اشتراک کرده اند. لهذا این همه

زمین با و کاشت کاران آن باید بر مجاهدین تقسیم کرده شود.
 کاشتکاران غلام ما و زمین باید ملک ما قرار داده شود. در ابتداء
 این مطالبه را حضرت بلال* و چند همراهان آن نمودند. بعد این
 مطالبه قوت گرفت از جمله عشره مبشره حضرت زبیر بن عوام*
 حضرت عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما نیز با این مطالبه
 قیام کردند. درین موقع بصیرت اجتهادی حضرت عمر رضی الله
 عنه رای عام مجاهدین را ناپسندیده قرار داد. و مقام حضرت عمر*
 آن است که در آن باره ارشاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم است:
 ((الحق یطق علی لسان عمر))

یعنی "حق از زبان حضرت عمر* گویا می شود".
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مزید بر آن فرموده اند:
 ((لو کان بعدی نبیا لکان عمر))

یعنی "بعد از من اگر کوئی نبی می بود پس آن عمر* می بود".
 چنانچه درین مسئله نازک بصیرت عمر* را همه مشاهده کردند.
 واقعه این است که اگر مطالبه مجاهدین آن عصر قبول می
 گردید پس در همه عالم اسلام بدترین نظام رژیم اربابی قائم می
 شد. مگر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در پذیرفتن این
 مطالبه به سختی مخالفت ورزیدند. اجتهاد آن مبنی بر قرآن بود.
 که به این اساس الدازه وسعت و عمق مطالعه قرآن آن رضی الله عنه
 را تخمین کرده میتوانیم.

در قرآن حکیم حکم "اموال فنی" در سوره الحشر بیان کرده
 شده است آن که بطور کلی در بیت المال تسلیم کرده می شود و
 در بین مجاهدین تقسیم کرده نمی شود. امیر المومنین حضرت
 عمر* فاروق رضی الله عنه فرمودند که این مناطق مفتوحه مال

غنیمت نمی باشد بلکه این همه اموال فنی اند. اطلاق مال غنیمت صرف بر آن اموال می شود که فقط در آن میدان جنگ بدست آورده شوند. در آن اموال آلات جنگی مثلاً شمشیر، نیزه و سپر ها و غیره آلات جنگ و یا دشمن برای خورد و نوش خود گوسفند، و بزها و گاوان به همراه خود می آوردند. همچنان جانوران سواری و باربری مثلاً اسب، فاطر، شتر و غیره درین شامل اند. در حالیکه زمین و غیره "فنی" اند آنکه همه ملکیت بیت المال قرار داده می شود. این ملکیت انفرادی کسی شده نمی تواند.

تائید این رای حضرت عمر رضی الله عنه را از جمله اکابر صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین حضرت علی کرم الله وجهه، حضرت عثمان رضی الله عنه، حضرت طلحه، حضرت عبد الله بن عمر، رضوان الله علیهم اجمعین نیز می فرمودند. لیکن با وجود این همه آراء صحابه جلیل القدر بر این معامله نهایت رد و قبح به میان آمد. چرا که این چندان سخن عادی نه بود. حضرت عمر فاروق* در حق رای خود بمثل کوه سنگ صخر قیام فرمودند. بالاخره برای حل این مسئله اهم حضرت عمر* یک کمیسیون ازضی را مقرر فرمودند که درین کمیسیون هیچ شخص مهاجر را شامل نه ساختند چرا که از جهت عدم فنی بودن مهاجرین در فن زراعت در معاملات زراعت بی خبر بودند. این حضرات از مکّه معظمه مهاجر شده آمده بودند که در آن وادی غیر ذی زرع صرف تجارت و کارهای مشقت درین سلسله ذریعه معاش آنها بود. در کمیسیون پنج انصاری از قبیله خزرج و پنج انصاری از قبیله اوس شامل کرده شدند. که این کمیسیون همه با رای حضرت عمر* اتفاق کردند و بر آن اجماع صورت گرفت. در قانون

اسلامی از نظر همین اجتهاد بطور مستقل دو قسم زمین تا قیام قیامت به وجود آمده است.

دو اقسام زمین

یک قسم از آن دو قسم آن است که مالک آن زمین بدون از جنگ و جدال ایمان آورده باشد. پس همچو زمین در ملکیت آن شخص محسوب می شود و از حاصلات آن عشر وصول کرده می شود همچو زمین را زمین عشری می گویند. مثال نمایان همچو زمین زمینهای مدینه المنوره هست. چرا که مدینه منوره رانبی اکرم صلی الله علیه وسلم فتح نه کرده بودند. بلکه اهل مدینه آنحضرت (ص) را به تشریف آوری او به مدینه منوره دعوت داده بودند عشریه دو طرح بوده می باشد. آن زمینیکه به توسط باران و یا با ذرائع قدرتی سیراب می شود پس از حاصلات آن زمین عشر کامل یعنی ده درصد حاصلات وصول کرده می شود. لیکن آن زمینیکه از طریق ذرائع مصنوعی سیراب می شود یعنی کاشتکار درین مورد اخراجات برداشت می نماید مثلاً آبپاشی می دهد 'تیل مصرف می شود' و یا برق مصرف می شود پس در همچو زمین نصف عشر یعنی پنج فیصد وصول کرده می شود.

و قسم دوم از آن دو قسم آن زمین است که آن را زمین خراجی می نامند 'و آن زمینی است که به قوت شمشیر فتح بدست آورده شده باشد. همچو زمین با ملکیت اجتماعی همه مسلمانها بوده می باشد گویا که این ملکیت کشور اسلامی می باشد. درین زمین از هیچ کسی و به اندازه یک انج هم رقبه ملکیتی کسی نمی باشد آنانی که قبلاً بر این زمین با قابض بودند خواه آنها مسیحی باشد'

مجوسی باشند، قبطی و یا یهودی باشند آنها صرف بحیثیت یک کاشتکار بوده و ذمه ادا نمودن خراج آن زمین به خود بیت المال بدوش آنها می باشد. تفصیل و مقدار خراج را خود حکومت اسلامی حسب اجتهاد خویش مقرر و تعیین می کند. بیت المال مسلمانها از نظام خلافت از همه کلانتر یک وسیله مالیات است.

در روشنی اجتهاد مذکوره حضرت عمر رضی الله عنه برای مسلمانان پاکستان مسئله حل مشکل زمین بائی شان باقی نه مانده است. ما این مسئله را مطابق شریعت میتوالیم حل کنیم. از نظر شریعت اسلامی زمین بائی پاکستانی به مقدار یک اینچ زمین هم در ملکیت هیچ کسی نیست. چرا که مناطق پاکستان به قوت شمشیر فتح کرده شده بودند. اکنون به اساس دلیل دیگر نمی توان تا ملکیت کسی ثابت کرده شود. این زمین خراجی است ملکیت هیچ کسی نمی باشد. این است شمشیر فاروقی که آن را بدست گرفته و بندوبست اراضی و حل این مشکل را ممکن میسازد. وریشه بائی رژیم اربابی را بریده و از بین برده میتواند. آنانی که برخلاف این اصول تا حال بر این زمین پادعوی ملکیت کرده و از آن استفاده کرده اند برای آنها به قسمی آزادی دادن مناسب است طوریکه خود آن ذات بی چون جل جلاله به آن قرض دهندگان با سود رعایت اعطاء فرموده بودند. یعنی آن سودیکه قبل ازین گرفته شده است آن معاف کرده می شود. مگر برای آینده گرفتن سود قطعا حرام است دریاچه حاصلات زمین هانیز همچو گفته می شود که در ماضی هر چه صورت گرفته است 'آن گزشت' مگر اکنون در مستقبل حیثیت همه قابضین زمینها فقط

حیثیت کاشتکار می باشد و به همین حیثیت آنها از این زمینها استفاده کرده میتوانند و پس -

بعد از بند و بست جدید اراضی آنها نیکه قبلاً زمین باراکشت می نمودند آنها بعد از این زمین باراکشت کرده میروند آخر آنها نیز مسلمان اند و افراد این می باشند - درین ضمن این فیصله کرده می شود - واحد ربائی صحیح و لائق گزاره به طرح خوبی جامعه بر چند هکتار ربائی زمین باید مشتمل بوده باشد آنکه به اعتبار حاصلات و به اعتبار انتظامی خوبتر باشد آن واحدی باید به همه داده شود - اکنون در مابین کاشتکار و بیت المال نه اربابی می باشد و نه کسی دبقان بلکه خراج براه راست به بیت المال تسلیم کرده می شود که به این اساس کاشتکاران از مشکلات گوناگون بی هوده و مالیات ربائی می یابند - در وقت حاضر در مملکت ما علمای گرام به حواله حیثیت شرعی زمین با بحث شروع کرده اند - این یک علامت خوبی است - ما نیز این را میخواهیم که درین معامله بحث و سיעی باید صورت گیرد تا اصل حقیقت تصفیه شده به میان مطرح گردد - مولانا مفتی محمد شفیع رحمته الله علیه نیز بر این موضوع یک کتابی را نوشته کرده اند و آنها زمینهای پاکستانی را عشری قرار داده اند - دلایل آنها بجائی خرد لیکن بحث و مباحثه آزادانه درین مورد بهر حال ضرورت است - من درین بحث میخواهم تا حواله یک عالم ممتاز و برگزیده هند که در قرن گذشته بوده قاضی ثناء الله پانی پتی را بدهم - قاضی صاحب محتاج تعارف نمی باشد - مصنف تفسیر مظہری و شاگرد حضرت شهید مرزا مظہر جان جاناں رحمته الله علیه و خلیفه مجاز بودند - آنها در مسائل

بنیادی فقه، یک رساله بنام "مالا بُدینه" نوشته بود، وی در همین رساله خود می نویسد که :

"تمام زمین های هندوستان چونکه خراجی است به همین علت من از نوشتن مسایل عشری صرف نظر میکنم"

این رساله فقهی مذکور تا هنوز در تمام مدارس دینی ما تدریس میشود. نسبت به اراضی پاکستان گفتگوی علمی به سطح اعلیٰ ضروری میدانم، بلکه راجع به حیثیت شرعی این اراضی فیصله به کار است. من در شوری ضیاء الحق مرحوم این را پیشنهاد کرده بودم که شمایک کمیسون اراضی بسازید. و در این کمیسون نه تنها علماء حید پاکستان شامل بسازید بلکه خدمات ماهرین اراضی و زراعت را نیز حاصل نمائید. و علماء را شامل سازید که بصیرت اجتهادی را دوا باشند آنانی که اهداف قرآن و سنت را پیش نظر گرفته بتوانند بعداً این کمیسون را صلاحیت و مواقع فعالیت آزاد را فراهم آورید تا آنها بتوانند حیثیت شرعی اراضی این جارامتعین سازند.

درین قسمت شخصا خودم این پیشنهاد را دارم که درین موضوع مسئولیت اصلی بالای همان احزاب مذهبی و سیاسی گزاشته شود که در منشور و مرامنامه های خویش دعوه کرده اند که آنها برای ملکیت زمین یک حدی رامتعین می سازند در حالیکه درین قسمت یعنی در تحدید زمینها هیچ دلیلی با آنها وجود ندارد.

قمار (یا) جوا (لاٹری)

اکنون من به طرف یکی از آن سه سخنپا بر میگردم که به از بین

بردن آن هریکی نظام اقتصادی به نظام اقتصادی دور خلافت
مبدل شده میتواند و آن عبارت از بین بردن قمار است. (۲۱)
و همچنان جوالاثری)

مفاسد دوران ملوکیت

من این سخن را پیش بیان کرده بودم که در آغاز دور ملوکیت هم
تاریخ اسلامی با حوادث بیشتری دوچار گردیده بود. مثلاً واقعه
کربلا، حادثه حره، و شهادت عبدالله بن زبیر، باز شهادت صدیقا
نفر تابعین توسط حجاج بن یوسف، علاوه ازین واقعه شهادت
حضرت محمد بن قاسم، این همه حوادث خرابیها بر جائی خود
لیکن به نرد من اصل خرابی دوران ملوکیت خرابی پای مالیاتی
است. که ابتدای آن از آغاز دوران ملوکیت بنوامیه بود. ملوکیت
ریشه پای خود زادر دوران خلافت بنو عباس مستحکم کرده بود.
در ابتدای هیچ فتنه شرکی وجود داشت و نه هیچ عقاید باطله
بسوی اسلام رخ داده بود، نه معتزله بمیان آمده بودند، و نه طوفان
بدعات برپا شده بود.

از یک طرف مفاسد فقط بر سطح سیاسی و آئینی بمیان آمده
بود که خلافت نه مانده بود بلکه اثری شده بود از بین رفته و جای
را صورت موروثی گرفته بود لیکن از طرف دیگر خرابی نهایت
کلان در مورد امور مالیاتی به میان آمده بود. درین ضمن یک سخن
قابل تذکر است که رژیم اربابی برای ملوکیت حیثیت پای را دارد.
گویا که همه اربابان پائی پای ملوکیت بوده می باشند. لهذا
نخستین عمل کرد دور ملوکیت این بود که رقبه پای کلان کلان
اراضی را علیه مردم توزیع کرده و نواخته می شدند همین علت بود

که از نخست و آخری صاحب اختیار ما، مجدد حضرت عمر بن عبدالعزیز، کارنامه تجدیدی^(۳) دومین آن این بود که تا به این وقت - هر قدر زمین که توزیع شده بود تمام دستاویزات آن را برای خود طلب نموده و پاره پاره کرده و پیش روی خود انبار ساختند.

اثرات ملوکیت بر فقه اسلامی

علامه اقبال که لقب نقاش پاکستان نیز برایش داده شده است آنها در یک جلسه مسلم لیگ اله آباد ۱۹۳۰ م قبل از آنکه نام پاکستان را یاد کند اولاً تصور آن را پیش کرده بود. در همین خطبه اله آباد آنها یک سخن مهم دیگری را نیز گفته بودند -

"اگر ما یان در قیام یک ریاست اسلامی کامیاب شدیم برای

ما این فرصت بدست می آید که تعلیمات اصلی اسلام که

دوران ملوکیت و امپیریالیزم عرب زیر پرده قرار داده شده بود

بصورت درست و صحیح به اهل دنیا تقدیم کنیم."

این بود راجع به پاکستان تصور علامه اقبال که تا امروز بسوی آن متوجه نشده ایم. ازین القاط علامه اقبال معلوم میشود که او چگونه بسوی اثرات ملوکیت غرب علیه اسلام نگاه میکرد و چگونه آن را ارزیابی میکرد. حقیقت این است که این ملوکیت بر فقه اسلامی مانع اثر اندازی کرده است. چنانچه ما می بینیم که امام ابوحنیفه تمام تکالیف و مصائب زندان را قبول کرد مگر از پذیرفتن عهده قاضی القضاة صرف نظر کرد. در حالیکه شاگرد وی ابویوسف^۴ این عهده را بهر حال قبول نمودند. من علیه نیت و شخصیت قاضی امام ابی یوسف حمله آور نمی شوم، مگر او بخاطر مصلحت خود و مصلحت امت و باطبق مقتضای شرائط و

حالات منصب قضا را به عهده گرفته بود. به همین ترتیب البته در بین طرز عمل امام ابوحنیفه و ابویوسف فرق به میان واقع گردید. حالانکه امام ابویوسف قاضی القضاة کشور است لکن آن خرابی و فساد یکه بمیان آمده آن را چگونه باید دفع کرد؟ چنانچه تحت "نظریه ضرورت" قاضی ابویوسف و امام محمد رحمهما الله بنا بر ایجاد بر بعض از شرائط ضیق فتوی جواز مزارعت را صادر فرمودند. از آن شرائط یکی این بود که مالک زمین دانه و تخم را نیز مهیا سازد و علاوه ازین فلان و فلان چیزی نیز بر عهده مالک زمین میباشد بخاطر اینکه اگر حاصلات تلف میشود که صاحب زمین در آن نقصان نیز مطرح باشد تا که تمام تاوان و جبران آن علیه کاشتکار نباشد این "نظریه ضرورت" امروز هم موثر است. چنانچه وقتی که (حکومت نظامی می آید) عدالت عظمی در گاه عالی ما این را تحت همین نظریه قبول می نماید چرا که درین صورت مقابله محاکم عدالتی با فوج غیر ممکن است.

درین صورت محاکم عدالتی شرائط بیشتری را واضع کرده میتوانند. بطور مثال اینکه انتخابات در نود روز باید صورت گیرد این یک سخن جداگانه است که این نود روز رفته رفته بریاز سال احاطه کند. این در حقیقت همان چیز است که من در ابتدا بیان کرده بودم که فقهاء ما را طاعت شخص متغلب را نیز ضروری قرار داده اند چرا که انارشی بهر حال قابل قبول نیست در دوران بنی امیه و بنو عباس همین صورتحال پیدا شده بود. زیرا که تمام مساعی جهت جلوگیری راه ملوکیت ناکام شده بودند چنانچه بدون از اطاعت آن ملوک چاره دیگری وجود نداشت. درین مورد

حدیث نبی کریم (ﷺ) نیز وجود دارد. گرچه بعضی حضرات این حدیث را یک تاویل دیگری کرده اند. و آن حدیث این است که :

"یک بار پیامبر اکرم (ﷺ) رافع بن خدیج را دید که در یک زمین زراعتی کار میکرد پیامبر اکرم (ﷺ) حیران ماند که رافع بن خدیج یک مهاجر هستند، آنحضرت (ﷺ) از وی پرسیدند که : "این فصل زراعتی از کیست؟ رافع جواب داد که این زمین از فلان انصاری است من در این زمین مشقت میکشم حاصلات آن را در بین تقسیم می نمائیم. آنحضرت (ﷺ) فرمود : "فَقَدْ أُرِيتُمَا" شما هر دوی تان مرتکب سود شده اید، و مزید فرمود : "رَدَّ الْأَرْضَ إِلَى أَهْلِهَا" زمین را به مالک پس بگردان!

بعضی حضرات درین حدیث مبارکه تاویل نموده اند که این ممانعت فقط به یک نوع مزارعت مخصوص ارتباط دارد که طریقه تقسیم حاصلات آن چنین بود که حاصلات نزدیک جوی ها در تقسیم مالک زمین قرار میگرفت و حاصلات دور از جوی ها به کاشتکار می رسید، به همین تاویل این حدیث را خاص نموده اند، و گرنه خود الفاظ حدیث عام است، بهر حال من نظر خود را ابراز نموده ام. مایان درین بحث و موضوع کتاب مولانا محمد طاسین صاحب که بنام "نظام مروجہ زمینداری و اسلام" بخش گردیده نامبرده درین قسمت سخن را که بمیان آورده اند از روی دلیل است. مایان پیش از اشاعت کتاب وی در "حکمت قرآن" و در "میشاق" بنشر رسانیده بودیم، و در شماره هائیکه این مضامین نشر شده بود به خدمت بعضی از علماء تقدیم نموده بودیم. متعدد علماء علیه آن مضامین انتقادات را بمیان آوردند و آن را غلط قرار دادند، ما به آنها گفتیم که شما تنقید را بنویسید که ما

آن را در رسائل مذکوره بنشر بسپاریم مگر هیچکس زحمت نکرد تا تنقیدی را بنویسد.

بیع مؤجل و بیع مرابحه

طوری که ما عرض کردم که در عصر حاضر ما علیه اہم ترین مسایل روز گفتگو را آغاز نموده ایم تا که سخن بشکل واضح تر بمیان مطرح گردد. درین وقت یک بحث بحواله بیع مؤجل و بیع مرابحه نیز در جریان است. صورت بیع مؤجل چنین بوده می باشد که اگر شما چیزی را بعد از ادا پول نقد بدهد است آوردید پس در آنوقت مثلاً از شما ۱۰۰ اروپه قیمت آن وصول می شود، لکن اگر شما قیمت آن را یک سال بعد اداء میکنید پس قیمت آن مثلاً ۱۲۰ اروپه از شما گرفته می شود. بلی! درین جافتوی جواز این معامله هم داده شده است. ولی درین قسمت ما چنین معروض میداریم که از روی استدلال عقل و منطق بین این نوع بیع و سود چه وجود دارد؟ چیزی که در بازار به قیمت نقد دستیاب است، اگر آن را توسط اقساط خریداری نمائید و قیمت آن را زیاده نادیده نمائید پس از این اضافه غیر از سود چه نام باید گذاشت؟ سخن تعجب آورانیست که از همین جواز که هیچ فتوی معین نیز وجود ندارد. فقط یک عبارتی از کدام جای برآمده است که میگویند "شماله می بینید که این نوع بیع و شراء رواج دارد" اکنون همین عبارت را گرفته همه معاملات اقساط که در بین ما صورت گرفته است جستجوی جوازش را سعی دارند. ضیاء الحق از همین رو سود را مشرف به اسلام ساخته بود، شما اگر از کدام بانک کار به حواله شراکت استفاد کنید، آن صراحتی گوید که سود است ما فقط نام آن را

تبدیل کرده ایم- که به این ترتیب به اساس حیلہ ہای مختلف فقہی فتوی جواز بیع موجل داده می شود- تنها یک صورت استثنائی این شده میتواند کہ اگر یک چیزی اصلاً بہ طور نقد بدست آمده نمی تواند یا کدام چیزی طوری است کہ در بین قیمت نقدی و نسیہ آن هیچ اختلافی بنظر نمی خورد؛ مثلاً معاملہ بطوری انجامیدہ شد کہ قیمت طوری کہ امروز طی کردہ شدہ است ادا آن بعد از یک سال صورت میگیرد؛ پس این بہر حال سود نیست- درین قسمت نیز فقہای ما میگویند کہ اگر در مدت طی شدہ قیمت تادیہ نہ شد و در آن چیزی اضافہ کردہ شد پس ازین جهت باید در قیمت اضافہ بمیان کردہ نہ شود چرا کہ این اضافہ سود است- بہ ہمین ترتیب معاملہ بیع مرابحہ است- بیع مرابحہ یعنی چہ؟ معاملہ را شما طوری فکر کنید کہ مثلاً من برای خریداری یک چیزی از بازار ضرورت دارم لیکن وقت برایم میسر نیست- بناء من میگویم کہ شما آن چیز را خریداری کردہ برایم بیاورید- من بہ شما آن قدر منافعہ میدہم؛ مثلاً اگر شما آن چیزی را بہ صد روپیہ خریداری نمودید من برای شما دہ روپیہ نفع میدہم؛ در اصل این معاوضہ محبت آن شخص است کہ جائز است این معاملہ یکنوع از وکالت نیز تعبیر کردہ می میشود- مگر در آن وقت آن را بنیاد قرار دادہ نظام بانکی را "بہ نام اسلامی" ساختہ شدہ است آنکہ مبنی بر نظام سود است-

باقیات تیناتِ دور ملوکیت

بہ ہمین حوالہ من ذکر علامہ اقبال را کردہ ام- کہ نامبروہ نسبت بہ آن دور بررسی عمیقی را حاصل کردہ بودند- دور

ملوکیت از خود تقاضاها داشته می باشد. علامه اقبال آنها را خوب فهمیده بودند چنانچه ایشان در شعر خود در مجلس شورای ابلیس به زبان خود ابلیس اظهار داده بود ع ترجمه از ادوا

من همی داتم که ملت حامل قرآن تماند

بنده مومن را هم سرمایه داری هست دین

من همی بینم که در تاریکی شب پائی شرق

بی ید بیضاست پیران حرم را آستین

من این سخن را قبلاً نیز گفته ام که این چیز بائی دور ملکیت رفته رفته در نزد ما نیز سرایت کرده اند. درین وقت صورت حال این است که ما آن چیز را ردین کل فکر کرده ایم. در حالیکه ضرورت از این امر است که باید به طرف ابداف اصلی قرآن و سنت رجوع کرده شود. برای ما لازم است نایستیم که در عهد حاضر تقاضای عدل و قسط فلاح و بهبود عوام چیست. در دوره امروزه اهمیت اصلی از نظام اجتماعی است. و علاوه ازین خود مقصد نزول شریعت فقط قیام نظام عدل و قسط است. چنانچه در سوره الحديد در آیه شماره (۲۰) ارشاد ربانی است :

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

"ما فرستاده شدگان (پیغمبران) خود را با معجزات و تعلیمات واضح فرستاده ایم و به همراه آنها کتاب و میزان فرو آوردیم تا که مردم بر عدل و قسط قایم باشند."

و اگر برعکس آن باشد پس در میان اشخاص دارنده و نادر و خلیج عمیق موجود است و انسانیت در مترفین و محرومین مستضعفین و متکبرین تقسیم است پس ظاهراً است که مقصد

اصلی نزول شریعت حاصل نمی گردد. در نظام موجوده سرمایه داری غرب نیز یک چیزی خوبی موجود است گرچه اسلام آن چیز را به رونق خوبیتری اعطاء کرده است. در نظام سرمایه داری غرب آن چیز عبارت از معاوضه بی روزگاری است. در حال حاضر تقریباً در تمام ممالک اروپا نظام بهبود اجتماعی در یک شکلی از اشکال موجود است. در حالیکه این نظام در اعلی ترین صورت آن در ممالک اسکندنی نیوین موجود است. چنانچه در آن ممالک در هر آن درسگاهی که پسر یک بلیونر درس میخواند هم در آن درسگاه پسر آن شخص نیز درس میخواند که امرار حیاتش صرف بر آن چیز مقرر به بلاعوض دولتی بوده باشد. و همین معامله در علاج و معالجه و در دیگر تسهیلات بنیادی نیز کار فرما است. درین هیچ شکی نیست که آن بلندترین سطحیکه از یک کشور فلاحی ممکن است آن در کشور بای اسکندنی نیوین موجود است. برطانیه نیز به پهلوی آن رسیده نشسته است آمریکا هنوز دور از آن قرارداد. اسلام نیز همین چیز را در بهترین انداز خود عطا کرده است. در نظام سرمایه دارانه غرب آن را از اصطلاح نظم داخلی سرمایه می شناسند. ظاهراً است که در داخل نظام سرمایه دارانه محیط مبارزه مفتوح بوده می باشد. در نتیجه آن بعضی از مردم خیلی به پیش میروند و بعضی آنها به عقب می مانند. اکنون برای کم ساختن این بودن چیزی ضروری است. و در صورت دیگر نتیجه به میان آمدن خلیج زیاده در مابین این دو طبقات چنین خواهد شد که گوشنگان شکم بائی شکم سیران را پاره سازند. لهذا آنها را چیزی خورد و نوش فراهم ساخته و خاموش باید نگه داشت. اصلاً این ضرورت ناگزیر نظام سرمایه دارانه می باشد. اسلام این

مقصد رابه ذریعه زکوه تکمیل ساخته است. اسلام زکوه را محض به طور مالیات تطبیق نه کرده بلکه آن را درجه عبادت داده است. در حال حاضر در نظام سرمایه داری هر کسی نگهداری خویش را از مالیه (مالیات) حق خود می شناسد! چنانچه برای این مقصد دست آویزات قانونی مختلف استعمال کرده می شوند. برای همکاری سرمایه داران ماهرین فنی کلان کلان بوده می باشند که به عوض فیس پائی فراوان آنها را بنمای می نمایند تا آنها را از ادا نمودن این چنین مالیه جات ابراز دهند. برخلاف این اسلام به زکوه درجه عبادت داده است. لهذا هیچ مسلمان این را از خود دور نمی کند.

حقیقت زکوة

اکنون بر این سوال می سنجم که زکوه اصلاً چیست؟ درباره زکوه در حدیث مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم است
 ((تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَانِهِمْ وَتُرَدُّ إِلَىٰ فَقْرَائِهِمْ))
 " (زکوة) از اغنیاء آنها اخذ کرده می شود و در فقراء آنها تقسیم کرده می شود."

درین جا این سخن نیز باید فهمیده شود که مراد از غنی بلیوئر نمی باشد، و نه مراد از فقیر آن گوشه است که مطلقاً به فاقه یا مواجبه بوده باشد بلکه در میان این هر دو یک خط واضح کشیده شده است. اگر در نزد شما مالیت به مقدار ۷۷ گرام طلا و یا پنجصد و هفتاد گرام نقره موجود باشد پس شما در معطی شامل می باشید. گویا که شما غنی هستید. لیکن اگر شما مالک مالیت مذکور نمی باشید پس شما مستحق اخذ عطیه یا می باشید. به

همین طور در ما بین دهند و مستحق اخذ عطیات یک خط فصول
کشانیده شده است -

درین موقع این را نیز عرض کنم که بر این نظام زکوه نهایت یک
ظلم عظیم مرحوم صدر ضیاء الحق ما مرتکب شده اند - اینکه
فرمان زکوه و نظام زکوه را فقط برای مقاصد سیاسی خود
استعمال کرده است - که نتیجه آن چنین برآمد که یک نظام
منظم گدائی به وجود آمد - نظام اصلی زکوه برای کفالت عامه
است - مسئولیت و ذمه داری کشور اسلامی می باشد که ضروریات
بنیادی همه شهریان خویش را قبول کرده و فراهم آورد - در کشور ما
در یک زمانی کسی شعار نان 'جامه و خانه را بلند کرده بود - این
شعار برگز غیر اسلامی نه بود - این اصلا یک سخن جداگانه
هست که صاحب شعار خودش ارباب بود - آن ارباب ها موقتاً برای
حصول مقاصد سیاسی خویش این شعار را استعمال کردند - در
آلبانیت هیچ کسی چیزی کرده و گزر کردن نه بود و گرنه ضروراً
چیزی نه چیزی اقدامات عملی کرده می شدند - لیکن این
حقیقت به جای خودش موجود است که با نظام زکوه آن چیزی را که
مرحوم ضیاء الحق کرده است آن بدتر از آن می باشد - این شخص
نظام زکوه را بدنام ساخته است - نظام زکوه ضیاء الحق این است
که از درون پول ذخیره شده برای یک مدت معین یک حصه سود آن را
گرفته و به آن نام زکوه دادند - که اصلاً نظام اصلی زکوه نافذ کرده
نه شده است -

نظام اصلی زکوة

نظام اصلی زکوه اصلاً چیست؟ آن نظام این است که بر تمام

اموال تجارت به حساب دو نیم فیصد زکوه نافذ کرده شود. - فرضا در دکان شما به مقدار پنج صد هزار روپیه اموال موجود است از شما به حساب دو نیم صد زکوه اخذ کرده می شود. - در مورد مالیات در آمد شما اصلا بحث وجود ندارد آمدنی کهجا بلکه امکان این سخن نیز موجود است که مثلا در سال گذشته اموال به مقدار شش صد هزار روپیه بوده باشد و امسال به اساس خساره در تجارت اموال به مقدار پنج صد هزار باقی مانده است پس درین صورت نیز با وجود خساره ادا کردن زکوه لازمی می باشد. - تا وقتیکه کسی صاحب نصاب بوده باشد ادا کردن زکوه بر آن بهر حال واجب است. - و اگر کسی ماتحت نصاب بوده باشد پس آن در جمله اخذ کنندگان به شمار می رود. - در نزد شما به هر اندازه اموال تجارت در محزن و یادار دکان موجود باشد بر شما لازم است تا به حساب دو نیم در صد زکوه آن را ادا کنید. - و اگر کارخانه باشد پس ماشین آلات آن و همچنان زمین - عمارت مستثنی می باشند. - علاوه ازیں به هر مقدار یکچه مواد خام و یا اجناس تهیه موجود باشند زکوه بر آن نافذ می گردد.

نظام زکوه اگر با روح اصلی خویش نافذ کرده شود پس صورت حال بهتر از آن ممالک اسکیندی نویین خواهد شد که نظام ایهود یعنی "اعطاء وظیفه بلا عوض دولتی" را نافذ کرده اند. - فائده نافذ نظام ویهود این خواهد بود که سروت به گردش خواهد درآمد. - این سخن کاملا واضح است که اگر قوت خریداری عوام الناس اضافه می شود پس بالضروره در معاملات تیز رفتاری و سرعت به میان می آید که بهمین طریق برکات دوباره در بین جامعه شائع می گردد و در تمام جامعه کاملا خوشحالی به میان

می آید که نتیجه این خوشحالی چنین بدست می آید که شما نیز به سبب گشتن تان از جزو جامعه مستفید می شوید و برای شما نیز تعاون مجدد میسر می گردد. به حواله زکوه یک سخن دیگری باید فهمیده شود که کاملاً به همان طوریکه زمین به دو قسم بود همچنان اموال نیز به دو قسم اند. و آن این که (i) اموال ظاہره (ii) و اموال باطنه. با شناختن این دو قسم اموال حقیقت آن واقعه تاریخ اسلام نیز فهمیده می شود که در دور خلافت راشدین مردم به خاطر توزیع زکوه خود می گشتند مگر کسی دریافت نمی گردید که زکوه آن را قبض کند. جواب این سوال که در عهد خلافت راشدین زکوه از طرف بیت المال وصول می گردید پس برای گشتن معطی زکوه به عقب مستحق آن چه معنی دارد؟ باید گفت که جواب این سوال بعد از فهمیدن تقسیم اموال بر دو نوع آن (i) اموال ظاہری (ii) اموال باطنی واضح می گردد. سخن اصلاً این است که اموال ظاہری یعنی اموالیکه محقق نه باشند مثلاً اجناس تجارتی آنکه در مخزن و یا در دوکان موجود اند. ولی این اموال را در حیب و یا زیر بالش مخفی ساختن آسان نیست. عموماً مخفی ساختن همچو اموال مشکل بوده می باشد. و همچنان اعداد رُمه بانی مواشی مختلف الجنس نیز با آسانی ممکن است. و همچنان مصنوعات کارخانه جات که تحت نظر قرار داشته می باشند یعنی این قدر نخ است این قدر پارچه و این قدر پنبه است چنانچه در نظام خلافت در تمامی اموال ظاہری زکوه عائد کرده می شود. و در صورت ممانعت جبران نیز وصول کرده می شود. چرا که تحت نظام خلافت کفالت ضروریات بنیادی زندگی بر انسان ذمه کشور بوده می باشد. به خاطر ایفای این ذمه زکوه به طور جبری

نیز وصول کرده می شود^(۱۴) این وصولی جبری از اموال ظاهری کرده می شود که حساب اندک اندک اشیاء نیز بمیان آورده می شود.

لیکن قسم دوم اموال "اموال باطنی" طوریکه شما برای ضروریات متوقعه پول نقد و یا زیورات طلائی و نقره‌ئی را در خانه بطور مخفی نگهداشته باشید - که تحت نظام خلافت جستجوی آن کرده نمی شود و نه زکوه آن اموال جبراً وصول کرده می شوند - این معامله در بین خود شما و در بین الله جل جلاله می باشد - درین مورد برای شما آزادی حاصل بوده تا اگر خواسته باشید به کشور بدهید و یا به اختیار خود به هر کسیکه که خواسته باشید بدهید - همین اموال باطنه بود که مردم زکوه آن را میخواستند تا توزیع کنند ولی قبول کننده وجود نداشت.

یک امتیاز دیگر نظام زکوة

درین جامن این سخن را نیز عرض کنم که در نظام سوسیالزم و یا نظام بیبود در ممالک اسکیندی نوین (یعنی ممالکی که نظام توزیع اعاشه با کفاف رابه تمام رعایای خودش قائم کرده اند) جریان همچو نظام برای مدت زیاده ممکن نیست - من چندین سال قبل گفته بودم که برقرار ساختن همچو نظام مشکل است - به سبب این در معاشره آن طبقه به میان می آید و روز به روز ترقی می کند که همین اعاشه بلاغوض دولتی را کافی دانسته و از کردن کار خود رابه عقب نگه میدارد - این استفاده بلاغوض حکومتی خود را حق خود دانسته و به این سبب در وصول نمودن پر نوع خزینه کومکی وضع خود داری خود را مجروح محسوس نمی کند - و به همین سبب در آن ممالک تعداد همچو اشخاص به کثرت گشته

است که حکومت به آنها کار می دهد ولی آنها فوراً بی کاری را اختیار کرده و در جستجوی وصولی خزینه کومکی و بی کاری می پردازند. برخلاف این گرچه اسلام زکوه را بر اغنیاء فرض قرار داده است لیکن در پهلوی این به اخذ کنندگان زکوه پوشدار داده گفته است این کاری عینی اخذ زکوه برای شما باعث نفی غیرت شما است که دایماً به این موقف بوده باشید اسلام میخواهد که انسان باید مستقل و قائم بر پای خود بوده باشد و متحمل احتیاج کسی رانه بوده باشد حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم حصول رزق بدست خویش را ترغیب داده اند. آنها ارشاد می فرمایند که ((الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ)) "حاصل کننده رزق بدست خود دوست الله جل جلاله است" آنحضرت (ﷺ) این نیز فرموده اند: از همه بهترین رزق آن است که به مشقت دست خود حاصل کرده شود. حضرت داود علیه السلام از حاصل کرده مشقت دست خود می خوردند آنها زره می ساختند و خزانة بیت المال را ملکیت ذاتی خویش قرار نمی دادند. و نیز ارشاد حضور صلی الله علیه وسلم است که "دست بالا (دینده) بهتر است از دست پایین (گیرنده)". آنحضرت صلی الله علیه وسلم زکوه را خیره اموال قرار داده اند خودش و اولادش را از وصولی زکوه مستثنی کرده اند. (۱۵)

نظام اجتماعی اسلام

تعلق حصه دوم خطبه خلافت امروز به اصول و مبادی نظام اجتماعی تحت نظام خلافت می باشد. به حواله نظام اجتماعی اسلام یک سخن این است که هر شخص از ما نسبت به این نظام چیزی معلومات دارد. مثلاً هر مسلمان در مورد لزوم ستر و پرده می

فهمد گرچه در عمل کردن به این نسبت قاصر بوده است -
 در حالیکه تحت نظام خلافت درباره نظام اقتصادی و سیاسی اولاً
 اینکه مسلمانان بطور عموم نهایت به تعداد کم می باشند که
 معلومات داشته باشند - بعد از آن نظر به تقاضای دور جدید
 اجتهاد در هر دو یک امر شدیداً ضروری نیز می باشد - گویا که
 درباره این شعبه باید کدام مقداریکه علم نیز موجود است آن
 فرسوده گردیده است و در روشنی اجتهاد در آن احکام و معاملات
 ضرورت نظر ثانی یک امر حتمی می باشد -

در آغاز همین خطبات این سخن عرض کرده شده بود که منزل
 اول نظام اجتماعی نظام عائلی است که این منزل اول را امام الهی
 شاه ولی الله از "تدبیر المنزل" تعبیر کرده اند - بعد از منزل اول
 عوامل کشید دیگری شامل شده و به اجتماعیت حیثیت وجودی
 بخشد - بعد از هر گاه که یک جامعه به وجود می آید آن گاه مسائل
 اقتصادی و سیاسی به میان واقع می شوند که از بطن همان مسائل
 نظام سیاسی و اقتصادی به وجود می آید -

مبادی و اصول نظام اجتماعی

به حواله نظام اجتماعی اسلام سخن اول این است که در اسلام
 بطور پیدایش همه انسانها مساوی اند - گویا که مساوات کامل
 انسانی موجود است - به طور پیدایش نه کسی بالاتر است و نه
 کسی پایین تر نه بنا بر بنیاد نسل و نه بر بنیاد رنگ و نه بر بنیاد
 جنس - اسلام برگزاجازه این سخن را نمی دهد که زن نسبت به مرد
 حقیر تصور کرده شود - قرآن حکیم تصور این چنین بلندی و
 پستی را نفی کنان می فرماید که: "تُفَضِّلُكُمْ مِنْ بَعْضِ آلِ عِمْرَانَ" (۱۹۵)

یعنی شما همه از یکدیگری هستید. فقط از نطفه یک پدر پسر
 آن هم است و دختر آن نیز و هم در یک رحم مادر این هر دو پرورش
 یافته اند. این سخن در گفتن گرچه آن قدر ساده معلوم می شود
 ولی تسلیم کردن آن بادل و جان به آن قدر هم مشکل تر است. در نزد
 ما مذمت هندو یا خوب کرده می شود که در نزد آنها تفریق
 اجتماعی برهمنی و شودری موجود است لیکن کاملاً به همان
 طور در نزد ما تفریق مصلی و سید بلکه ادر سندا متی و سید نیز
 موجود است. مگر حقیقت این است که خود اسلام این قسم
 تقسیم را در هیچ درجه قبول نمی کند. اصل الاصول اول اسلام بر
 سطح اجتماعی مساوات کامل انسانی است. در تصور اسلام اگر
 هیچ چیزی فرق از لحاظ مراتب موجود است پس آن فقط بحواله
 علم و تقوی می باشد. چنانچه در قرآن حکیم ارشاد است :

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ (الحجرات : ۱۳)

"در نزد الله جل جلاله از همه زیاده صاحب عزت کسی است

که در تقوی (خدا ترسی) از همه زیاده باشد."

علم و تقوی 'آن چیزیکه شما آن را به محنت خود کسب می کنید.
 و برعکس آن چیز باینکه آن به شما بدون از کسب شما عطاء کرده
 شده اند' و به کسب 'و محنت برگزیده و برناگزیده شما در آن هیچ
 دخلی نیست آن مسبب اعزاز و اکرام کسی ساخته نه شده است.
 الله جل جلاله آن رنگ و صورت و شکلیکه عطاء کرده است و
 همچنان در کدام نسلی که شما را پیدا کرده است' و شما از هر
 جنسی که ساخته شده اید' در همین چیز با قطعاً هیچ اختیاری به
 تو داده نه شد لهذا در چیزهاییکه به شما اختیار نیست پس به
 سبب آنها هیچ نوع معیار بلندی و پستی قائم کرده نمی شود. در

قرآن کریم ارشاد است :

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا
وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾

(الحجرات : ۱۳)

"ای مردم! بی شک ما شما را از یک مرد و از یک زن پیدا کرده ایم
و شما را در صورت اقوام و قبیله ها ساخته ایم که یک دیگر
خود را بشناسید؛ بی شک در نزدیک الله جل جلاله از شما
صاحب عزت زیاده آن کسی است که از همه شما زیاده
صاحب تقوی بوده باشد."

البته به سطح آئینی و قانونی در میان مسلم و غیر مسلم فرق می
باشد. این فرق نیز فقط تحت ضرورت انتظامی است. به خاطر
اینکه برای ما قائم کردن یک نظام لازمی است و نظام را فقط آن
کسی قائم کرده می تواند که بر صداقت آن نظام ایمان داشته
باشد. به این سبب ذمه داری قیام نظام خلافت فقط بدوش
مسلمانها می باشد. غیر مسلم این نظام را نه قائم کرده می
توانند و نه هم حق قیام آن را دارند. لیکن بحواله فرق مذکور این
سخن باید در ذهن خود نگیداشت که من مسلمان هستم به این
لحاظ من از کافر افضل می باشم افضلیت ایمان به جای خود مگر
در اولاد بودن آدم و یا از لحاظ انسان بودن مسلم و غیر مسلم هر دو
بر یک سطح قرار دارند و علاوه ازین علت دیگری در عدم افضل قرار
دادن مسلمان در سطح جوهری بر کافر این نیز است که اصل اعتبار
به خاتمه می باشد. و اینکه خاتمه کس در چه حالات بوده باشد
علم آن به هیچ کسی حاصل نیست. من الحمد لله امروز
مسلمان هستیم مگر امکان این سخن موجود می باشد که فردا

پائیه‌ایم لغزش کرده و در غار تاریک گمراهی رفته واقع شوم. و همچنان امکان این سخن نیز موجود می باشد که الله جل جلاله دروازه هدایت خود را بر روی آن کافر باز سازد. این تقسیم کفر و اسلام مستقل نیست در حالیکه تقسیم سیاه پوست و سفید پوست مستقل می باشد چرا که این ممکن نیست که سیاه پوست سفید پوست گردد لیکن یک کافر میتواند که کلمه طیبه را خوانده و در ظرف یک لمحه این فرق را از بین بردارد.

یک تقسیم دیگر نیز به اعتبار انتظامی موجود است. که این تقسیم در بین صاحب منصب و ماتحت آن است. این تقسیم را ناگزیریم تا بپذیریم به اعتبار شرف انسانیت مرد و زن مساوی اند. و برای بلندی معنوی و اخلاقی میدان بر روی هر دو مفتوح ساخته شده است. چنانچه در سوره احزاب در آیه شماره ۲۵ ارشاد ربانی است :

﴿ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنِیِّنَ وَالْقَنِیَّاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ۝ ﴾

"بی شک مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مومن و زنان مومن، مردان فرمان بردار و زنان فرمانبردار، مردان راست گوئی و زنان راست گوئی، مردان صابر و زنان صابر، مردان متضرع و زنان متضرع، مردان صدقه دهندگان و زنان صدقه دهندگان، مردان روزه دار و زنان روزه دار، و حفاظت کنندگان

شرمگاه خود مردان و زنان 'الله جل جلاله برای این همه
مغفرت و اهتمام اجر عظیم را کرده است" -

درین آیه مبارکه به کدام مقداریکه اوصاف عالیه به شمار
آورده شده اند 'مرد وزن هر دو را شریک ساخته اند چنانچه والله
اعلم به چه قدر ملیونها مردان نسبت به مقام ام المومنین
خدیجه الکبری رضی الله عنبارشک می کرده باشند - چنانچه
عرض کرده شده است که به اعتبار شرف انسانیت مرد وزن مساوی
اند لیکن برگاه که یک مرد و یک زن در رشته ازدواج منسلک می
شوند پس اکنون (از لحاظ انتظام) مساوی نمی مانند - چرا که
اکنون یک اداره به وجود آمده است - این اداره خانوادگی می باشد -
و برای هر اداره بودن یک سربراه امر ضروری است - شما خوب می
فهمید که در کدام اداره وجود دو سربرایان مساوی رتبه باعث
نابودی آن اداره میگردد - به این اساس هدایت قرآن حکیم چنین
است که :

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى
بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالْصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ
لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ۚ﴾

"مردان حاکم اند بر زنان بنا بر آن فضیلت که داده است الله
جل جلاله یکی را بر دیگری و به سبب این که آنها اموال خود را در
قائم ساختن اداره خانواده صرف کرده اند" -

این در اصل نظم اداره خانوادگی می باشد و بر همین بنیاد همه
نظام فقهی ما قائم است - سربراه اداره خاندانی مرد است - آن برای
عروسی پابند ادا کردن مهر است حال آنکه طوریکه عروسی
ضرورت مرد است به همان طور ضرورت زن نیز می باشد - مرد بدون از

زن غیر مکمل است و همچنان زن بدون از مرد باوجود این مسئولیت ادا کردن مهر بدوش مرد گزاشته است نه بدوش زن. مسئولیت کفالت نیز به دوش مرد می باشد. آن ذمه بردار نان و نفقه خانم خود است. و همچنان پرورش اولاد از لحاظ پرداخت و تعلیم و تربیت مسئولیت مرد می باشد. بناء بر این مصلحت در مورد وراثت مرد مستحق دو برابر نسبت به زن است. این همه سخنها از لحاظ منطقی باهم مربوط اند. حقیقت این است که فلسفه حیات اسلامی در هیچ گوشه به هیچ نوع کجی نگذاشته است.

به حواله نظام عائلی اسلام علامه اقبال چه یک سخن خوبی گفته اند. علامه اقبال در بیانیه تعلیمی ششم خود می گوید. که مردم بر قوانین عائلی اسلام با نهایت وضع سطحی می سنجند و بهمین سبب آنها به اعتراضات زیاده می پردازند. در عمق موضوع هیچ نمی سنجند. سخنیکه اسلام گفته اند آن بطور اجمال است لیکن اگر همین اجمال را کمی باز ساخته و دیده شود پس معلوم می شود که هر حکم و هدایت اسلام نهایت معقول است. در قوانین عائلی اسلام اختیار طلاق بدست مرد گزاشته شده است و زن درین مورد اختیار ندارد. البته زن خلع را حاصل کرده میتواند. ولی طلاق داده نمی تواند الا آنکه در حین عروسی حق طلاق را بطور شرط به میان گذاشته باشد و مرد آن را تسلیم کرده باشد این همه احکام برای مستحکم ساختن نظام خاندانی و برای اظهار ضرورت قوامیت مرد صادر شده اند. در نظام خاندانی اسلام حقوق والدین روی دوم و یا بعد ثانی این نظام است. ابتدای یک خاندان بعد از تعلق از دواجی یک مرد و زن صورت

میگیرد. بعد از آن اساس پیدا شدن اولاد "بعد ثانی" شروع می شود. اکنون تعلق اولاد و والدین نیز استقرار یافت بعد از گاه اولاد از یک زیاده می شوند پس تعلق اخوت قائم می شود. گویا که این بخش های سه گانه یک خانواده هستند. استحکام این اداره منحصراً بر تعلق قوی در میان زن و مرد است. بهمین طرح تا حدی که تعلق میان والدین و اولاد مستحکم تر باشد بهمان حدی اداره خانواده مستحکم تر می شود. بهمین سبب است که در قرآن حکیم بر چهار مقامات با حق الله جل جلاله. حقوق والدین ذکر است شما حیران می شوید که بر آن مقامات ذکر رسول هم نیست. چنانچه در سوره لقمان آمده است که ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ یعنی "شکر من را ادا کن و والدین خویش را" همین مضمون در بنی اسرائیل آمده است ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ یعنی "رب شما قضاوت کرده است که غیر از آن عبادت هیچ کسی را نکن و با والدین حسن سلوک کنید". این همه برای این است که تعلق اولاد و والدین مستحکم تر باشد و والدین با اطمینان تام خودش را در حق اولاد بطور کامل به خرج دهد. آنها برای سن سال خود درگی خویش به این فکر چیزی را ذخیره نه کنند که در آن حین آنها از کجا بخورند. به آنها اطمینان باشد که اولاد آنها عوض آنها را میدهند. در سوره بنی اسرائیل می آید که ﴿رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ یعنی "ای پروردگار من بر این هم در رحم مرا ملاحظه کن که آنها را هم من را پروردگار آنگاه که من خرد بودم" در همین سوره این هم ارشاد شده است

﴿إِنَّمَا يَبْتَغِ الْكَبِيرُ أَخَاهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أِفْ وَلَا تَنْهَزْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۝﴾

این آیه مبارکه را خوانده و به اروپا رفته ببینید که عاقبت والدین پسر سالان چه طوری می شود ' شما حد حسرت و محرومی آنها را تعیین کرده نمی توانید. آن بی چارگان سالها سال را در انتظار دیدار اولاد خویش تیر می کنند. آنها انتظار کمرسمس را برای این خوشحالی می نمایند که برای این موقع صورت پسر و بادخترش را به ببینید. مگر سخن قابل تاسف این است که اکنون درین موقع هم دیدار محبوبان خویش نصیب آنها نمی شود. برای آنها در خانه با سالخورده گان همه تسهیلات موجوده است. در آنجا تلویزیون نصب است. بهترین اشیاء خورد و نوش میسر است. مگر اروپا این را فراموش کردند که جذبات انسانی تقاضائی آن اشیاء دیگر را نیز می کنند.

برائی استحکام اداره خانوادگی یک عنصر سولمی احکامات ستر و حجاب است خیلی کم مردم به این عنصر مهم توجه کرده اند ' این سخن را همه میدانند که برای جلوگیری از فعل زنا اختلاط آزادانه زنان و مردان نه باید بود ' مهم ترین تعلق که با استحکام خانواده است به آن توجه داده نه شده است شما. به دقت بسنجید که در جامعه که بی حجابی و عربانی هست و اختلاط آزادانه هم است در آن جامعه اگر یک مرد به یک زن نگاه می کند او در نگاهش محبوب می شود پس در خیال آن مرد آن زن همیشه موجود می باشد این سخن ظاهر است که نتیجه این می باشد که از زن خود توجه کم می باشد و آن تعلق الفت و محبت که مابین زن و شوهر باید موجود باشد ضعیف می گردد و از ضعف اداره خانواده چهار عدم استحکام خواهد شد بناء اسلام برای زن حجاب لازم کرده است تا اینکه توجه کامل زن بر شوهر توجه شوهر بر زن

مرتکز باشد.

این یک حقیقت است که خواہش جنسی در یک انسان حیثیت یک محرک طبیعی دارد. در کشور ما طبقه تعلیم یافته جدید که گرویده تہذیب غرب است یک خیانت بزرگ علمی دارد کہ در یک طرف (فرایند) را امام روان شناسی جدید می شناسند و او میگوید کہ در یک انسان قوی ترین جذبہ محرک شہوت است. ولی این افراد غرب ماب خیانت علمی صریح را بکار برده این جذبہ را فقط خاصہ ملاہا ظاہر نموده آنہا را رسوایی سازند و بہ آواز بلند می گویند کہ ملاہا بہ جز کار علم جنسی دیگر چیزی نمی دانند. در حالیکہ در قرآن حکیم بہ پیش نظر فطرت انسانی صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین تا ازواج مطہرات^۱ ہم درین بارہ احکام دادہ فرمودہ اند کہ اگر چیزی را از ازواج مطہرات نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم طلب می کنید پس از ماورائی حجاب باید طلب کنید. در حالیکہ ازواج مطہرات نبی (ﷺ) امہات المؤمنین اند ولی با وجود آن از پس برده طلب کردن را برای این حکم دادہ می شود کہ :

﴿ذَلِكُمْ أَظْهَرَ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ (الاحزاب : ۵۳)

"این عمل پاکیزہ تر است برای دلہائی شما و برای دلہائی آنہا نیز"

از این حقیقت کیست کہ انکار کند کہ اگر توجہ زن و شوہر منتشر نہ باشد پس بہ این سبب در اعتماد باہمی اضافہ می شود. این مردت باہمی و الفت منتج بر پختگی ادارہ و خانوادہ میگردد. در ہمچو ماحول زن و شوہر اولاد یکہ پرورش می یابند آنہا با صحت مندی نفسیاتی پرورش می یابند و اگر معاملہ بر عکس این

باشد یعنی اعتماد شوهر از خانمش بر خیزد و از خانم از شوهرش پس شما حدی را تعیین کنید که در همچو ماحول اولادیکه پرورش می یابد در اندرون آن بدون از ترجیحات منفی دیگر چه خواهد بود. در همچو زمینه بی اعتمادی در اندرون نونهالان اوصاف مثبت از کدام جای پیدا خواهد شوند.

اسلام یقیناً برای زن احکامات ستر و حجاب را داده اند. مگر با وجود آن احکامات پابندی برای زن آزادی فراوانی حاصل است. زن میتواند معاملات بکند و صاحب ملکیت شده میتواند فقط شرط این است که اجتماع مخلوط نه باشد البته تعلیم اخلاقی این است که ﴿وَقَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ﴾ (توجه اصلی شما باید بر خانه پائی خود شما باشد) این خانه دایره اصل کار شما است. گرچه این چیزی پابندی قانونی نیست لذا در جامعه ما دانشکده پائی جدا جدا موجود اند و برگاه ماسخنی درباره قیام دانشگاه میثاقیم پس در حلق طبقه غرب شرب این مطالبه نمیدانم چگونه استخوان گشته بند می ماند و همچنان میتوانیم تا شفاخانه پای جدا جدا بسازیم. آن شفاخانه که از زنان باشد به آن جازانه مراجعه کند که معالج نیز از زنان بوده باشند. در شفاخانه پای زنانه نرسبانیز باید از زنان بوده باشند در حالیکه در شفاخانه های مردانه باید اتمام نرسبالی مردان بوده باشند. درین شفاخانه ها اکثر نرسبای زنانه سر چشمه فساد می باشند سخن قابل اندیشه است چرا مرد وظیفه نرس را اجرا کرده نمی تواند؟ در حالیکه در فوج forward medical units می باشند آنکه جیبه جنگ میروند در آنجا هیچ نرس زن نمی باشد. حال آنکه در آنجا ضرورت به نرسبانیستاید ترمی باشد. در آنجا شما نرسبای زنان را نمی

برید در حالیکه در شفاخانه پای مردانه عام نرسبای زنان را بکار می اندازید. شما فکر کنید چرا در هواپیماها پتنوس اشیاء خورد و نوش مرد نمی تواند پیش کند. (۸)

در داخل اداره خانواده برای دریافت استحکام مزید آن اقارب نزدیک "محرم" قرار داده شده اند آنکه بالعموم در مورد سکونت باهم مجبور اند و از آنها تشکیل یک اداره خانواده به میان می آید و با مردان محرم نکاح حرام قرار داده شده است تا که متعلقین همچو رسته ها با نظرهای پاکیزه با یکدیگر بنگرند. برادر و خواهر، مادر و پسر، خسرو داماد و غیره. اگر اعتماد یکی بر علیه دیگری برخیزد پس در داخل خانواده چگونه استحکامی دریافت شده می تواند.

این احکام شریعت اکنون ضرورت به این امر است که یک مرتبه این را طی کنیم که رفتن بر راه شریعت بر ما لازم است بعد از طی نمودن این من به دعوی گفته میتوانم که راه را هیچ کسی نمیتواند مسدود سازد. این همه کاری می شود مگر تحت دایره کار جدا جدا می شود. این مطابقت آتش و آب آنکه سر چشمه فساد است آن را حتما باید از بین برد. درین ضمن میتوانیم یک سخنی را بگویم بلکه اکثرا گفته می شود که دنیای امروزه دنیای عصری است. درین تیز رفتاری عصری اگر شما پنجاه در صد آبادی خویش را جدا سازیم پس چگونه می توانیم با دنیا مقابله کنیم. جواب این را من قبلا داده ام که یک مرتبه عزم کرده شود پس راه پا باز شده میروند. شما اتمام صنعتیای خانوادگی را بکنید زنان را در خانه با کار بدهید تا برای آنها ضرورت بیرون آمدن اصلا نه باشد. بهمین طور نظام تعلیمی ابتدائی را به طور کامل بدوش

خانم با بگزارید مگر این معامله فقط تا صنف سوم الی چهارم باید بوده باشد نه ازین به پیش 'این آن دور عمر اطفال بوده می باشد که در آن ضرورت شفقت و محبت به آنها می باشد و الله جل جلاله جذبه مادر بودن را در فطرت زن گزاشته اند - و علاوه بر آن آنچه انچه یونتهای صنعتی میتوان ساخت - که در آن فقط تحت سرپرستی زنان فقط زنان کار بکنند - درین ضمن این سخن باید پیش نظر بوده باشد که اوقات کار زنان باید نسبت به مردان کم باشند تا که آنها در تامین - مسئولیتهای خویش به حیثیت خانمهای خانواده و مادران 'اوقات کافی داشته باشند - من سخن خود را بر این نکته اختتام میدهم که نظام اجتماعی و فردی اسلام در مساعدت تقاضای عصر حاضر صلاحیت کامل در خود دارد - برای ما به حواله این ضرورت به رویه معذرت خوابانه قطعاً نیست - ما بر دین خود عمل کنان نه فقط اینکه یا دنیا مقابله میکنیم بلکه ازین به پیش رفته نشان میدهم مگر در شوق پیش رفت دامن دینیکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده اند هرگز از دست نمی دهیم -

حواشی

{۱} در سوره توبه نقشه بعض منافقین ترسیم کرده شده است که در دلای آنها نفاق چنان ریشه پای خودش را گسترده است که آن اکنون هیچ کشیده نمی شود تا آنکه دل توتنه توتنه کرده نه شود همین صورت ربا در معیشت جامعه نظام سرمایه دارانه است -

{۲} در سلسله خاتمه دادن قسمی از قمار (جوا) یک عجیب رخ حکمت قرآنی پیش می آید (جوا) آنکه یک معامله خالص اجتماعی می باشد الله جل جلاله آن را با خمر (شراب) یکجا کرده حرمت و مذمت بر دو رادر سوره بقره و

مانده در یک جابیان کرده اند - سبب آن این است در اجوا نیز یک شخص به
محبت خویش می کند و شش شراب نیز برای قرار از حقائق تلخ زندگی
بوده می باشد طوریکه شاعر گفته است - (ترجمه از اردو)

راه سهل میکند گرفتم ورنه
سفر زندگی طویل تر است

پیلوی دوم شراب و اجوا این است که هم این برود در پیدا کردن بعض و
عداوت موجب نیراند -

{۳} کارنامه تجدیدی اول آن انکار از نامزد شدن بر بنیاد خلیفه گشتن و آزاد
ساختن مردم را از این بیعت خویش بود بدون از اظهار نام بریک دستاویز
اخذ گردیده بود که شاه در آن نام خلیفه بعد از خویش را نوشته کرده بود
بعد از آزاد کردن ازین بیعت برگاه مردم به خواسته آزادانه خویش با آن
بیعت کردند پس آنگاه مسئولیت خلافت را قبول کردند -

{۴} بر این موقع ارشاد حضرت ابوبکر صدیق "اگر سربا آوری که بر موقع
اقدام برخلاف مانعین زکوه فرموده بودند اگر این مردم بگویند که شتر را
بیرید مگر ریسما نیکی که شتر در آن بسته بودند آن را نمی دهیم آنگاه نیر من با
آنها جنگ می کنم" که شتر و کجاریسمان مگر اصل سخن این است که
آن رضی الله عنه برای اندکی ترمیم در دین هم آماده نه بودند آنها فرموده
بودند "که من زنده باشم و در دین کمی کرده شود"

{۵} آنچنان خیلی واقعات از سیرت مبارکه برای ما میسر می شوند برگاه آن
صلی الله علیه وسلم طالب تعاون را ترغیب برای کار کردن دادند و برای
حصولی معاش از طریق چوب جنگل که بریده بیاورد راه عملی راه نشان
دادند -

{۶} من همین سخن را در یک مصاحبه به جریده انگریزی پیرالد گفته بودم
مصاحبه من پیچیده و شکسته ساخته شائع کرده شد بعدا احواله همان
مصاحبه را یک زن آمریکائی نیز در کتاب خود داده است و بر من فقره پای
خوبی را چست کرده اند - من سخن اصلی را که گفته بودم آن اثرات احکام
سترو حجاب آند آنکه بر استحکام نظام خانوادگی مرتب می شوند -

{ ۷ } من این سخن را به مرحوم صدر ضیاء الحق نیز گفته بودم که این دختر خادمه در هواپیما که هفته‌ها از بیرون خانه‌اش به سر میبرد این مطابق کدام قانون شریعت جائز است در حالیکه زن مسلمان برای اداء مناسک حج هم بدون از محرمش رفته نمی‌تواند حالانکه زنان حج کننده عموماً سالخورده بوده‌می‌باشد مگر در هواپیما با برعکس آن دختران جوان سال برای بیست و بیست و دو روز از یک کشور به کشور دیگر سفر می‌کنند پس جید این با کیستند ادعتران، محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت عائشه و حضرت خدیجه الکبری هستند! -



طریق نبوی (صلی اللہ علیہ وسلم)

در باره

استقرار خلافت

- (۱) نظری بر مباحث گزشته
- (۲) خلافت علی منہاج النبوه — کارمشکلی در دنیا
- (۳) طریق کار برپا نمودن نظام خلافت
- (۴) خوابش 'دعا و تلاش بدون حکمت
- (۵) شهادت تجربه عملی
- (۶) از طریق انتخابات (۷) تشدد و دہشت گردی
- (۸) اهمیت مطالعه سیرت نبی (ﷺ)
- (۹) "انقلاب محمد (ﷺ)" یک انقلاب جامع
- (۱۰) مراحل منہج انقلاب نبوی (ﷺ)
- (۱۱) دعوت ایمان بذریعہ قرآن ' تربیت و تزکیہ
- (۱۲) ایمان شعوری و اهمیت آن
- (۱۳) ثمرات ایمان شعوری (۱۴) مرحلہ تنظیم
- (۱۵) اساس نظم جماعت — بیعت
- (۱۶) تقاضای اجتماعی و اسلام
- (۱۷) چہار عنصر درویشی (۱۸) تصادم حق و باطل
- (۱۹) مرحلہ تصادم در عصر حاضر
- (۲۰) فرقی مابین اوضاع امروزہ و دور نبی اکرم (ﷺ)
- (۲۱) دورہ در مورد تبدیل ساختن حکومت
- (۲۲) خون برای تبدیلی نظام
- (۲۳) مدارج سہ گانہ نبی عن المنکر
- (۲۴) مبارزہ استقرار نظام خلافت فرض عین است
- (۲۵) کارما (۲۶) اجزاء سہ گانہ برنامه ما
- (۲۸) من انصاری الی اللہ؟

نظری بر مباحث گزشته

در سه خطبات گزشته درباره موضوعات علمی و معلوماتی گفتگو نمودیم. مثلاً 'نظام خلافت یعنی چه؟ و مطابق آن شکل قانونی و سیاسی و آئینی کشور چگونه خواهد بود؟ و در آن مملکت شکل یک اجتماع اسلامی چگونه خواهد بود. آن اصول و مبادی نظام اقتصادی و اجتماعی اختیار کرده شده‌اند چیستند که درین نظام گفتگو ما تا بنور درباره موضوعات به شکل علمی بوده است.'^{۱۱}

خلافت علی منہاج النبوة - مشکل ترین کار دنیا

موضوع گفتگوی امروز ما یک بحث علمی نبوده بلکه یک مسئله عملی بوده و چگونه نظام خلافت برپا شده می‌تواند؟ برداشت و تاثیر من این است که این کار آنقدر مشکل می‌باشد که اگر پیامبر قیام دوباره این نظام را صریحاً خبر نمی‌داد^{۱۲} ما هیچ گاه تعیین کرده نمی‌توانستیم که این کار در دنیا بار دوم نیز شده می‌تواند. و این تاثیر بخاطر این نزد م موجود است که در طول تاریخ این دور سعادت مندراد دنیا فقط یکبار مشایده نبوده است. اهمیت مشکل بودن این کار از این هم معلوم می‌شود که این کار قبل از حضرت محمد ﷺ توسط هیچ پیامبر تکمیل نگردید. و فعلاً که رسالت و نبوت بالای حضور اکرم ختم گردیده و کاری را که

توسط سائیر پیامبران انجام پذیرفته چگونه توسط امتیان انجام خواهد گرفت؟

عقل محدود انسانی این حرف را قبول کرده نمی تواند که کاریکه در تاریخ انسانی یکبار و آنهم توسط سید الانبیاء والمرسلین تحقق یافته پس دوباره توسط ویدست امتیان صورت بگیرد. و همچنان در عصر امروزی در حالیکه تمایل وقت و زمانه نیز متغیر است. و انسان غرق ماده گرایی بوده و تمام مطلوب و مقصود هم همین ماده گرایی قرار گرفته پس چگونه عقل پذیرد که این مرحله سخت و دشوار بالاخره طی خواهد گردید. بالای تمام انسانیت تهذیب ماده گرایی غالب می باشد و در سطح بین المللی اباحت عربی و فحاشی به منزله یک هنر محسوب می گردد و به نام کلتور (فرهنگ) و ثقافت ترقی می کند و این است رخ و تمایل دنیا در حالیکه اسلام انسان را بطرف رخ دیگر سوق میدهد به این سبب این کار را آسان فکر نموده پیش رفتن و تحمل مشقت این کار سخت نادانی است. و در زمین یک واقفیت به مثابه شهادت واقعی عینی نزد ما موجود است. به اساس تبلیغات و فشار سیاسی در قانون ما بین این ماده (هیچ قانون سازی مخالف قرآن و سنت صورت نمی گردد) گنجایند شده است مگر عمل بالائی آن تا امروز و بعد از گزشت تقریباً نیم قرن از منظور شدن قرارداد مقاصد نه شده است زیرا تمایل وقت و زمانه بکلی بطرف دیگری روان است که بکلی مخالف اسلام و در مقابل آن قرار دارد. از بین بردن سرمایه داری کار آسان بنوده بلکه به مثابه گرفتن لقمه از دهن شیر می باشد طبقات مراعات یافته کسانی که حاکمیت خدائی شان نافذ است. گرفتن خدائی آن با کار

آسان نیست -

من تمام این حرف‌ها را که جهت مایوسی تان نمی گویم بلکه بخاطر این می گویم تا شما هر قدم که می گیرید با دیدن مشکلات به عقب نروید و به یاد داشته باشید که این کار مشکل را دوباره تحقق خواهیم داد زیرا که خبر تحقق دوباره آن را حضرت محمد ﷺ که (الصادق والمصدق) می باشد داده است -

طریق کار برپا نمودن نظام خلافت

الآن من بطرف اصل موضوع آمده و طریق کار برپا نمودن نظام خلافت را برایتان به وضاحت بیان می کنم لیکن در دوران این موضوع در وضاحت خود اسلوب نفی و اثبات را اختیار نموده زیرا یک اسلوب مشهور است - خود کلمه طیبه دارای دو جزء است اول نفی یعنی "لَا إِلَهَ" و دوم اثبات یعنی "إِلَّا اللَّهُ"

قبل ازین به اساس شش حرف نفی می کنم که کار مورد نظر به اینگونه انجام نخواهد گردید به این قسم بسیار حرف‌ها خود بخود واضح گردیده معلوم می شود و پس از آن موضوع اثبات آسان گردیده شش حرف که من نفی می کنم بدو بخش تقسیم شده می تواند سه حرف قسمی است که به هر مسلمان معلوم است ولی باز هم جهت تازه نمودن در شعورشان تذکر لازم است تا انسان درباره آن بایکسو باشد -

خواهش 'دعا' و تلاش بدون حکمت سه حرف است که به اساس آن این منزل طی شده نمی تواند -

خواهش، دعا و تلاش بدون حکمت

(۱) خواهش : در حقیقت این کار عظیم فقط به خواہش (۱۳)

تحقق نمی یابد. خداوند جل جلاله در سوره نساء آیت شماره (۱۲۳) ذکر کرده است : ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ ای مسلمانان نه به خواہش شما چیز می شود و نه به خواہش اهل کتاب "یک حرف واقعی است که فقط به خواہش یکدانه گندم نیز پیدا شده نمی تواند و به خاطر آن زمین باید اسپار گردیده در وقت مناسب تخم باید کشت شود و بعد از آن آبیاری گردیده و در غیر آن شما فصل گرفته نمی توانید به خاطر یککه این دنیا (عالم اسباب) گفته می شود و هر کاری که بدون علت و اسباب صورت بگیرد معجزه گفته می شود و سلسله معجزه با با ختم نبوت ختم گردیده است. (۱۴) ظهور معجزه مخصوص نبوت بوده و آن هم بخاطر اتمام حجت و اصل و اساس کار نبوت حضور اکرم معجزات بنوده بلکه جناب شان در این کار با کوهی از مصائب و مشکلات روبرو گردیدند. و قابل یاد آور ست که وقتی که جناب شان و اصحاب کرام تمام مایملک خود را گرفته آماده قربانی گردیدند پس نصرت خداوندی نیز به سراغ شان آمد و این نصرت امروز نیز آمده می تواند :

فضائی بدر پیدا کن ملک در نصرت آید

قطار اندر قطار امروز هم از حکم ربانی

(۲) دعا : موضوع دوم که عرض می کنم این است که این کار به

دعا نیز نمی شود ولی این حقیقت است که دعا یک قوت بزرگ است در جای خود حائز اهمیت می باشد. نبی کریم ﷺ فرموده

اند "الدُّعَاءُ مُنْعُ الْعِبَادَةِ" یعنی که دعا مغز عبادت است و در جای دیگری فرموده اند "الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ" یعنی اینکه دعا عبادت است. جناب شان قوت و بزرگی دعا را بیان نموده فرموده اند "لَا يَرُدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ" گویا تقدیر متعلق (قضای غیر مبرم) نیز به دعا تبدیل می گردد. اهمیت دعا یک حقیقت مسلم است لیکن در پهلوی دعا یک سلسله قوانین الهی نیز وجود دارد که باید مراعات شود. از همه اول تر دیده شود که دعا کننده حق دعا را دارد بانه در قرآن حکیم ارشاد است ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ "ای اهل کتاب! شما هیچ حیثیت ندارید (شما دهن ندارید که با ما حرف بزنید) تا وقتی که شما به تورات و انجیل عمل نکنید". به همین اساس دوباره خود نیز باید قیاس کنید "يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا الْقُرْآنَ....." یعنی "ای اهل قرآن شما هیچ حیثیت ندارید تا وقتی که قرآن را حاکم نسازید" حرف دوم اینکه دعا قبول می گردد که بر آنچه در اختیار انسان قرار دارد آن را کرده باشد هر آنچه در نزد شماست در میدان آورده و بعد از آن از خداوند دعا کنید. بقول اقبال ع ترجمه اژادرو:

امروز اگر بودت ایمان برابمی
هم تار نمایندت انداز گلستانی

سلسله نصرت خداوندی برگز قطع نگردیده است ولی حصول این نصرت مشروط به یک قاعده می باشد که در سوره بقره آیت شماره (۲۱۳) بیان شده است :

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ وَالضَّرَّاءُ وَالْضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ

الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ؟ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾

"آیا می پندارید که می در آئید در بهشت حال آنکه هنوز پیش نیامده شمارا حالت آنانی که گروشتند پیش از شمار سپید یا ایشان سختی و محنت و جنبایند شده تا آنکه می گفت پیغمبر و آنانی که ایمان آوردند باوی کی می آید مدد خدا آگاه شوید هر آئینه مدد خدا نزدیک است"

قسمی که قبل از تذکره دادم آیه "نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ" در آخر سوره ه یا اوائل سنه ۶ ه داده شده بود در مدت سیزده سال دور مکی تا جنگ احزاب (خندق) مدت پنج سال دوران مصائب و خیلی مشکلات محسوب می گردد گویا در دوران هفده سال حضور اکرم ﷺ و یاران شان با جهاد و قتال عملی ایمان و عمل صالح خود را ثابت نمودند و بعد از آن فرموده شد :

"ای نبی ﷺ بشارت بدهید که شما و همراهان شما در امتحانات کامیاب گردیده اید و اکنون نصرت ما آمد نیست و فتح قدم شمارا بوسید نیست"

اینکه من می گویم که فقط به دعا با کاری نمی شود اساس آن - تجربه خود شما نیز می باشد در سال ۱۹۷۱ء در جنگ هند و پاکستان نتیجه و حشر دعا های ما چه شد؟ در اکثر مساجد دعای قنوت نازل (۱۵) قرائت گردید و چندین صبح این دعا به بسیار زار و گریان خوانده شد ولی نتیجه چه شد؟ از این معلوم گردید که دعا نیز تابع یک قواعد و ضوابط می باشد - خداوند می بیند که دعا کننده کیست؟ روش او با دین و شریعت ما چگونه است؟ عمل کرد شخصی او چگونه است؟ پس به این اساس دعا با وقتی موثر شده می تواند که

ما عملاً ثابت کنیم که ما اهل دعا هستیم. (۱)

(۳) محنت و مشقت غیر حکیمانه : فعلاً موضوع سوم را که خیلی مهم

است به عرض می‌رسانم و آن این است که این کار فقط به تلاش و مشقت نیز نمی‌شود حتی اگر این محنت و مشقت بدرجه آخری خود هم رسیده باشد، محنت و مشقت موقت و مضمروا قی می‌گردد که بطریقه حضور اکرم ﷺ بوده باشد. و محض قربانی دادن نه سابق جای را گرفته و نه حالا جای را می‌گیرد. مثال واضح نزدتان است، در افغانستان ده‌لک نفر به اخلاص جان دادند ولی نتیجه آن به جز خانه جنگی و با هم دست و گریبان بودن چیز دیگری نشد زیرا که در این جدوجهد از طریقه حضور اکرم ﷺ انحراف صورت گرفت. اگرچه این یک حقیقت مسلم است که در آنجا خونیکه با اخلاصی کامل داده شده در نزد خداوند ضایع نمی‌باشد و خداوند متعال درین دنیا نیز کدام نتیجه را مرتب خواهد نمود لیکن تا حال نتیجه مرتب نگردیده است. چیزیکه بنظر ما می‌خورد به جز خانه جنگی چیز دیگری نیست به همین قسم دردوران تحریک پاکستان چندین هزار جان که قربانی داده شد ولی در اینجا باز هم اسلام نیامد و این مثال بابیه خاطر باز شدن چشمان ما کافی می‌باشد. بقول شیخ سعدی

خلاف پیمبر کسی راه گزیند

که هرگز بمنزل نه خواهد رسید

به استناد دو شخصیت بزرگ می‌خواهم تا موضوع را واضحتر سازم و آن اینکه فقط طریقه محمدی ضامن کامیابی می‌باشد. از این دو شخصیت یکی بعد از انبیاء افضل البشر بالتحقیق حضرت ابوبکر الصدیق^۱ است و شخصیت دوم امام مالک رحمه الله می

باشد و قتی که حضرت ابوبکر الصدیق* حضرت عمر* را جان نشین خود نامزد نمود در این موقع یک خطبه خوب ارشاد فرمود و گفت "لَا يَصْلُحُ آخِرُهُ إِلَّا بِمَا صَلَّحَ بِهِ أَوَّلُهُ" یعنی این حقیقت را خوب بدان که درین معامله (نظام خلافت) بخش آخر آن اصلاح شده نه می تواند مگر طریقه بخش اول آن اصلاح گردیده است" این قول حضرت ابوبکر الصدیق* را امام مالک به اسلوب زیاده تر و واضح نموده بیان فرمودند "لَنْ يَصْلُحَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا بِمَا صَلَّحَ بِهِ أَوَّلُهُ" یعنی "اصلاح بخش آخر این امت شده نمی تواند مگر به طریقه که بخش اول آن اصلاح شده بود" - و ما باید قلبا بیزیریم که انتخاب راه های دیگران نتیجه مثبت نخواهد داد این موضوع را نیز نباید فراموش کنیم که عمل کردن بر یک جز طریقه محمدی نیز سودمند واقع نمی گردد ما باید سیرت پیامبر ﷺ را بنیمیم که قبلا چه چیز بود و بعد از آن چه بود و اینکه سیرت کلی را باید بخوانیم من موضوع را برایتان در روشنی این حدیث مبارکه گذاشته و اصلاح اول این امت به اساس خلافت علی منہاج النبوه بوده و اصلاح آخر آن نیز به همین طریق اول صورت می گیرد - فعلا شما درباره اقوال حضرت ابوبکر* و امام مالک تدبر نمایید که اصلاح بخش آخری این امت نیز بطریقه اصلاح اول (خلافت علی منہاج النبوه) ممکن شده می تواند و برای ما معلوم گردید که اتباع از طریقه اولی باعث برپا نمودن نظام خلافت بار دوم شده می تواند -

شهادت تجربه عملی

این حرف های که نفیا بیان کردم که توسط آن خلافت علی منہاج النبوه قائم شده نمی تواند به اساس شهادت تجربه عملی

من حالا جائزه این را میخواهم تا به صورت شکل عملی تقدیم کنم و در این جائزه ارتکاز توجه بر سیرت نبوی ﷺ می ماند حرف های من اصولی بوده و بدون ذکر نام هیچ گروه یا حزب آن را واضح می سازم. درین رابطه توجه تان را به طرف کسانی مبذول می کنم که به نظر آن ها صرف تبلیغ و تلقین در تبدیلی مردم کافی بوده و وقتی که مردم ذهنا آماده شدند نظام خود بخود تبدیل می شود در حالیکه تبلیغ و تلقین نقطه آغاز دعوت محمدی ﷺ می باشد. پس اگر کسی به این فکر باشد که محض به تبلیغ نمودن این کار صورت می گیرد مرتکب اشتباه بزرگ گردیده است. دعوت و تبلیغ افراد را اصلاح کرده می تواند ولی نظام را تبدیل کرده نمی تواند. درین شک نیست که مرد سلیم الفطرت بذریعه دعوت و تبلیغ بطرف دین می آید قسمیکه مقناطیس آهن را بطرف خود می کشاند به همین قسم دین ماکه یک دین فطری می باشد انسان های سالم را بطرف خود می کشاند و آن را دعوت دین را قبول می کنند ولی موضوع تبدیلی نظام چیز جدا و تفاوت می باشد زیرا منافع اصحاب اقتدار به آن وابسته و این مردم از نظام استفاده مادی می کنند پس به این اساس این افراد منحرف شده دعوت را قبول نکرده و بخاطر قبول اندن دین به اینگونه مردم راه بای دیگری باید انتخاب شوند در سوره حدید به این موضوع تاکید شده است :

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْتَفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٣٠﴾ (آیه شماره ۳۰)

"به تحقیق فرستادیم رسولان خود را با نشان‌ها و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و ترازو را تا قایم باشند مردم به انصاف و فروود آوریم این را در آن جنگ سخت است برای مردمان و تا معلوم کنند الله کسی را که مدد می‌کند خدا را و رسولان او را نادیده (در غیاب) بی شک الله توانا غالب است".

از این آیت مبارکه واضح می‌گردد که مردم را ملتزم ساختن به انصاف (غالب نمودن دین) گویا مدد کردن با خداوند جل جلاله است و برعکس آن غالب نکردن دین بمقام یک بغاوت و با سرکشی از الله تبارک و تعالی تلقی می‌شود و از بین بردن این سرکشی و غالب نمودن دین خداوند یک کمک است و چونکه رسول (ﷺ) به اساس وظیفه منصبی خویش مکلف به غالب نمودن دین خداوند جل جلاله است پس کمک و مدد با رسول (ﷺ) نیز لازم است به این اساس دعوت رسول می‌باشد که "مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ" (کیست کمک کننده من بخاطر غلبه دین خدا)

آیه فوق در سوره حدید از جمله آیات مهم قرآن مجید است و از این آیت ثابت گردید که برای تبدیلی نظام قوت و قدرت ناگزیر می‌باشد ^{۱۴} حتی که در یک مرحله ضرورت استعمال اسلحه نیز دیده می‌شود.

و باید تذکر داد که اگر یک نفر در فکر حاکم نمودن نظام خلافت به شکل غیر شعوری از طریق تبلیغ باشد قابل معافی و بخشش نبواید بود ولی اگر کسی حقیقتاً به این فکر باشد این کار و فکر به مثابه توپین نبی اکرم (ﷺ) "نعوذ بالله" مرتکب شده است - زیرا این یک حقیقت است که این کار فقط به تبلیغ شده

نمی تواند و اگر ممکن می بود پس چرا پیغمبر ﷺ شمشیر را برداشت؟ من می گویم که اگر این کار فقط به تبلیغ ممکن می بود رسول برگز ریختن یک قطره خون کافر را به زمین نمی گذاشت چه جائیکه خون یک مسلمان ریخته می شود ولی بخاطر اقامت نظام خلافت مجبور این کار را کردند اگر از یک طرف خون صدها کافریه زمین ریخت از طرف دیگر صدها صحابی هم جان خود را از دست دادند^{۱۸} حتی که خون خود نبی اکرم در دامنه احد جذب گردیده که چو بای طائف را رنگین ساخت.

از طریق انتخابات

راه مشهور دوم که در تمام دنیا بعد از تبلیغ مروج است راه انتخابات است و مردم فکر می کنند که طریقه که زیاده استعمال می گردد دارای منافع زیاد خواهد بود. از آن راه یکی هم راه انتخابات است که استادان غربی ما را یاد داده اند که اقبال بر آنها طنز کرده گفته است (ترجمه از اردو)

ایکشن	ممبری	کونسل	صدارت
بنا	کردمت	آزادی	این
بیفکنید	در	کو	باحقارت
عراق	اند	بیضه	تهدیب
			مغرب

قسمیکه قبلا گفته شد چیزیکه رواج یافت بعدا بالای اذهان مردم تسلط پیدا می کند فعلا به کدام اندازه احزاب و کارکنان آن با اخلاصی زیاد همه قوت و توانائی خود را صرف همین طریق (انتخابات) می کنند من درباره اخلاص اکثریت کارکنان شک ندارم و به خلوص دل این را می پذیرم زیرا اکثریت افراد احزاب

مخلص بوده و وجود این احزاب از افراد مستحکم می گردد ولی ممکن است که از پیران موضوع بعض شان چنین باشد و مادر باره هیچ کدام آنها به یقین چیزی گفته نمی توانیم زیرا حال دل هر انسان را صرف خداوند جل جلاله بهتر می داند با وجود این که من اخلاص و صداقت اکابرین و کارکنان مذکور را می پذیرم ولی باید به وضاحت برایشان بگویم که اگر آن ها گمان می کنند که خلافت اسلامی از طریق انتخابات ممکن می باشد مرتکب اشتباه بزرگ گردیده اند و اگر نبی اکرم^ص می خواست تا در جزیره نمای عرب حکومت اسلامی را توسط انتخابات بیاورد پس این کار را کرده می توانست؟

این مثال را در حالی دادم که می ترسم مبادا در شان آنحضرت^ص گستاخی تلقی نگردد ولی یک مثال دیگر از ماضی قریب داریم و آن اینکه آیا آیت الله خمینی حکومت اسلامی در ایران توسط انتخابات آورده می توانست؟ هیچ کسی جواب مثبت داده نمی تواند و اگر شما در باره این موضوع به آیت قرآنی ضرورت دارید آیه قرآنی نیز وجود دارد :

﴿وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾

(الانعام : ۱۱۷)

"اگر شما پیروی اکثریت باشندگان زمین را کردید پس آن شمار از راه الله تعالی منحرف ساخته گمراه می گشتند."

در حالی که تمام دار و مدار انتخابات به اکثریت و اقلیت ارتباط می گیرد و تمام قوانین مفروضه روی همین اصل استوار است که اکثریت برحق و اقلیت باطل می باشد پس اگر از دلیل قرآنی ضرورت به دلیل عقلی باشد هر کس می داند که آن هم موجود است

که هر کشور دارای طرح سیاسی و اقتصادی خصوصی می باشد در بعض ممالک نظام قبائلی مروج است و در تحت این نظام سردار قبائلی سرچشمه قدرت محسوب می گردد و اگر در زیر سایه این نظام یک انتخابات شفاف و غیر جانبدار هم صورت بگیرد همان چهره با تعاقب قدرت می نمایند در انتخابات هم همان سیستم سیاسی اجتماعی و اقتصادی نمایان گردیده پیش می آید که در آن جامعه رائج است و جز همان نظام مروج اجتماعی چیز دیگری نمی آید. به شما معلوم است که بفتاد درصد مردم پاکستان در دیهات زندگی می کنند و همه شان مزارعین اربابا فیودالست ها می باشند پس درین صورت چگونه در وضع و حالات تغیر بوجود آورد. در نظام انتخابات فقط بجای یک لغاری 'لغاری دیگری می آید بجای یک مزاری مزاری دیگر و بجای یک جتوئی جتوئی دیگر انتخاب می گردد و بجز این ها کسی دیگری آمده نمی تواند. شاید در شهر با تغیر بیاید بخاطریکه تسلط زمیندار بر شهر با مثل دیهات نیست 'در شهر با اجتماعات مردمی صورت گرفته می تواند قسمیکه حرکت ایم کیو ایم در کراچی پیدا شد ولی همین تغییرات در شهر با نیز بحیثیت یک تغیر کلی شده نمی تواند در صورتیکه اساس تبدیلی انتخابات باشد اگر انسان دلائل مذکور فوق را مد نظر گرفته کمی با خود فکر کند به این نتیجه می رسد که طریقه انتخابات پرگز مفید و موثر نمی باشد ولی این موضوع که از این که انتخابات مروج است باید شرکت نمود امر جداگانه است.

یکی از عوامل شرکت در انتخابات این هم است که به بعضی ها چند نشست نصیب شان گردیده در پارلمان ملی 'در مجلس سنا'

در بازار لمان ایالتی و بخاطر چندین نشست با تمام وسائل و توانائی
کارکنان و افراد خود را قربان می کنند. برای اولین بار انتخابات در
پنجاب در سال ۱۹۵۱ انعقاد یافته بود و الان در سال ۱۹۹۶ است. شما
خودتان ببینید که در طول ۳۲ سال گذشته که تقریباً نیم قرن سپری
شده است با اجراء نمودن تجربیات ناکام چه سود برده شده است.
و باز هم از عقل کار گرفته نمی شود. قرآن می فرماید ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ
أَشُدُّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ یعنی بچه هم برسیدن در سن چهل سالگی
به پختگی عقل و شعور می رسد. ایکاش احزاب دینی ما که از
تعقل کار گرفته درس عبرت بگیرند و در خط مشی خود تجدید
نظر کنند.

تشدد و دہشت گردی

یک راه خیلی خطرناک دیگری که تنظیم بانی اسلامی به آن رو
آورده اند آن راه فعالیت های پرتشدد و دہشت افگنی بر ضد
دشمنان و یا معاندین می باشد گرچه تنظیم بانی اسلامی این راه را
در مقابلہ با تشدد و جواب به آن اختیار کرده اند و در زمینه از قتال
دوران حضور اکرم ﷺ دلیل می آورند ولی این راه هم برای اقامہ
نظام خلافت هموار نمی باشد^{۱۹۱} بدبختانه که این روش در کشور
های عربی زیادہ تر شدید گردیده است در سال ۱۹۷۹ مدتی در
شہرهای مختلف مصر بودم و من دیدم کہ بسیار جوانان مسلمان
درین فعالیت ہا سہیم بودند و من پابندی آن ہا را بہ دینداری زیادہ
چنین بیان می کنم کہ این نتیجہ فعالیت جماعت اسلامی است
کہ یک جماعت فکری انقلابی و دارای مزاج نظریاتی است و
تنظیم تبلیغی روحیہ اتباع سنت دین عاجزی و تواضع را پیدا

کرده است. و در این جوانان مصری بر دو صفت متذکره جمع می باشد ولی آن‌ها در مقابله تشدد از دپشت افگنی کار گرفته اند. به همین قسم تحریک اسلامی الجزایر راه انتخابات را اختیار نموده بود و کامیابی اش حتمی بود و در مرحله اول نتایج برتری کامل داشت^{۱۱۱} ولی پس از پیروزی آن‌ها در انتخابات راه آن‌ها را در یعه تشدد بند نمودند و انتخابات منسوخ اعلان شد و کارکنان تحریک اسلامی را هدف جبر و تشدد قرار دادند و تحریک اسلامی هم جواباً از تشدد کار گرفت^{۱۱۲} ولی این گونه فعالیت بای در مقابل اردوی ملی و حکومت مفید نمی باشد ولی در مقابل قوای اشغالگر مفید است و قسمی که مقاومت مردم الجزایر در مقابل فرانسه^{۱۱۳} فرانسه را مجبور به عقب نشینی نمود^{۱۱۴} در حالیکه در مقابل اردوی ملی چنین یک حرکت سودمند نمی باشد باید در بین این دو موضوع فرق شود زیرا قوای فرانسه خیلی دور واقع گردیده بود و از طرف دیگر کمک بای فرانسه به الجزایر فقط در ارسال اسلحه به اردوی الجزایر خلاصه می گردد و در ویت نام امریکه به همین دلیل شکست خورد.

موضوع دوم این است که معمولاً روابط اردوی قومی و حکومت ملکی با ساکنین آن کشور بوده می باشد که در صورت فعالیت‌های پرتشدد همکاری و تعاون قومی با آنها اضافه می‌گردد و مخالفت گروه متشدد در ویت نام افزایش می باشد.

اهمیت مطالعه سیرت نبوی^ص

من اسلوب کارنی اکرم صلی الله علیه و آله را بنام "جد و جید انقلابی" نامی
کنم و تمام مراحل این جد و جید را در روشنی سیرت النبی صلی الله علیه و آله

بیان کرده‌ام من عمل تبدیلی نظام را به نام "انقلاب" یاد می‌کنم و یگانه راه وصول به این هدف بتوسط نبی (ﷺ) می‌باشد برای شما معلوم است که اگر اندک گمان شود که در یک زمین تیل موجود است پس به اساس این گمان بخاطر استخراج تیل به ملیونیا روئیده به مصرف می‌رسد و اگر یقین باشد که درین زمین تیل موجود است پس چه باید کرد؟

وقتیکه برای ما معلوم است که معرفت تمام مراحل جدوجهد انقلابی در سیرت نبوی (ﷺ) نه تنها موجود است بلکه یگانه ذریعه هم‌همین سیرت نبی است باید تمام توجه خود را به این امر مرکوز نمایم که "جا این جا است" و وقتیکه ما سیرت را بدقت مطالعه کردیم باید در محتویات متن آن عمیقاً بسنجیم. از سیرت نبی می‌آموزیم که حضور اکرم (ﷺ) در مرحله اول چه کرد مرحله دومی آن شامل کدام کار بود و تحت کدام شرائط و تکمیل آن وارد مرحله جدید گردید.

"انقلاب محمد" --- یک انقلاب جامع

معرفت مراحل جدوجهد انقلابی فقط در سیرت نبی (ﷺ) نهفته است و من این ادعای خود را به دو دلیل روشن و واضح می‌سازم دلیل اول این است که تمام انقلابات دنیا که آمده است همه شان جزوی بوده و در تمام تاریخ انسانیت مثال یک انقلاب کامل و همه جانبه "انقلاب محمدی" می‌باشد.

انقلاب دو نیم صد ساله قبلی فرانسه بسیار بر سر زبان‌هاست ولی درین انقلاب فقط هیکل سیاسی تبدیل شده بود نتایج این انقلاب در عقائد، اخلاق، حالت اجتماعی، کدام تغیر صحیح را

رومانه ساخت و حتی که نظام اقتصادی نیز به حال خود باقی ماند گویا فقط یک جانب زندگی اجتماعی تبدیل شد همین شکل در آغاز این قرن به انقلاب بالشوویک فقط هیکل اقتصادی متغیر شد و اساس نظام اقتصادی 'از بین بردن ملکیت فردی' و ملی کردن تمام وسائل به دولت گزاشته شد. ولی به اساس این نظام اقتصادی هیچ تبدیلی انقلابی در عقائد 'اخلاق' 'ظرفیت' و روایات تبدیلی و انداز فکر و نظر 'مطابق وعده نیامده همه باطل ثابت گردید.

ولی برعکس این دو انقلابات 'اگر انقلاب حضور اکرم ﷺ دیده شود معلوم می گردد که بخاطر دیدن اینکه کدام بخش انفرادی و یا اجتماعی زندگی انسانی از تبدیلی بیرون مانده باشد به ذره بین تلاش باید کرد. در عقائد مردم 'نظریات' 'عنعنات' و خلاصه اینکه صبح تا شام و از شام تا صبح تبدیلی و تغیر و روتما گردید 'نه تنها در نظام اقتصادی و سیاسی تبدیلی واقع شد بلکه ملتیکه دارای افراد با سواد و تعلیم یافته آن حتی در قبیله های متمدن به انگشتان حساب می گردید در علم و تحقیق امام دیگران شد و موجد تمام علوم و فنون جدید و احیاء کننده علوم قدیم قرار گرفت و آن قوم جنگه جو که قرآن حکیمه آن بار "قَوْمًا لَّدَا" گفت و مولانا حالی نقشه آن را چنین مرتب ساخت ترجمه از اردو

گپ جنگه جو - بوسه

گپ جنگه جو - بوسه

و آن ملت مبدب ترین ملت امن پسند در دنیا تبارز نمود و مطابق پیش گونی حضور اکرم ﷺ اگر یک زن از صعاء تا حضر موت سفر کند بجز خوف الله تعالی دیگر خوف در دلش جای نداشته باشد

زن با در آن راهی به سفر شروع نمودند که بدون کاروان و قافله ممکن نبود. قومیکه بکلی با نظم آشنا نبود و هر فرد آن فرعون گشته بود آنقدر با نظم عادت نمود که نماز پنجگانه آذان اقامت صف بندی و آن قدر تابع و پایبند به امام شدند که گمان گروپ اردو بالایی شان میرفت این است آن انقلاب بزرگیکه حضور اکرم ﷺ آن راه را همگان آوردند.

یک فرق عمده دیگر که در بین انقلاب محمدی و انقلابات دیگر مشاهده می شود این است که تمام انقلابات دیگر در چندین نسل مکمل گردیده اند یک نسل مفکوره آن ها را پیش نموده گویا مفکرین پیدا نموده اند ولی مردم میدان نبودند که جد و جید کدام انقلاب را نموده آن را مکمل و کامیاب می نمودند. در تاریخ مثال های زیاد داریم مثلاً والیتر و روسو از جمله مفکرین بزرگ بودند و در عقب انقلاب فرانسه فکر آن ها کار فرما بود ولی فایده عملی انقلاب نه تنها روسو نه بود بلکه اصلاً هیچ کدام فایده نداشت و به همین خاطر این انقلاب به یک انقلاب خونی ثابت گردید.

انقلاب دوم که قبلاً تذکر دادم انقلاب بالشویک بود که در عقب آن افکار و نظریات کارل مارکس و انجلز کار فرما بود کارل مارکس یک کتاب "Das Capital" نوشت و علامه اقبال درباره کتاب او چنین گفت "نیست پیغمبر ولیکن دریغل دارد کتاب" درین شک نیست که کارل مارکس یک مفکوره داد ولی خود او در زندگی خود حتی در یک قریه نیز انقلاب آورده نتوانست آنها کتاب خود را در جرمنی و انگلستان تکمیل ساخت و به مطابق فلسفه آن باید انقلاب نیز در همان ممالک صنعتی و سرمایه دار

برپای می گردید، درحالیکه انقلاب آمد ولی دریک کشور عقب مانده از لحاظ صنعت مثل روس که فقط دارای معیشت زرعی بود مگر برخلاف آن انقلاب حضور اکرم ﷺ تمام مراحل آن توسط یک نفر و آن هم در زندگی خودش به پایان رسید و جناب شان به تنبائی دعوت را آغاز نموده نه کدام تنظیم و نه کدام دفتر داشت در آغاز دعوت زوجه محترمه شان 'دوست قلبی شان' و یک غلام آزاد کرده شان و پسر کاکای شان^(۱۳) ایمان آوردند. و پس از زحمت کشتی ده ساله حدود دو صد و پنجاه نفر مسلمان شدند. حضور اکرم ﷺ به تنبائی خود در کوه صفا ایستاده ندای "و اصباحاه" را بلند نمودند و پسندید که در یک مرحله همان شخصی قیادت او را در جنگ بدر نیز می کنند. و حتی تمام مراحل انقلاب را به تنبائی مکمل نمودند و تقاضای آن را تکمیل می کنند و این سخن برایتان در تاریخ جای دیگری به نظری می رسد و به این اساس نیز باید یقین کنیم که یگانه مرجع و ماخذ این انقلاب صرف سیرت نبوی می باشد.

مراحل منبج انقلاب نبوی^۴

الان مراحل انقلاب را که از سیرت نبوی گرفته شده است برایتان واضح می کنم و قبل از آن را به شش مرحله تقسیم نموده بودم یعنی (۱) دعوت (۲) تنظیم (۳) تربیت (۴) صبر محض یا (Passive Resistance) (۵) اقدام و بالاخر (۶) تصادم مسلحانه و مراحل مذکور را بزبان ساده و بطور مختصر در سه مرحله بیان می کنم.

دعوت ایمان بذریعہ قرآن، تربیت و تزکیہ

مرحلہ اول "دعوت ایمان بذریعہ قرآن" می باشد، ایس یک حقیقت است کہ ہر نظام دارای یک اساس فلسفیانہ می باشد و تا زمانیکہ این فلسفہ را در ذہن جای نہ دہیم برای آن انقلاب هیچ کار کردہ نمی توانیم اساس فکری و فلسفی اسلام ایمان است^۱ اولی اکثریت ما از ایمان محروم ہستیم۔ ما بخاطر این مسلمان ہستیم کہ در خانہ والدین مسلمان پیدا شدہ ایم فقط یک عقیدہ میراثی است کہ در گوشہ از ذہن ما جا گرفتہ است۔ فکر و عمل ما بہ این عقیدہ هیچ گونه ارتباط ندارد، رسم و رواج ہائیکہ ما بہ اساس آن طرز عمل کرد خود را تعین می سازیم با عقیدہ ما کدام ارتباط ندارد و شاید مردم کمی از مبتلاء شدن بہ چنین موضوع محفوظ مانده باشند، اکثر ما فقط مسلمان ہستیم و آن ہم باید فضل خداوند جل جلالہ پنداشتہ شود کہ ما را در یک فامیل مسلمان پیدا کردہ است و اگر خدا نخواستہ ما را در یک خانہ بند و بیاعیسانی پیدا می کرد معلوم بنود کہ چقدر نفرا ایمان قبول می کرد ہر کدام ما با خود محاسبہ کردہ می توانیم۔

در سورہ حجرات آیت شمارہ ۱۵۱ ایمان چنین تعریف گردیدہ

است۔ خداوند می فرماید

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَالُوا
وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ ۝ ﴾

"جز ایس نیست کہ مومنان در حقیقت آنست کہ ایمان آوردند و بجہاد و پیامبر و بارگاہ کبریا و جہاد نمودند و مومن خود و جان خود در راہ خدا آں جماعہ آنست کہ گویند۔"

در این آیت کریمه ایمان حقیقی ذکر شده است یعنی ایمان که بدرجه یقین رسیده است بقول اقبال : (ترجمه از اردو)

یقین پیدا کن این قوت رساند

به درویشی که شد مسجود فقور

از آیات مذکوره سوره حجرات معلوم گردید که ایمان و جهاد لازم و ملزوم می باشند و امکان ندارد که در دل ایمان حقیقی باشد و در عمل جهاد نباشد بناء مرحله اول این انقلاب "دعوت ایمان بذریعه قرآن" است و به همین خاطر خداوند در سوره نساء شماره آیت (۱۳۶) چنین فرموده اند

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾

"ای مومنان یقین کنید به خدا و پیغمبرش و کتابی که فرو فرستاده بر رسول خود و به کتابی که پیش فرستاده -"

درین آیت مبارکه گویا که گفته شده است که شما ایمان قانونی قبلا حاصل نموده اید ولی ایمان حقیقی که یک قوت بزرگ است کوشش نمائید تا آن را حاصل کنید -

باید یاد آور شوم که بحر قرآن راه های دیگر نیز جهت حصول ایمان وجود دارد و من قبول دارم که آسان ترین راه حصول ایمان و یقین رفاقت و دوستی و همنشینی اصحاب ایمان و یقین می باشد قرآن مجید می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

(التوبة ۱۱۹)

"ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید -"

این یک حقیقت است که در جائیکه آتش باشد کسیکه نردیکش باشد حرارت آن خود بخود می رسد ضرورت به تلاش نیست گویا قربت اصحاب ایمان هم کافیست.

صحبت صالح ترا صالح کند

صحبت صالح ترا صالح کند

راه دوم حصول رضای خداوند و عمل کردن به احکام آن است ایمان و عمل دارای اثرات دو طرفه می باشند ایمان از عمل صالح پیدامی شود و اضافه نمودن در عمل صالح باعث اضافه شدن در ایمان می باشد گویا تسلسل عمل ذریعه پیدا شدن ایمان است. ولی با وجود اهمیت این موضوع ایمان که از این دو طریق پیدامی شود ایمان غیر شعوری می باشد که عنصر شعور در آن شامل نمی باشد و آن را ایمان کور گفته می توانیم ولی با وجود این بالائی عمل تاثیر می کند زیرا این شخص هم در قربانی در راه خدا آماده می باشد که این یک نعمت است ولی باید بدانیم که در انقلاب شعور و ایمان شعوری خیلی ضروری می باشد. ایمان شعوری که در آن عقیده راسخ شامل باشد و ذکاوت فردی حاکم باشد و بدون آن شعور مذکور پیدانمی شود و قتیکه عمل انقلابی داخل مراحل مذکور فوق گردید و قتیکه ضرورت به قربانی و فداکاری بوده باشد در آن وقت همین معتقدین کور کورانه هم رول مثبت بازی کرده می توانند به خاطر یک در وجود شان قوت آمادگی به فداکاری موجود می باشد.

ایمان شعوری و اهمیت آن

اهمیت ایمان شعوری را خداوند در قرآن مجید در سوره یوسف

آیت (۱۰۸) چنین ذکر کرده اند :

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾

این یک سخن بزرگ است که خداوند از زبان حضور اکرم ﷺ شهادت داده است که نه تنها صورت (پیامبر) بلکه تمام پیروانت در تاریکی سرگردان نیستند بلکه آگاهانه با بصیرت از ایمان برخوردار هستند. این همان ایمان است که در پهلوی - خود شعور و بصیرت باطنی هم دارد - سرچشمه و منبع اینگونه ایمان در فهم قرآن حکیم است بدون قرآن در هیچ جای دیگر وجود ندارد - بقول مولانا ظفر علی خان مرحوم - (ترجمه از اردو)

جنس ایمان را مجوز فلسفیان

عاقلاں یابند او را در قرآن

همچنین علامه اقبال یک شعر در آخرین ایام زندگی خود چنین گفت : (ترجمه از اردو)

تو بینی ما جریم را گزشته روز و شب

علم را من یافتم مثل نخیل بی رطب

گویا فرموده اند که ایشان بر قدر علم فلسفه و غیره را خوانده

بودند همه آن نخیل بی رطب (نخل بی بار) بود به همین خاطر آنها

در شعر دیگری می فرماید : (ترجمه از اردو)

عقال عقل را بستم خدایا

مرا هم صاحب سوز جنون کن!

قرآن مجید اینگونه ایمان را به اسالیب مختلف بار بار ذکر نموده

است مثلاً در سوره آل عمران صفت ایمان شعوری را چنین کرده

است : (ترجمه)

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ

فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ۖ

"آنانکه باد می کنند خدا را ایستاده و نشسته و برپیلوی
خوبیش خفته و فکر می کنند در پیدایش آسمانها و زمین می
گویند ای پروردگار ما نیا فریدی این را عبث -"

همین قسم قرآن مجید اہمیت 'عقل' 'شعور' 'تدبیر' فکر را چنین
ذکر کرده است۔ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ أَفَلَا
يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنُ لِيَذَكَّرُوا آیات و غیره اسالیب مختلفی اختیار کرده
شده اند۔

فقط قرآن مجید منبع و سرچشمه ایمان شعوری است و در باره
حقیقت این موضوع دلائل عقلی و نقلی وجود دارد از همه اولتر
برای دعوت پیامبر خدا و هر قدر اصطلاحات که در قرآن آمده است
در همه آن قرآن ذریعه و وسیله قرار داده شده است مثلاً

﴿فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ﴾ (ق : ۳۵)

"پس تذکره قرآن کرد"

﴿وَأَوْحِ إِلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنِ لِأُنذِرَ كُمْ بِهِ﴾ (الانعام : ۱۹)

"(بگوئید) به طرف من نازل کرده شده است این قرآن تا به
ذریعه قرآن "انذار" کنم۔"

﴿فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّذًا﴾

(مریم : ۹۲)

"پس جز این نیست که آسان ساختیم قرآن را به زبان (لغت) تو
تا مژده دهی به آن پرهیزگاران را و بترسانی آن گروه
ستیزندگان را۔"

﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (المائدة : ۶۷)

﴿بَرِّسَانِ﴾ آنکه بر تو نازل شده از جانب پروردگار۔"

﴿وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ (الفرقان : ۵۲)

”و مقابله کن ایشان را به قرآن مقابله بزرگ.“

ببینید ”تبلیغ“ و ”تذکیر“ ”انذار“ ”تبشیر“ و ”جihad“ برای همه قرآن کریم ماخذ و مرجع قرار گرفته است به همین سبب حضور اکرم پر جای که میروند بجای خطبه طولانی فقط قرآن مجید را خوانده می شنوایند.

ثمرات ایمان شعوری

اولین قدم جدوجهد درین کار انقلاب ”دعوت ایمان بذریعه قرآن“ می باشد در نتیجه حاصل شدن ایمان حقیقی از همه اولتر عمل انسان صحیح می شود قسمیکه قبلا هم گفتیم که اگر در دل ایمان حقیقی باشد بدون شک عمل انسان نیز صحیح می شود. نتیجه دوم که مرتب می شود عبارت است از هر آنچه خداوند به انسان اعطا فرموده است یعنی او را بالای جسم، جان، مال، منال خلافت شخصی اعطاء کرده است از آن کار گرفته همه چیز خود را در راه دین خداوند قربان می کند من در خطبه قبلی خود گفته بودم که خلافت شخصی هم یکنوع خلافت است و هر آنچه که خداوند به انسان اعطاء کرده است در استعمال آن حیثیت خلیفه را دارد اولین تقاضای خلافت شخص این است که مطابق حکم مالک اصلی هر چیز خود را قربان باید نمود چنانچه در سوره حدید آیه شماره (۷) ارشاد گرامی است :

﴿ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ ۝۷﴾

(الحدید : ۷)

”ایمان آرید به الله و به رسول او و خرج کنید از آنچه که بدست شما داده است نائب خود ساخته در آن (از جمله آن مالی که

ساخته است شمار احوالشان دیگران -"

نتیجه سوم ایمان حقیقی "جهاد" است و این نتیجه منطقی ایمان است قسمیکه در سوره صف درج است :

﴿ تُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَتُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ
وَأَنْفُسِكُمْ ﴾

"ایمان آرید به الله و رسول او جهاد کنید در راه خدا به اموال خود
و نفسهای خود" -

نتیجه چهارم ایمان تزکیه است - بدون شک تزکیه کدام عمل^(۱۶)
جداگانه نمی باشد و این حقیقت را باید درک نمود که هر قدری که
ایمان در پختگی خود میرسد بطور منطقی باطن او هم منور و
روشن می شود و از نور ایمان ظلمت و تاریکی می رود و این است
تزکیه باطن به طریق نبوی -^(۱۷)

من دو مرحله منهج نبوی را یکجا نموده و آن را در یک مرحله
یعنی دعوت ایمان و تزکیه بیان کرده ام از همه اولتر انقلاب به
مردانی ضرورت دارد که قلب با و اذهان شان از نور ایمان منور شده
باشد^(۱۸) زیرا اینگونه مردم بدعوت شما به این فکر انقلابی
لبیک می گویند این دعوت دعوت ایمان بوده و ذریعه آن قرآن می
باشد بعد ازین مرحله تربیت و تزکیه این فداکاران می رسد و
تزکیه مذکور هم از قرآن گرفته می شود گویا پرده عملیه یعنی
دعوت و تزکیه در اطراف قرآن می چرخند و این مضمون در قرآن
کریم در چهار مقامات آمده است چنانچه "در قرآن سوره جمعه
ارشاد است"

﴿ هُوَ الَّذِیْ بَعَثَ فِی الْأُمَمِیْنَ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ یَقُلُّوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِیْهِ
وَيُزَكِّیْهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ ﴾ (الجمعه : ۲)

"اوست آنکه برانگیخت درنا خوانان پیغمبری از ایشان
میخواند برایشان آیات اورا و پاک می سازد ایشان را و می
آموزد ایشان را کتاب و حکمت"

مضمون مذکوره در سوره آل عمران آیت (۱۶۳) چنین آمده است :

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ
كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝﴾

"به تحقیق احسان کرد خدا بر ایمان داران آنگاه که فرستاد در
ایشان پیغمبری از خود شان می خواند برایشان آیت های
خدا را و پاک می کند ایشان را از شرک و غیره می آموزد ایشان
را کتاب و سخن سودمند و هر آینه بودند از پیش در گمراهی
آشکارا"

در سوره بقره مطلب مذکور در دو مقامات^(۱۹) ذکر گردیده است
و تمام این مراحل بخاطر آماده ساختن افراد مطلوب می باشد زیرا
بر وقت که این فداکاران آماده شدند مرحله جهاد شروع می شود
چنانکه ما می بینیم که شش صد هزار افراد که با حضرت موسی
علیه السلام از مصر خارج شدند و به دوازده قبیله تقسیم شده
بودند و ازینکه تربیت شان بطور صحیح صورت نگرفته بود
خیلی مردان بزدل بودند و وقتی که مرحله قتال و جهاد آمد و
حضرت موسی از آنها برای ادا نمودن این فریضه تقاضا نمود آنها
در جواب گفتند :

﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ۝﴾

(المائدة : ۲۴)

"پس برو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید به درستی که ما این
جانشسته گانیم"

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي ۖ فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝ ﴾
(المائدة : ۵۷)

"گفت موسی ای پروردگار من، من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس جدائی کن میان ما و میان گروه گناه کاران"۔

ولی برعکس آن پس از بجزرت از مکه و قتیکه مرحله جنگ بدر آمد و پیامبر (ﷺ) - از سه صد و سیزده نفر لشکر مسلح خود برای مقابله نمودن با لشکر جرار قریش مشوره طلب نمودند۔ آن پادار جواب گفتند که یا حضور اکرم ﷺ ما را با یاران حضرت موسی قیاس نفرمائید کسانی که گفته بودند "خودت و پروردگار گارت بروید و جنگ کنید و ما این جانسته ایم"۔ ما از پیش روی شما عقب شما به راست و چپ شما با دشمن می جنگیم"۔ به همین خاطر مرحوم اکبر اله آبادی گفت است : (ترجمه از اردو)

خداوندا چه شد آخر چه اول

بینم بدر آخر از حرا بود!

از غار حرا نزول قرآن شروع شده بود و بقول مولانا الطاف حسین حالی ~ (ترجمه از اردو)

از حرا سوی قوم خود آمد

نسخه کیمیا همی آورد

چنانچه مامی بنیسم که در پانزده سال ابتدائی دعوت از این نسخه استفاده شده از دعوت و تبلیغ گرفته تا تزکیه نفس تمام مراحل از قرآن کریم گرفته شده است و پس از گزشت مراحل مذکور مرحله بدر آمده است و در تاریخ مرحله بدر یک مرحله تاریخی به نظر می آید لیکن در حقیقت مرحله مهم و بزرگ همانا مرحله آماده

کردن مردم برای بدر بوده و می باشد.

مرحله تنظیم

برای آماده ساختن فداکاران مرحله دوم مرحله تنظیم می باشد کسانی که در نتیجه همین دعوت ایمان از مراحل تزکیه نفوس گزشته بالای ذات خود دین الله را تطبیق کرده باشند پس تا زمانی که آن با در یک تنظیم قوی متحد نشوند کاری کرده نمی توانند^{۲۰} چنانچه حضور اکرم صلی الله علیه وسلم اهمیت تنظیم را چنین واضح و بیان کرده اند و گفته اند ((أَمُرُّكُمْ بِخَمْسٍ)) ای مسلمانان شما را بر پنج اصل حکم می دهم و در یک روایت دیگر چنین الفاظ آمده است ((اللَّهُ أَمَرَنِي بِهِنَّ)) یعنی الله من را به این حرف با حکم داده است^{۲۱}

آن پنج حرف چیست که از طرف الله تبارک و تعالی به پیامبر حکم داده شده است :

((بِالْجَمَاعَةِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالْهَجْرَةِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ))

یعنی "التزام نمودن به جماعت، شنیدن، اطاعت، هجرت در راه خداوند و جهاد".

ولی بدخترانه ما مسلمانان هیچ کدام توجه از جهت افلاس فکری به این اصول نداریم و اکثریت ما از آن بی خبر می باشیم در حالیکه آن حدیث که در ارکان اسلام ذکر گردیده است خیلی مشهور می باشد و تقریباً مفهوم آن در ذهن هر مسلمان موجود است. در بردو احادیث مبارکه پنج حرف ذکر گردیده است در حالیکه حدیث ارکان اسلام حیثیت خبریه و این حدیث حیثیت حکم و امر را دارد.

علت اساسی محرومی ما از زمان ختم نظام خلافت و قائم شدن نظام ملوکیت آغاز گردید ملوکیت بدو نوع آمد اول از مسلمانان، دوم از غیر مسلمانان چنانچه اکثر کشورهای اسلامی در غلامی غرب اسیر شدند و ما مسلمانان پاک و پند غلام انگریزهای گردیدیم در وقت غلامی نماز، روزه جریان داشت و تصور آن در اذهان باقی ماند ولی جهاد، قتال، انقلاب، اقامت دین از اذهان خارج گردید و بالاخره کیفیت چشم به پنهان به کوه پنهان پیدا گردید.

بهر حال مرحله دوم جد و جهد انقلابی یعنی اهمیت جماعت را باید درک نمود و تقاضای نظم جماعت اینگونه است که مانند حکم قوماندان اردو باید شنیده و قبول شود. و کسی حق ندارد که از او بپرسد که این حکم را چرا صادر نمودید، غرض و غایت این حکم چیست؟ و حکم مذکور معقول است یا نه؟ و شما این حق را ندارید که اول خود را بفهمانید بعداً حکم را قبول کنید، و اگر در کدام اردو سلسله سوال و جواب شروع شود پس به آن اردو گفته نمی شود (۲۲) یعنی جماعت مذکوره باید باشند و اطاعت کردن عادت بگیرد. برای یاد دهانی همین کیفیت خداوند در قرآن مجید می فرماید ﴿إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ یعنی یاد کنید وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم "در سوره بقره چنین آمده است.

﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾

"و آن ها گفتند ما شنیدیم و ما اطاعت نمودیم و ما طلبگار بخشش تو هستیم ای پروردگار ما و بطرف تو رجوع ماست."

در قرآن حکیم شما بار بار اصطلاح سمع و طاعت را می بینید و

پردوی این اصطلاح مانده و تا بر موی باشند زیرا که بدون این دو چیز تصور هیچ تنظیم انقلابی شده نمی تواند (۲۳) -

اساس نظم جماعت — بیعت

حضرت رسول اکرم ﷺ اساس نظم جماعت را بیعت قرار داده اند در سوره فتح آیت شماره (۱۰) بیعت ذکر گردیده است - **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** یا نبی 'بدون شک کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت آن با با الله بیعت می کنند و دست خداوند بالای دست های شان است' -

طریقه بیعت به شکل عام آن چنان است که کسی که بیعت می کند دست خود را بالای دست کسی که به آن بیعت می شود می گزارد 'درین آیت گفته شده است که در وقت بیعت یک دست از شما و دست دوم از کسی که با او بیعت صورت می گیرد است سوم دست الله است که به چشم دیده نمی شود و دست خداوندی بخاطر این است که بیعت در حقیقت با الله تعالی می شود -

در سوره توبه بیع و شراء در یک مفهوم جامع و کلی به معنی اطاعت کلی 'قول و قرار و عهد و پیمان استعمال شده اند -

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَغَدَا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي النَّوْزَةِ وَالْأَلْحِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

"هر آئینه خدا خرید کرده است از مسلمانان 'جان ایشان و مال ایشان را بعوض آنکه آنان را باشد بهشت' جنگ می کنند در راه خدا پس می کشند و کشته می شوند و عده که لازم است بر

خدا به تحقیق در تورات و انجیل و قرآن و کبیست وفا کننده
 تریه عهد خویش از خدا پس شادمان باشید باین فروختن
 خود که معامله کردید بآن و این است پیروزی عظیم -

پس سوال در این جاست که چگونه از فروختن جان و مال در دنیا
 بخاطر غلبه دین و نظام خلافت استفاده شود واضح است که
 تحت یک نظم این کار باید اجرا شود و کسی که در راس این نظم و
 تنظیم قرار دارد با او بیعت بصورت بگیرد و از او اطاعت شود در آن
 زمان حضور اکرم ﷺ خود موجود بود و با او بیعت صورت گرفت
 اگر چه ضرورت به بیعت گرفتن نبود - زیرا بر آن شخص که ایمان
 آورده بود در حقیقت با او بیعت کرده بود در قرآن ارشاد است ﴿وَمَا
 أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ ما هیچ رسول نفرستادیم مگر
 اینکه بحکم الله تعالی از او اطاعت صورت بگیرد "در جای دیگر
 فرموده است ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ "کسی که اطاعت
 رسول را کند یقیناً او از الله اطاعت کرده است" - {۲۵}

سوال در این جاست در حالیکه حضور اکرم ﷺ بدون بیعت
 نیز مطاع بود پس بیعت چرا گرفت - آیا او کدام کار غیر ضروری
 انجام داد (نعوذ بالله) نه برگزیده زیرا اگر او بیعت نمی گرفت پس
 طریقه و اسلوب و اسوه برای مردمان بعدی از کجا می شد!
 بخاطریکه بعد از او نبی دیگری نبوده بود اگر حضرت مسیح هم نازل
 شود بحیثیت نبی نمی آید و او امامت هم نمی کند و در جواب
 دعوت امامت جماعت می گوید "إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ" "امام شما از
 شماست" چنانچه امروز برای اقامت خلافت بر تنظیم که ساخته
 شود باید مطابق اسوه رسول باشد و حضور اکرم برای همین
 مطلب اسوه بیعت را بجا گذاشت زیرا این ضرورت امت مسلمه

بود. در چندین احادیث مبارکه تیر بیعت ذکر گردیده است.
 امام بخاری یک شعر که در آن بیعت ذکر شده است را نقل کرده
 است این شعر را صحابه کرام در جنگ احزاب و در وقت کندن خندق
 می خواندند :

نحن الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا
 عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

”ما آن پای هستیم که با رسول خدا تا آخرین نفس بیعت جهاد
 را نموده ایم.“

در یک حدیث مبارک دیگر کلمه بیعت بطور جامع ذکر گردیده
 است بنظر من در این حدیث دستور و لائحہ یک تنظیم نیز
 گنجایندہ شده است.

((عَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضی اللہ عنہ قَالَ : بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ وَالْمَنْشِطِ
 وَالْمَكْرُهِ وَعَلَى أَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَعَلَى أَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَعَلَى
 أَنْ نَقُولَ بِالْحَقِّ إِنَّمَا كُنَّا لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَانِمَ - وَفِي
 رِوَايَةٍ : وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ فِيهِ
 مِنَ اللَّهِ بُرْهَانٌ (متفق عليه)

”از عبادہ بن الصامت رضی اللہ عنہ روایت است کہ ”ما با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 در تنگی، آسانی، خوشی به ناخوشی، در ہر حالات حتی کہ
 با وجود ترجیح دادن کسی دیگر بالای خود بیعت سمع و
 اطاعت کردیم و اینکه با اہل حکم (اولی الامر) درباره
 اختیارات شان نزاع نکنیم و در ہر جا کلمہ حق را بگویم و
 معاملہ اللہ از ملامت کردن ملامت کنندہ لہ ترسیم و در
 روایت دیگر آمدہ است کہ ما با اولی الامر نزاع نکنیم مگر
 اینکه شما (در مابین اینها) کفر صریح ببینید کہ ہر آن در نزد

شما کدام دلیلی از طرف الله جل جلاله موجود باشد؟

تقاضای اجتماعیت و اسلام

در حدیث مبارکه فوق نقشه بیعت جهاد و بیعت و تنظیم ترسیم شده است. این بیعت، بیعت پیری و مریدی نمی باشد آنچکه بنام بیعت ارشاد معروف است. ولی جای نهایت افسوس است که با وجود این احادیث واضح باز هم تنظیم های مذهبی ما اسوه بیعت اختیار نکرده و نظام عضویت و انتخابات که یک نظم و اداره از طرف دیگران است را مروج ساخته اند در حالیکه در این نظام تجربه ایجاد بسیار افتنه با صورت گرفته است و در مقابل آن نظام حضور اکرم از تمام مفاسد و فتنه های پاک و به سد باب آن نیز می پردازد.

یکبار دیگر با خود فکر نمائید اگر شما واقعا انقلاب برپا می کنید پس گفته نمی توانید که تعمیل این حکم مشکل است و یا حالات من سازگار نیست و یا اینکه طبیعت من سازگار نیست و به این خاطر حضور اکرم در بیعت الفاظ آسانی و دشواری، تنگی یا سهولت، سازگار بودن طبیعت و یا نبودن آن را شامل گرد ایندند رکن تنظیم انقلابی این را هم گفته نمی تواند که من این حکم را بجا نمی کنم زیرا که مفهوم آن را نفهمیده ام و یا با آن موافق نیستم و یا این حکم نزد من خلاف مصلحت است در فیصله های اجتماعی اتفاق کردن همه ضروری نمی باشند پس از فیصله عمومی مخالفین حکم هم باید مطابق فیصله عمل کند چنانچه در غزه احد نظر پیامبر اکرم (ﷺ) این بود که از داخل مدینه باید بر لشکر حمله آور مقابله نمود و رای رئیس

المنافقین عبد الله بن ابی تصاد فانیز همین بود خواه اسباب
رای آن پر چیزی که بوده باشند.

حضور صلی الله علیه وسلم نظریه احساسات گرم آن
صحابه دیگر فیصله فرمودند تا مقابله باید روی میدان مفتوح
باشد. این فیصله اجتماعی بود به این اساس تقاضای نظم
اجتماعی چنین قرار گرفت که همه باید بر این عمل کنند. مگر
عبد الله بن ابی با سه صد نفری خود واپس رفت. و گفت که هرگاه
سخن ما قبول نمی شود پس ما جان خود را چرا به ظربیند ازیم.

بیعتی که از صحابه کرام اخذ شده بود در آن سد باب آن فتنه نیز
کرده شده است والفاظ فی المنشط والمکروه را در بیعت شامل کرده
این طی کرده شد که از لحاظ طبع کسی آماده باشد و یا اینکه
ضرورت جبر بر طبع واقع شود بهر صورت فیصله اجتماعی باید
تسلیم کرده شود و اطاعت امیر بهر حال کرده شود. لفظ "منشط"
ماخوذ از نشاط است. یعنی در حالت خوشدلی آن حکمی که به
تو داده شود و رای شما نیز هم آنگاه آن باشد پس ظاهر است که بر آن
حکم و یا فیصله بادل خوش عمل می کنید. و اگر صورت حال
بر عکس باشد و رای شما مخالف باشد پس درین صورت جبر بر
طبع خود یک امر لازمی است. درین پر دو حالات قبول کردن حکم و
فیصله بهر حال ضرورت است.

درین حدیث مبارکه سد باب یک فتنه خیلی کلان دیگر که در
زندگی جماعتی رونمایی شود کرده است. و آن فتنه این است که در
مورد امیر مقرر کرده شده شخصی چنین فکر کند که من نسبت به
آن امیر زیاده اهل می باشم مثلاً چنین فکر کند که این شخص
اکنون در جماعت شامل گردیده بود. و من سابقاً درین جماعت

وابسته بودم - و قربانی های من زیاده اند - لیکن در الفاظ بیعت سد باب این فتنه به این الفاظ کرده شده است "وَعَلَىٰ أَثَرَةِ عَلَيْنَا" یعنی "ما پابند سمع و طاعت می مانیم خواه اگر بر ما کسی دیگری را نیز ترجیح داده شده باشد - برای این آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را نیز از شاد فرمودند که :

((مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي))

"کسی که اطاعت مرا کرد، پس یقیناً آن اطاعت الله جل جلاله را کرد، و کسی که نافرمانی من را کرد، پس یقیناً آن نافرمانی الله جل جلاله را کرد، و کسی که اطاعت امیر من را کرد، پس یقیناً اطاعت من را کرد، و کسی که نافرمانی امیر من را کرد، پس یقیناً نافرمانی من را کرد -"

مادر سیره نبوی صلی الله علیه وسلم من بینیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوه موته حضرت زید بن حارثه رضی الله تعالی عنه را سردار لشکر مقرر کردند آنکه آن رضی الله عنه غلام آزاد کرده آنحضرت بودند (۱۲۵) - در حالیکه درین لشکر حضرت جعفر بن ابی طالب برادر کا کا زاده آنحضرت (علیه السلام) نیز بودند آنکه چشم و چراغ خاندان بنو هاشم هستند -

بعد ابرای انتقام گیری شهداء غزوه موته و برای جنگ با قیصر روم آنحضرت (علیه السلام) فیصله روانه کردن لشکر آنکه لشکر آخری حیات مبارکه میباشد صادر فرمودند سردار این لشکر را فرزند حضرت زید یعنی اسامه رضی الله عنهما را مقرر فرمودند - که والد محترم آن در جنگ موته شهید شده بودند - در لشکر حضرت اسامه* به مثل حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق رضی الله

عنه‌ما اکابر صحابه شامل بودند. مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت اسامه^۱ را سردار لشکر انتخاب فرمودند^(۱۲۱). علاوه ازین نمونه عملی آنحضرت^۲ بذریعه حکم نیز پدایت فرموده اند که اگر یک حبشی سیاه رنگ نیز به امارت شما مقرر کرده شود پس اطاعت آن را نیز بکنید.

این است آن نظم صاف و راست جماعت آنکه از احادیث نبویه^۳ میسر می شود که درین مورد اصلاً هیچ پیچیدگی وجود ندارد. چنانچه مادر سیره مطهره می بینیم که بر موقع غزوه احد حضور^۴ پنجاه نفر تیر انداز را بر پشته در مقرر کرده بودند. و حکم آنحضرت^۵ چنین بود که اگر ما همه هلاک هم می شویم و گوشتهای ما را مرغهای هوا به خوردن آغاز کنند هنوز هم شما باید این پشته را ترک نه کنید. لیکن هرگاه که فتح اول به میان آمد پس می و پنج نفر تیر اندازان سنگرهای خود را ترک گفتند. با وجود آن که از طرف قوماندان مقامی آنها این صدا تا آخر داده می شد که به ترک نمودن این پشته اجازه نه شده است. بهر حال نتیجه خلاف ورزی تیر اندازان چنین برآمد که خالد بن ولید^۶ آنکه تا حال مسلمان نه شده بود از کوه دور خورده و از طرف آن دره داخل گردید و از عقب مسلمانان بر آنها حمله کرد. چنانچه فتح به شکست مبدل گردید و بفتادتن از صحابه جام شهاده رانوشیدند.

این مرحله دوم این دعوت انقلابی است. مرحله اول فرایمی مردان کار است. این فرایمی بذریعه دعوت ایمان به ذریعه قرآن می باشد. قبول کنندگان دعوت باید منظم ساخته شوند. خشت ها جدا جدا نمی باشند بلکه در دیوار مانده شده پس آن گاه فصیل به

میان می آید. خشت با نیز پخته باید بود و همچنان مصالحه بکار برده شده درین خشتها نیز باید نوع مضبوط آن باشد. این مصالحه و یا سمنت مضبوط عباره از نظام بیعت است آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعطاء فرموده اند. بهر حال من طریقه های دیگر نظم جماعت را حرام نمی گویم. طریقه های دیگر نیز مباح اند لیکن طریقه مسنون و موثر فقط بیعت است. این محرومی کلان ما است که ما این طریقه را ترک کرده طریقه های مستعار غیر را از خود ساخته ایم 'بقول شاعر' (ترجمه از اردو)

به سحر وضع نوی این چنان گرفتارید
فروختید کفن های عزت اسلاف
بعوض مرده نشان بهار این تهذیب
فروختید چمن های زنده و شاداب

بحمد الله ما طریقه مسنون را برگزیده ایم. البته به این حواله این سخن مستحضر ذهن باید بوده باشد که اکنون بعد از حضور صلی الله علیه وسلم از آنکه بیعت می شود اطاعت آن مطلقا نمی باشد 'البته اطاعت حضور صلی الله علیه وسلم مطلقا بود. هر حکم آنحضرت 'واجب العمل بود' برای اینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصلا حکم غلط را داده نمی توانستند 'آنها معصوم بودند لیکن بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطاعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطلقا نیست 'اکنون بیعت با هر کسی که بوده باشد قید "اطاعت فی المعروف" باید اضافه کرده شود. آن حکم امیر که در چوکات شریعت بوده باشد فقط اطاعت آن لازم بوده می باشد. چنانچه مادر دستور تنظیم اسلامی نظام بیعت را که گزاشته ایم در آن لفظ

"فی المعروف" را اضافه کرده الفاظ بیعت چنین کرده شده‌اند -
 "أَبَايُكَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمَعْرُوفِ" علاوه ازین دو الفاظ
 متباقی همه الفاظ بیعت همان اند که درین حدیث مبارکه آمده
 اند - ما تا حال ذکر آن دو مراحل جد و جهد انقلابی را که کرده ایم - آن
 را علامه اقبال در یک شعر به خوشنمای خوبی گنجاینده است

با نشسته درویشی در ساز و دمدام زن

چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن!

این دعوت و تبلیغ نیز کار درویشان است - و همچنان عمل ترتیب
 و تزکیه نیز عمل درویشی است - برای اینکه درین مورد نفس از
 همه زیاده تر تحت ضربات قرار می گیرد - تعمیل حکم کدام
 شخص دیگر کار آسانی نیست - در زمانه آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم مرض آن یک تعداد کثیری که رویه منافقانه را از خود
 ساخته بودند همین بود که به آنها تعمیل حکم آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم مشکل محسوس می گردید -

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر به آنها حکم قتال می
 دادند پس آنها می گفتند که آیتی مبتی بر قتال چنان ازل نمی شود -
 الله جل جلاله برای پاره ساختن نقاب نفاق آنها در سوره محمد
 آیه محکمه نیز فرمودند - مگر مسئله اصلی آنها این بود که آنها
 چرا حکم آنحضرت ﷺ را تعمیل کنند؟ می گفتند که فقط
 سخن قرآن را قبول می کنیم - این فتنه امروز نیز موجود است که
 "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" ^(۲۸) سخن همان است که سخن کدام شخص
 دیگر را چرا قبول کنیم - این همه فساد نفس اماره است به خاطر
 این عرض می کنم که در تعمیل حکم کسی چونکه بر نفس اماره
 ضربات واقع می شوند برای این خود را عادات ساختن اطاعت حکم

بندگان خدا این ذریعه کلان "تزکیه نفس" است.

چهار عنصر درویشی

یعنی باید چهار کار همیشه انجام بدهیم - ازین چهار کار چهار عنصر درویشی تکمیل می شوند -

- (i) کار اولیه این که دعوت ایمان از راه قرآن را همیشه ادامه بدهید
- (ii) کار دومی اینکه از راه قرآن هم عمل تزکیه باید ادامه داشته باشد -

- (iii) کار سومی این که خود را پای بند نظم کنید - روش سمع و طاعت را برقرار داشته باشید -

- (iv) عنصر چهارمی این که در مقابل همه نوع کار استعمال از صبر استفاده نمایید - نه مشتعل باشید و نه مایوس شوید - مبادا دعوت انقلاب را ترک بگویید و در مقابل قدرت تسلیم نشوید - بلکه تاحدی صبر داشته باشید که اگر کسی به شما فحش می دهد در جواب آن فحش نه هید - اگر کسی سنگ می زند خیر داشته باشید و در حق آن دعا کنید که ای خدای بزرگد! او را هدایت عطا بفرما زیرا که "فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ" (آنها نمی دانند که آنها چه می کنند) -

امکانی هست که در راه صبر چنین مقامی بیاید که جسم شما را تکه تکه بکنند ولی شما باید این را تحمل کنید - هر قدری که شما را اذیت بکنند شما نباید علیه آنها اقداماتی را بعمل بیاورید - ما در سیره مطهره می بینیم که در شهر مکه تا دوازده سال همین کار ادامه پیدا کرد - حضرت سمیه " و حضرت یاسر " را بشهادت هم رساندند ولی هیچ اقداماتی خلاف دشمنان بعمل

نیامد- در حالیکه در آن وقت چهل اصحاب رسول ﷺ در مکه موجود بودند- و این حقیقت را هم می دانید که آنها ترسو نبودند پس سبب نه گرفتن انتقام چه بود؟ چرا دست ابو جهل گرفته نشد؟ به همین سبب که از جانب حضور ﷺ اجازه بکار بردن نیرو نبود- دستور این بود که دست های خودتان را بکار نبرید و بقول علامه اقبال ع (ترجمه از اردو)

نغمه اے بلبل نالان ترا خام است هنوز

دم درون کش ویکے سوزش خود افروز

فعلا که اجازه حمله نیست- وقت معین دست های شما باز می شوند- قبل از رسیدن این مرحله باید عادت تسلیم شدن را پرورش دهید این چهار کارهای هست که علامه اقبال آنها را در مصرعه آتی از شعر خود آورده است- که "بانشه درویشی در ساز و دمام زن" بعد از اتمام این چهار مراحل آن مرحله ای می رسد که آن را اقبال "چون پخته شوی" خود را بر سلطنت جم زن" تعبیر کرده است-

تصادم حق و باطل

وقتی که این افراد دашهای آزمایش با گزر کرده طلای ناب می شوند آنوقت با نظام باطل مبارزه آغاز می شود- بدون این تصادم نظام ها تبدیل نمی شوند- این مرحله سومی از مبارزه انقلابی می باشد- در این مرحله تصادم ضروری می باشد- نظام باطل بطور عادی حق را تحمل نخواهد کرد- این چنین یک حقیقت است که تمام تاریخ انسانی گواه بر این است که بدون تصادم هیچ وقت نظام تبدیل نشده است- ملت امریکای برای خاتمه دادن لعنت بردگی چه قدر خون تقدیم کرد- اول از آفریقا آزادگان را اسیر کرده در

امریکا آوردند و آنها را برده ساختند و وقتی که در کج کردند که حالا انسان یک اندازه خود شناس و خود نگرفته است و حالا نمی توانیم آنها را بصورت غلام (برده) داشته باشیم و لازم شده است که آنها را آزاد بسازیم و در این مساله تمام ملت امریکای منقسم گردید و در نتیجه جنگ مدنی بوجود آمد و برای خاتمه دادن بردگی میلیون ها انسان ایثار همه نوعی را بعمل آوردند.

بهر حال برای تبدیل کردن نظام تصادم ناگزیر است. شعر فارسی از علامه اقبال به این مناسبت یاد می آید که نمی دانم این شعر تحت تاثیر کدام کیفیتی سروده بودند. می فرماید :

گفتند جهان ما آیا بتو می سازد

گفتم که نمی سازد گفتند که برهم زن!

یعنی خداوند تعالی از من دریافت کرد. آیا این جهانی که من او را خلق کرده ام بتو سازش دارد. من جواب دادم. نه بامن سازش ندارد. خداوند تعالی دوباره فرمود این را در هم برهم کن. این کار زیر و زبر ساختن. چه طور بوجود می آید؟ علامه اقبال این را در شعر بعدی بیان کرده است.

با نشئه درویشی در ساز و دما دم زن

چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن!

دور دروازه ساله حیات مکی رسول اکرم ﷺ می توان تشریح مصرعه اول این شعر قرار گیرد بنسبت. کار دعوت و تبلیغ در این دور ادامه دارد. در دوران این عمل دعوت در جواب و دشنام هاد عاها داده می شود. و در جواب سنگد ها گل بانشار می گردد. در زمان مکّه سراغ هیچ کار انتقامی دیده نمی شود و با این کار عمل تزکیه هم ادامه دارد. اگر روز برای تبلیغ و دعوت وقف شده است شب با در حضور

بسر می‌برند. در سوره مزمل است :

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ
وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾

"هر آئینه پروردگار تو میداند که تو قیام میکنی قریب به دو
ثلث شب و (قیام میکنی نیم شب و ثلث شب و نیز قیام می
کنند) جماعه از همراهان تو" -

بعد از گزشته ازین عمل دعوت و تزکیه و قتیکه اهل حق پخته می
شوند الله تعالی پایگاه مدینه منوره را اعطاء می فرماید. نبی
اکرم ﷺ در تلاش این پایگاه به طایف تشریف برده بودند. ولی
آنجناب از طایف ناکام برگشتند. در طایف بر آنجناب سنگ
بارانی شده بود. جسد اطهر مجروح شد. جملات طنز آمیزی که
همچون تیرها بودند به گوش آنجناب رسیده بودند پس اهل
طایف محروم ماندند ولی خداوند تعالی این سعادت را نصیب
اهل یثرب کرد. آن مدینه آن جا خود نبی اکرم ﷺ هم تشریف
نبرده بودند آنجا از جانب خداوند تعالی دریچه ای باز شد. مردم
خودشان آمدند. سال اول شش نفر سال دوم دوازده نفر و سال سوم
پشتاد و دو نفر آمدند. در میان اینها پستاد مرد و دوزن بود. بعد ازین
کار هجرت ادامه پیدا کرد. و بعد از هجرت تصادم بوجود آمد. این
مرحله هجرت و تصادم بعد از پختگی سیرت مطهره بوجود آمد.
مردمانی که می خواهند انقلاب برپا کنند باید خودشان صاحب
سیرت محکم و نمونه عملکرد عالی باشند آنها باید پیکر
صداقت و امانت باشند. گویا بر شخص خود نظام خلافت را
منطبق کرده باشند. این مرحله اولیه است. بقول اکبر اله آبادی

چون خشت گِل شود در آتش خودی بسوز

بنای زیست نبایست بر عنقايد خام

بعد از این مرحله درمی این است که منظم گردیده بر حکم یک امیر حرکت کنند. اگر حکم به پیش رفتن باشد به پیش بروند اگر حکم ایست باشد همان جا بمانند. بعد از این مرحله تصادم رخ می دهد.

مرحله دیگر مبارزه دو جانبه انقلابی تصادم است در سیرت طیبه رسول اکرم ﷺ این مرحله دو جانبه بصورت تصادم مسلح واقع گردید. آغاز این مرحله بعد از هجرت از جانب رسول اکرم ﷺ شد. از جانب اهل مکه نه شده بود. پس در این مرحله جنگ مسلحانه بوجود آمد. ذکر سوره توبه قبلا هم آمده است. که در آن واضح ساخته شده است که :

﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ﴾

یعنی این تصادم در جنبه است که در آن بقتل می رسانند و به قتل می رسند. ما در سیرت طیبه می بینیم که در جنگ بدر هفتاد قریشی هلاک شده بودند و سیزده اصحاب در این جنگ به شهادت رسیدند. ولی در غزوه احد این معامله کاملاً بر عکس شد در این غزوه هفتاد صحابی به شهادت رسیدند.

مرحله تصادم در عصر حاضر

حالا ما باید دقت کنیم که در عصر حال حاضر این مرحله تصادم به چه صورت بر می آید. آنچه که با مرحله اول مربوط است آن را بدون هیچ تغییر و تبدل بکار خواهیم کرد آن مرحله این است

که قرآن را بخوانید و به دیگران یاد بدهید - دعوت قرآن را بصورت عامه گسترش بدهید - از راه قرآن ایمان را در آورید - و این را در اعماق قلب و ذهن فرو ببرید -

مرحله دومی مرحله تنظیم است - در این مرحله فقط این فرق می ماند که اطاعت امیر در معروف خواهد بود - پس در بیعت با سمع و طاعت اضافه الفاظ "فی المعروف" کرده می شود - البته ما نمی توانیم مرحله سوم را به همان صورت کامل بپذیریم - زیرا که در این مرحله یک تبدیل بزرگی واقع گردیده است و این تبدیل اقتضای کند که از اجتهاد استفاده نکنیم -

فرقی ما بین اوضاع امروزه و دور نبی اکرم

در میان اوضاع زمان نبی اکرم و زمان ما فرقی بس بزرگی بوجود آمده است - در رودخانه وقت آبی زیاده ریخته شده است - حضور در سال ۶۲۲ م به جانب مدینه هجرت فرمودند - و به این حساب حالا ۱۳۷۱ سال تمام شده است (تا زمان این خطیه) پس در میان زمان حضور و این زمان فرقی که واقع گردیده است ادراکش ضروری می باشد - اگر اوضاع با وجود مرور زمان همان طور می بودند ضرورت اجتهاد چه می بود - در این صورت پیروی کامل راه رسول الله ﷺ لازم بود -

بهر حال تا حدی که من دقت کرده ام در اوضاع این زمان دو تبدیل از نوع منفی می باشد در حالیکه یک تبدیل به اعتبار مثبت واقع گردیده است از این دو نوع تبدیل و تبادل به یک نتیجه می رسیم که ذکر آن بعد می کنم -

یک تبدیل منفی این شد که حضور اکرم ﷺ و یارانش با کفار

صریح مواجه بودند در حالیکه امروز آن کسانی که راه نهضت های اسلامی را مسدود می سازند دیگران نیستند خود مسلمانان هستند بزرگترین مانع در برپا ساختن نظام خلافت خود مسلمان است. در مصر حسنی مبارک با مسلمانان 'در سوریه حافظ الاسد با اخوان و همین طور در الجزایر ارتشی های مسلمان با نهضت برخوردی که دارند همه می دانند. در خود کشور ما افرادی که روی نهضت نظام مصطفی تیز اندازی کردند آنها هم مسلمان بودند. یعنی اوضاع بسیار مبدل گشته است. امروز در رابطه با برپا ساختن نظام خلافت تصادم اولیه با این مسلمان پای اسمی می باشد. بعدا کار با کفار می باشد.

در عهد مبارک حضور و زمان ما یک تبدیل دیگری این واقع گردیده است که در عهد مبارک آن هادی برحق 'یک حکومت مستقلی و یک ارتش پا برجا ایستاده نبود. یعنی انسانها مقابل انسانها بودند. شمشیرها با شمشیرها، نیزه ها با نیزه ها اسب ها با اسب ها و شترها با شترها مقابل بودند. اگر فرقی بود آن مربوط به تعداد بود. شما باید فرق تعداد نفر را در نظر داشته فرق اسلحه را هم در نظر داشته باشید. آنوقت هم به حد اکثر نسبت یک به صد می باشد. ازین بیشتر نخواهد شد.

ولی امروز مسئله طور دیگری شده است در این زمان نظام های سرمایه دارانه 'رژیم اربابی و ملوکیت که موجود اند' منافع صاحبان این نظام ها متعلق به این ها شده است. آنها ازین نظامها مراعات های بی اندازه کسب می کنند. و در ضمن تحفظ این مراعات و منافع آنها ارتش های مستقلی دارند. این ارتش های ثابت 'ژاندار مری پا' پولیس 'و قوائی هوای شامل این ارتش می

باشد. طبقات حامل منافع که بر سر حکومت اند برای پایمال کردن یا غی ها از بکار بردن قوائی هوای هم دریغ نمی کنند. در کشور ما هم در ایالت استان بلوچستان قوائی هوائی را بکار بردند. همین طور حافظ الاسد از راه قوه هوای شهر حمص را نابود کرده بود که مرکز الاخوان المسلمین شده بود. پس از برقرار شدن دو تبدل و تبادل های منفی مسابقه نهایت غیر مساویانه قرار گرفت است.

ولی علاوه ازین دو تبدل های منفی یک تبدل مثبت هم بوجود آمده است. آن این است که تا بعد از یک هزار سال رسالت مآب هم ادراک اجتماعی انسان به آن سطحی نرسیده بود که آن بتواند ما بین کشور و حکومت فرقی را احساس کند. امروز ادراک اجتماعی انسان تا به این حدی رسیده است که او کشور را چیزی جداگانه می فهمد و حکومت را فقط یک عنصر کشور حساب می کند. حکومت در اصل یک اداره ای می باشد که امور کشور را می چرخاند. وفاداری شهر وندان با کشور وابسته می باشد نه با حکومت. بلکه حکومت را تبدیل کردن حق شهروندان می باشد. این یک فرق بزرگی است و ادراک نتایج و تاثیرات این فرق به خوبی ضروری می باشد.

این فرقی را که از ارتقای اجتماعی تامین می گردد اگر روی خود ما داشته باشیم در این صورت متبادل مرحله تصادم مسلح هم موجود است. من بغاوت مسلح یعنی (خروج) را بر گز حرام نمی شمارم. فتوی امام ابو حنیفه^۱ موجود است که این جایز است. اگر چه آنها برای این شرایط سختی را برقرار کرده اند. آنها می گویند که قدرت به این حدی باشد که پیروزی حتما بنظر آمده

باشد. اندرین اوضاع به اتمام رساندن این شرایط مشکل است. ولی اگر این شرط به اتمام برسد بغاوت مسلم جایز است. در میان اوضاع کشورهای مختلفی هم فرقی وجود دارد بطور مثال در یک کشور کوهی جنگ چریکی به موفقیت می رسد و در کشور ما اوضاع به حق چنین جنگ چریکی نمی باشد. در محوطه پاکستان این چنین جنگ محال است. گویا با وجود این که اصولا بغاوت مسلم جایز است عمل کردنی نیست.

دوره در مورد تبدیل ساختن حکومت

در این زمان در دنیا حکومت به دو طریق تبدیل می شود. یک راه انتخابات است یعنی شما از راه نیروی ورقه رای می توانید حکومت را تبدیل بکنید مادر باره این بحث مفصلی داشته بودیم که از این راه ما می توانیم چهره ها را تبدیل کنیم ولی سیستم برگزیدل نمی شود. ما احتیاج به تبدیل کردن نظام داریم نه چهره ها. هدف برپا ساختن انتخابات فقط همین بوده است که نظام موجوده را چه طور به نحو احسن به چرخانیم.

راه دومی احتجاج آمیزی است. این طریق آن وقت به پیروزی می رسد که آمادگی کامل داشته باشیم اگر صدها هزار نفر آماده باشند که روی سرها کفن پوشیده بیرون می آیند پیروزی حتمی می باشد ما این را روش تظاهراتی هم می نامیم.

یک تظاهرات این است که ما آن را تظاهرات سکوتی می گویم. این در حقیقت یک روش دعوت و تبلیغات ما می باشد. ولی برای تبدیل کردن مظاہراتی که بوجود می آید ما ازین راه می توانیم با نظام باطل مبارزه کنیم این تظاهرات به میان آوردن با محاصره

برقرار می شود که ما حالا اجازه نخواهیم داد که این سیستم برقرار باشد. نهضت نه پرداختن مالیات هم جزو همین نهضت می باشد یعنی ما حالا به نظام باطل مالیات نخواهیم پرداخت. بانک ها را اجازه کار نخواهیم داد. و به اربابان سهم آنها نمی دهیم.

یک نهضت انقلابی و قتی که به این مرحله وارد می شود نتیجه این می شود که نظام باطل در رایش مزاحم می شود. روی کارکنان این گروه تیراندازی هم می کند و به زندان محکوم هم می کند. ولی این تمام سختی ها یک جنبه می باشد دو جنبه نمی باشد در حالیکه در سیرت نبوی^ص این جنگ دو جنبه بود. ولی این جا کارکنان نهضت اسلامی کسی را بقتل نخواهند رساند. بلکه برای قتل شدن خود را آماده کرده به میدان می آیند.

خون برای تبدیلی نظام

این سخن به مرآت گفته شده است که نظام رابح الوقت بدون پرداخت خون تبدیل نمی شود. اگر کسی ذکر می کند که دین هم غلبه پیدا کند و یک قطره خون هم ریخته نشود این محض یک اشتباه می باشد اگر این کار بدون ریخته شدن خون به انجام می رسد. نبی اکرم^ص برای این کار جانبای صدها صحابه^ص را نثار نمی کردند. در حالیکه ما ایمان داریم که جان یک ادنی ترین صحابی^ص که مقام کمردینی هم داشت از جان صدها بزاران ما ارزش بیشتری دارد. آنجناب^ص قربانی های یارانی همپو حضرت حمزه^ص و حضرت مصعب بن عمیر^ص را داده اند. آنجناب^ص حضرت حمزه^ص را خطاب شیر خدا و شیر رسولش اعطاء فرموده بودند. و حضرت

مصعب بن عمیر رضی الله عنه اولین معلم قرآن می باشند که به مدینه رسیده بودند. از زحمت ایشان زمین برای انقلاب در مدینه هموار گشته بود.

مدارج سه گانه نبی عن المنکر

حالا من در رابطه به نبی عن المنکر دو حدیث مبارکه ارائه می دهم. یک حدیث همان می باشد که من در آغاز خطبه خوانده بودم این حدیث از حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است. روایت صحیح مسلم شریف است که حضور صلی الله علیه و آله فرمودند :

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ يَدُهُ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِلِسَانُهُ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ» وَذَلِكَ أَوْعَى الْإِيمَانِ»

"از شما اگر کسی چیزی منکر (بدی) را ببیند پس بر آن لازم است که آن را بدست خود (به طاقت خود) بدل کند و اگر آن طاقت این را ندارد پس به زبانش (آنها را بدگوید) و به بدل کردن آن کوشش کند. و اگر طاقت آن را هم نداشته باشد پس آن را با دیده دل بدبیند و این درجه ادنی ترین ایمان است."

یعنی اگر ازین منکر (بدی) نفرت هم در قلب ندارد و اراده برای بدل کردنش هم ندارد پس در قلب این شخص اصلا ایمان نیست.

مادر روشنی این حدیث مبارکه می توانیم بگوییم که تا وقتی که قدرت نیست فریضه نبی عن المنکر باید از راه لسان انجام داده شود چنانچه ما از راه زبان خواهیم گفت که این حرام است. این رژیم اربابی این نظام سودی جانیز نیست و امثال این ها. وقتی که قدرت بدست مامی رسد آن وقت خلاف نظام باطل مبارزه را در می آوریم. یعنی نبی عن المنکر بادست.

همین سخن در یک حدیث دیگری بصورت واضح این طور آمده است - روایت کننده این حضرت عبد الله بن مسعود می باشند - و این هم روایتی از صحیح مسلم شریف می باشد

((ما مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ فِي أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بَقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ))

"قبل از من پر نبی را که الله تعالی در کدام امت پیدا کرده است پس از امت آن آنچنان خواری و اصحاب می بودند آنکه سنت نبی خویش را چنگ می زدند و اطاعت حکم آن را می کردند - پس بعد از آن آنچنان جانشین آنها می آمدند که حال آنها چنین بود که چیزی که می گفتند بر آن عمل نمی کردند و آن عملی را می انجامیدند که حکم آن داده نمی شد - پس باهمچو مردم کسی بادیست (قوت و طاقت) خویش جهاد بکند آن مومن است و هر آن کسی با آنها بازبان خود جهاد کند آن مومن است و هر آن کسی با آنها بادل خود جهاد کند (در دل نفرت کند) آن نیز مومن است و بعد از آن پس اگر این قدر هم کسی نه باشد پس در دل او به اندازه یک دانه عا شخاش هم ایمان نمی باشد" -

این یک حدیث جامع می باشد - فلسفه کامل سقوط امت ها در این است زیرا که تضاد قول و فعل امت ها را مواجه به سقوط می کند - آنطوری که حال ما در این زمان است که ما ادعای کنیم که ما بار رسول اکرم ﷺ عشق می ورزیم ولی از اتباع رسول کاملاً گریز می

کنیم - البته یک انبار بدعات و خرافات داریم که آن را دین ساخته ایم -

مبارزه استقرار نظام خلافت فرض عین است

بعد از بیان نمودن تمام مراحل مبارزه انقلابی من دو حرف دیگر دارم - اول این که مبارزه در ضمن استقرار نظام خلافت فرض عین برای هر مسلمان می باشد - این کاملاً طبق اقتضای ایمانش می باشد و گرنه طبق حدیث فوق الذکر آن مرتکب تضاد قولی و فعلی می باشد - که ادعای ایمان بر الله که می کند ولی می بیند که دین الله پایمال می شود و مشغول به رونق دادن کار خود است - درین زمان دین به آن قدری مغلوب است که شمانمی توانید تصور بکنید - بقول مولانا الطاف حسین حالی (ترجمه)

دانائے کہ ببیند پستی ما

روح مرده اسلام باید درستی ما

"مد" است بعد پر "حزر" باور نه کشد

پر آنکه می داند زیر دستی ما

مولانا حالی در مناجات بحضور ختم المرسلین ﷺ عرض نموده است ع (ترجمه از اردو)

ای خاصه خاصان رسل وقت دعا هست

با امت تو این معرکه کرب و بلا هست

دینت که بصد شان روان شد ز مدینه

در مملکت غیر غریب الغربا هست

در جانبی این است پستی اوضاع دین و جانب دیگر کیفیت بی غیرتی و بی حمیتی ما این است که ما غرق در امور ملکیت ها

کارها و معاملات شده ایم ماهمواره در اندیشه بدست آوردن موثر
بای ما دل جدید و پهنای تلویزیون های خود شده ایم-

من برای قرارداد دادن فرض عین در مورد مبارزه غلبه دین یک نکته
دیگری را اضافه می کنم که این است که در جاهای که مسلمانان
در کثرت هستند فقط همان جا مبارزه غلبه دین فرض عین
نیست بلکه اگر در جای که فقط یک مسلمان زندگی می کند بر
آن هم فرض است که مبارزه غلبه دین را برقرار کند- اگر خداوند
تعالی به آن شخص عمر نه صد و پنجاه سال بدهد باید در تمام
عمر چنین کار را انجام بدهد این کار را ادامه بدهد خواه کسی
قبول بکند یا قبول نکند- قرآن پیش ما مثال حضرت نوح را آورده
است- آن بنده خدا برای مدت نه صد و پنجاه سال کوه استقامت
گردیده ایستاده است ولی ازین زحمات طولانی چند نفر ایمان
آوردند؟ پس اگر ایشان کار را ترک کرده می نشستند ناکام می
گشتند ولی ایشان کار را ادامه دادند ملت قبول نکرد پس ملت
ناکام گشت ولی ایشان از راه ادامه کار خودش موفق گردیدند-

از مطالعه سیرت مطهره این امر روشن است که اگر در جای یک
مسلمان هم هست بر آن هم دعوت دین و اقامت دین یک فریضه
است و قتی که آنجناب کار را آغاز فرمودند تنها بودند- اسوه
کامله برای ما حضور اند- برای همین قرآن کریم گفته است ﴿لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ البته باید یک امر را یاد داشته
باشیم که کاری که آنجناب در زمان مختصری بیست ساله
انجام دادند حالا شاید آن کار در صدها سال به تکمیل برسد-

پس باید ببینید- این کار از چهار صد سال در شبه قاره پاک و هند
انجام داده می شود آغاز این کار از حضرت مجدد الف ثانی شد-

بعد ادعوت قرآنی را امام الہند حضرت شاہ ولی اللہؒ آغاز کردند۔ بعد از قرن گزشتہ نمونہ جہاد و قتال را سید احمد شہید بریلویؒ و حضرت شاہ اسماعیل شہید پیش ما گزاشتند۔ این کار ہمچو یک نکتہ تدریجاً پیش می رود۔ من این را بارہا گفتہ ام کہ در مشیت ایزدی اہمیت خاصی برای این منطقہ حتماً می باشد۔ بنا بر این کہ تا ہزار سال تمام مجددین ملت در جہان عرب بدنیا آمدند۔ ولی حینیکہ الف ثانی (ہزارہ دوم سن ہجری) کہ آغاز گردید سلسلہ مجددیت از ہند آغاز گردید۔ مجدد قرن پانزدہم حضرت شیخ احمد سرہندی می باشد کہ در بارہ ایشان علامہ اقبال مرحوم نوشتہ بود ع (ترجمہ از اردو)

حاضر شدہ ام بر لحد شیخ مجدد
خاکش کہ بود زیر فلک مطلع اتوار
تحم کرد نہ او گردن خود بیش جہانگیر
از گرمی نفسش ہم این گرمی احرار
سرمایہ ملت را نگہدار ہمار بود
در پند خدا کردہ بود اورا خیردار

بعد از حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندیؒ حضرت شاہ ولی اللہؒ بدنیا آمدند کہ مجدد قرن دوازدهم می باشند۔ حضرت شاہ حقیقتاً مجدد علوم اسلامی بودند۔ بزرگترین کارنامہ ایشان این است کہ ایشان دوبارہ ملت مسلمہ را متوجہ بہ قرآن کردند۔ در حالیکہ بی توجہی بہ جانب قرآن بہ این حدی رسیدہ بود کہ قرآن را فقط وسیلہ حصول ثواب می دانستند۔ این تاثیر نبضت حضرت شاہ می باشد کہ در بارہ قرآن حکیم کار بہ سطح بزرگ علمی و فکری فقط در شبہ قارہ پاک و ہند شدہ است۔ در جا

های دیگری جهان این مثال موجود نیست.

من این هم عرض نموده بودم که کار استقرار نظام خلافت و اقامه دین بتدریج خواهد شد. پس ببینید که در این قرن بیستم این کار مشکل یک نهضت جامع و کامل را در بر گرفته است. فعلاً در نسل سوم این قرن این کار ادامه دارد. و به هدف رساندن این کار زحمات افراد بیشتری شامل این کار شده است. هفتاد و هفت سال پیش مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۹۱۲م شعار حکومت الهی را سرزده در این کشور بلند شده بودند. ایشان بر اساس بیعت حزب الله را برقرار ساخته بودند. از راه روزنامه های "البلال" و "البلاغ". غلغله دعوت رجوع الی القرآن را بلند کرده بودند و برای بوجود آوردن مبلغین جوان قرآن در شهر کلکته یک اداره ای بنام دار الارشاد بنا کرده بودند تا بتوانند فکر قرآنی را توسعه بدهند. مثل اینکه این مبارزه در شبه قاره پاک و پند هشتاد ساله شده حالا در نسل سومین وارد گردیده است. و آن کاری را که رسول الله ﷺ در حین حیات خود انجام داده بودند آن کار اگر در زمان سه چهار نسل هم به تکمیل برسد یک پیروزی بزرگی است. کاری را که مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۹۱۲م آغاز کرده بودند ایشان نتوانستند آن را ادامه بدهند. اسباب این کم دلی ایشان چندین بود. که یکی از آنها سبب بزرگی اختلاف علمای قدامت پسند هم بود.

کاری را که مرحوم مولانا ابوالکلام ترک گفته بودند مولانا ابوالاعلی مودودی دوباره پرچم آن کار را بر دست آوردند. مولانا آزاد مرحوم حزب الله را تاسیس نموده بودند در حالیکه مولانا مودودی مرحوم جماعت اسلامی را تاسیس نمودند. اگرچه از ایشان اشتباهی بوجود آمد که ایشان بنیانش را بر نظام بیعت نه

نهادند. مولانا آزاد اداره ای بنام دار الارشاد بنا کرده بودند. در حالیکه مولانا مودودی مرحوم از راه یک معتقد علامه اقبال دار الاسلام را بنا کردند.

مولانا آزاد کار خود شان را تا هفت پشت سال ادامه دادند در حالیکه مولانا مودودی مرحوم هم بعد از تاسیس جماعت اسلامی بر طریق انقلابی اصولی خود شان هم فقط هفت هشت سال پایبند بودند. و بعد از تاسیس پاکستان جماعت اسلامی را در سیاست انتخاباتی در آوردند. و ازین سبب جماعت اسلامی بجای اینکه یک نهضت انقلابی اصولی اسلامی می بود فقط یک ضرب ملی سیاسی شده برقرار ماند. و بعد از گیر آمدن در سیاست انتخاباتی نقش انقلابی جماعت اسلامی خاتمه یافت.

کارها

از جای که مولانا مودودی مرحوم کار خود شان را ترک گفته بودند حالا در میان نسل سوم من این کار را آغاز کرده ام. من بیشتر اوقات حیات خودم را در توسعه دادن دعوت قرآنی صرف نموده ام. یعنی این همان دعوت رجوع الی القرآن می باشد و تلاشی هست که در میان جوانان جذبه تعلیم و تعلم قرآن را گسترش داده شود. برای همین کارانجمن خدام القرآن بوجود آمد. تحت این انجمن آکادمی های متعدد قرآن و دانشکده های قرآن تاسیس گردیده اند. در آکادمی های قرآن از راه نصاب های دو ساله و یکساله جوانانی را آماده کرده ایم که این فکر قرآنی را توسعه بدهند. علاوه ازین به ایتما انجمن خدام القرآن کنفرانس های قرآن تربیت

گاه‌های قرآنی و محاضرات قرآنی در شهرهای مختلفی برگزار می‌شود.

من از راه تحدیث نعمت عرض می‌کنم که این پیام را گرفته‌ام من به جاهای زیادی رفتم. هدف بیان نمودن این تمام زمینه این است که ما امروز این کار را آغاز نکردیم بلکه این بخشی از یک عمل تداوم است. کار دعوت رجوع الی القرآن را که امام الهند شاه ولی الله آغاز نموده بودند همان کار از راه نژادهای مختلفی تا اینجا رسیده است.

اجزای سه گانه برنامه ما

سخن دیگری این است که این کار ماسه مرحله دارد.

(۱) بنیاد و اساس این کار مادعوت رجوع الی القرآن است که آن را من بعنوان مرحله اول مبارزه انقلابی به دعوت ایمان از راه قرآن تعبیر کرده‌ام. برای این کار الحمن خدام القرآن موجود است. و در بخشی از گسترش این کار ما می‌خواهیم که نصاب‌های مختلف خود ما و برنامه‌های تربیتی جوانانی را بوجود بیاوریم که قرآن را بطور مستقیم بخوانند و درک کنند. و بقول اقبال قرآن بر قلب‌های شان در شرف نزول باشد ع (ترجمه از اردو)

تا بر ضمیر تو نازل نمی‌شود قرآن

گره کشاست نه رازی (۳۱) و نه صاحب کشاف (۳۲)

قرآن حکیم را نباید از راه ترجمه ها و تفاسیر بلکه از راه مستقیم باید درک بکنند یعنی اینکه قرآن بر قلب شما وارد و نازل می‌گردد (۳۳)

(۲) کار دومی که ما داریم می‌کنیم این است که بنام تنظیم

اسلامی یک جماعت اصولی و انقلابی باید دایر گردد تا آن افرادی که قلب های شان از نور قرآنی منور می شوند آنها برای اقامه دین در تنظیم اسلامی شامل شوند. تنظیم اسلامی بر اساس بیعت سمع و طاعت فی المعروف برقرار است. پروقتیکه مرحله اقدامات می رسد آن فقط تحت تنظیم می باشد. زیرا که این کار آن وقت انجام می گیرد که مردم جمع شوند که بر خود و دزیره اختیار خود شان تنفیذ دین کرده باشند و با هم شده بنیان مرصوص شده باشند. حیثیت این تنظیم همچو یک تنه درخت می باشد در حالیکه تحریر رجوع الی القرآن مانند بیخ درخت می باشد {۳۴} درخت غذای خودش را از بیخ ها اخذ می نماید و این غذا از راه تنه به بالامی رسد.

من عرض کرده ام که ما سعی داریم که یک حزب اصولی انقلابی بعنوان تنظیم اسلامی دایر کنیم. ما این ادعا نداریم که ما آن جماعتی را برقرار ساخته ایم زیرا که درین حالات برقرار ساختن چنین جماعتی کار مشکلی می باشد. اذهان ما هنوز از بردگی انگلیس آزاد نشده است. غیرت و حمیت ما پاره پاره شده است اخلاق ما از بین رفته است. ما وعده های دهیم و فراموش می کنیم اندرین اوضاع بر اساس سمع و طاعت تشکیل دادن یک حزبی کار آسان نیست.

(۳) سطح سومی کار ما اینست که طرح اجتماعی نظام خلافت و برکاتش را توسعه دهیم. این کار را ما بعنوان تحریک خلافت پاکستان انجام می دهیم. اصلا این کار با سود کردن مردم می باشد این کار هم دو گونه است. یکی این که به سطح مردمی شعور برکات نظام خلافت را گسترش دادن. پس برای آگاه

ساختن مردم از برکات نظام خلافت از ایستاد گاه تحریک خلافت اجلاسیه های عمومی و اجلاسیه های سرکوجه ترتیب داده می شود تحریک خلافت برگز انتشارات فوری پیش خود ندارد. سطح دو می مسایل جدید و نظام اجتماعی خلافت را بصورت علمی به طبقات با سواد رساندن است. همین کاردومی است که برای آن در تمام شهرهای بزرگ کشور جلسه های خطبات خلافت برپا می شود این کار مهمی است زیرا که سرزدن شعار اسلام که آسان است ولی پنجه نرم کردن به مسایل اقتصادی و جدید آئینی کار آسان نیست.

مابرای شامل گردیدن در تحریک خلافت شرط بیعت را برقرار نکرده ایم. شامل شدن یک نوع همکاری می باشد. در الفاظ قرآن حکیم ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ اگر شما با این کار.

موافق هستید از راه یک فرم همکاری تحریک خلافت بشوید. این یک وعده همکاری آن جانب شما هست. ظاہر است که برای این کار شما یک کمی وقت و صلاحیت هم خرج می دهید. بعد از همکاری بودن تحریک خلافت شما می توانید ما را و کار ما را از نزدیک ببینید ازین راه در اعتماد با همی اضافه می گردد. این اعتماد و عاطفه بالاخر شما را در تنظیم اسلامی خوابد آورد. باید این را خوب درک کنید که چیر اصلی که باید محکم بشود فقط تنظیم اسلامی می باشد.

مَنْ انصاری الی الله؟

من می خواهم اهتمام خطبات خلافت را بین این دعوت بکنم که من انصاری الی الله؟ یعنی کیست کمک کننده من در راه خدا؟

صورت کمکی بمن یکی این است که شما در تنهای برایم دعا کنید. یک شکلی همکاری به من این هم هست که شما وابسته به انجمن خدام القرآن بشوید. صورت دیگری همکاری این هم ممکن است که جوانان چندی یک سال از زندگی خود را فراغت داده در برنامه یک ساله رجوع الی القرآن شرکت بنمایند. و سعی کنید تا علوم و معارف قرآن را بفهمید. سطح بلند تری در ضمن همکاری با من این است که شما در تنظیم اسلامی شامل بشوید اعوان و انصار و دست و پای من بشوید. البته لازم به تذکر است که قبل از شامل گردیدن در تنظیم اسلامی بر من اعتماد کامل حاصل نمایید باید شامل شدن در تنظیم بر بنای علی وجه البصیرت باشد.

درجه کمترین و سومی همکاری با من این است که شما همکار تحریک خلافت بشوید. آن افرادی که تا چهار روز برای خطبات چهار ساعت روزانه داده اند باید یک نتیجه عملی هم تا حدی بدست آنها برسد.

اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم وللسائر المسلمین والمسلمات

حواشی

{۱} من شکر الله جل جلاله را ادا میکنم که برای من بر این مباحث بنیادی سیر و توفیق بحث و گفتگو حاصل گردید و "خطبات خلافت" تا مرحله تکمیلی خویش رسید. این چیزیکه شده است همه به اذن او تعالی شده است درین کائنات بک برگه نیز بدون اذن آن ذات اقدس حرکت کرده نمی تواند. اگر الله جل جلاله حالات را سازگار و موافق نمی ساخت پس هیچ کرده نمی توانستیم بر این موقع دو شعر مرحوم اکبراله آبادی بیاد می آیند (ترجمه از اردو):

عزمت بمساعی شده دمساز چگونه
 به جمع سبب می شود آغاز چگونه
 اسباب فراهم کند این کار خدا هست
 طالب ترا سرمایه جان دست دعا هست

{۲} طوریکه در مباحث گذشته گفته شده است که نبی صلی الله علیه وسلم صریحاً پیش گونی فرموده اند که قبل از قیامت درین دنیا نظام خلافت علی منباج النبوه قائم می شود و این قیام هم به سطح جهانی می باشد و نه در کدام خطه محدود دنیا، و اینکه قیام این نظام چه وقت می شود؟ جواب این سوال را آنحضرت صلی الله علیه وسلم نداده اند برای این ما هم تعیین وقت را کرده نمی توانیم البته رسول الله صلی الله علیه وسلم آن آثار و علاماتیکه بیان فرموده اند از آن معلوم می شود که اکنون این سخن زیاده دور نیست. حالات و واقعات بیان کرده حضور (ﷺ) بمثل درامه های تیز رفتار یکی بعد دیگری ظهور پذیر می شوند و از ظهور پای به پای آن واقعات معلوم می شود که آن خوشخبریکه حضور (ﷺ) داده اند وقت تکمیل آن نیز بسیار قریب است.

{۳} خواش یاد عربی "أُمِّيَّة" آن طلایی را گویند که در عقب آن عملی مطابق آن نه باشد.

{۴} گرچه این به جای خود یک حقیقت کلان است که شما اگر سیرت طیبه محمد صلی الله علیه را مطالعه کنید پس بلی دخل عمل معجزات مساوی نه بودن است. برعکس آن انقلابی را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برپا کرد آن بعد از برداشت محنت و مشقت کرده بود. بهمین طور گویا که برای امت دست بردست پیچیده و نشستن در انتظار معجزات هیچ جوازی باقی نمانده است.

{۵} "قنوت نازل" دعائیکه در حال وقوع مصیبت بمنگامی کلان تا برای دور شدن آن و برای ناکام ساختن دشمنان دین و مسلمین در رکعت دوم نماز فجر بعد از رکوع خواندن آن مسنون است.

{۶} شرائط لازمی قبولیت دعا درج ذیل اند :

- (۱) دعا باید بایقین کامل 'ایمان' و با اخلاق بوده کرده شود.
- (۲) بنده یا اینکه بطور کلی بی چاره باشد و اینکه در مورد حصول آن چیز مطلوب تماما صلاح حیثی و وسائل خویش را بکار انداخته باشد.
- (۳) دعا که خلاف حقوق الله و حقوق العبادنه باشد.
- (۴) بعد از آنکه فیصله عذاب صادر گردید برای دفع آن دعا له باشد فقط قوم یونس علیه السلام که ازین مستثنی قرار یافته است.
- با آن شرائطی که دعائیز کرده می شود. آن از سه صورتی درج ذیل در یکی از آن صورت حال لازم قبول میگردد.

- (الف) شخصی که چیزی میخواهد. به آن چیزی اعطاء کرده شود.
- (ب) از آن چیز بهتر و یا به مساوی آن چیزی به آن شخص اعطاء کرده شود.
- (ج) "دعا" اگر خلاف مصلحت کلی بوده باشد و قبول کرده نمی شود پس آن را در نامه اعمال آن بنده درج کرده برای اجر دادن در روز قیامت محفوظ کرد شود.

{۷} عوام اظهار این حقیقت را. پیدای عوامی این است. این چنین می گویند.

"الله جل جلاله چهار کتاب نازل فرمودند و پنجم نازل کرد "دعا" و اقبال در انداز خودش گفته است ع (ترجمه از اردو)

طلسم برپمن از فاقه رشی نه شکست
بجز عصای کلیمی ست کار بی بنیاد

- (۸) این ارشاد الله جل جلاله نیز پیش نظر باید بود. "که الله جل جلاله از مومنان در تبدیل جنت جان و مال آنها خریداری اند آنها در راه او تعالی می جنگند پس قتل هم می کنند قتل کرده هم می شوند. این چنین کار کردگی ها خلاف حدود جواز شرائط قتال و احکام اسلام نیز می باشد. که موقع تفصیل آن درین جایست.

{۱۰} در الجزایر به ذریعه انتخابات از کامیابی بهضت چیزی غلط فهمی نه باید بوده باشد. و نه معامله با کستان را بر الجزایر قیاس کنید. چرا که در الجزایر بعد از آزادی نظام سوسیالزم استقرار یافته بود. که در نتیجه آن خاتمه کامل نظام اربابی شده بود لهذا در آنجا آن مانعی اصلا وجود

نداشت آنکه در پاکستان به مثال کوه خود را ساخته و قائم است.

{۱۱} برای ناکام ساختن نهضت پای اسلامی این نیز تحت یک سازش می شود. که برای جدا ساختن نهضت اسلامی از طرز روش اصلی آن بر آن تشدد کرده می شود تا در رد عمل آن نهضت نیز راه تشدد را از خود سازد و این تشدد را بهانه ساخته و به ذریعه قوت حکومتی نهضت را میخیزد ساخته مانده شود.

{۱۲} و همچنان در جدوجهد مسلحانه نیز پایبند سرسختانه احکام شرعی باید بود. مثلاً اینکه مسئولیت آن همه کارکردگیا بدوشتی امیر با صلاحیت باشد و به ساکنین غیر مسلح شهر و دیات نقصان نه باید رساند.

{۱۳} بالترتیب حضرت خدیجه الکبریٰ " حضرت ابوبکر صدیق " و حضرت علی علیه السلام این ابی طالب

{۱۴} همین سبب است که من در آن آیات سوره حجرات چندین بار داده ام که در آن "ایمان" و "اسلام" دو حقائق جدا جدا قرار داده شده اند. تا که این مغالطه رفع گردد که ما "فی الواقع مومن هستیم" حقیقت این است که ما مومن نیستیم. فقط نزد مایک عقیده موروثی است. ایمان یک قوت خیلی کلان و یک نور است. در دل ایمان حقیقی باشد و رد عمل "جهاد" نه باشد این چنین شدن اصلاً ممکن نیست. در حقیقت ایمان نام یک چیز دیگری است و اسلام نام یک چیز دیگری! چنانچه در آیه شماره (۱۴) سوره حجرات است یعنی این اعراب میگویند که ما ایمان آوردیم. ای بسی اصل! به آنها بگوئید که شما برگز ایمان نیاورده اید! بلی این بگوئید که ما اسلام فرمانبرداری را اختیار کرده ایم. ایمان در دلهای شما تا حال اصلاً داخل نه شده است.

{۱۵} بروجود بصیرت در نهاد ما مسلمة واقعه مشهور است نمودن شکر و تعالی از جانب حضرت عمر رضی الله عنه را به این طور بیان کرده شده است. یک مرتبه در دوران خطایش فرمودند که اگر من کج روی کنم پس شما چه

خوابید نمود؟ یکی از سامعین بر شمشیر دست نهاده گفت "ما ترا به این شمشیر به راه راست خوابیم نمود" آن گاه حضرت عمر "شکرا و تعالی را اداء کرد که قیاده آن قومی را می کند که آن قوم صاحب بصیرت است مشتمل بر کوران و کوران نیست."

{۱۶} درین ضمن سخنهای زیادی را از خارج آورده شامل کرده شده اند. و گرنه سلوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم به طور کلی به ذریعه قرآن بود.

{۱۷} باطن انسان به چه طرحی در ضرب شیطان است معلومات درین مورد از یک حدیث مبارکه حاصل می شود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: "إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ فَجَزَى الدَّم" (یعنی شیطان در وجود انسان همچو خون سرایت کرده است، علامه اقبال این سخن را چنین بیان کرده است:

کشتن ابلیس کار مشکل است
زانکه او گم اندر اعماق دل است

در یک حدیث مبارکه دیگر واضح کرده شده است. ممکن است که این شیطان مسلمان ساخته شود. مضمون حدیث چنین است که یک مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند "با هر انسان یک شیطان می باشد". الله تعالی جزا خیر بدهد آن صحابی را که با پیمت کلان پرسیدند آیا با شما نیز کدام شیطان هست؟ از جواب این سوال این یک نکته حکیمانه مبسر شد که "بلی! مگر من آن را مسلمان ساخته ام" همین سخن را اقبال به معیار خودش چنین گفته اند:

خوشتیر آن باشد مسلمانش کنی
کشته شمشیر قرآنش کنی

از کشتن همین شیطان بهتر تر این است که آن را مسلمان کن و با شمشیر قرآن آن را بزن چرا که فقط همین قرآن است که در رگه انسان می روید و شیطان در خون به آن زراتی که میرسد در آنجا قرآن نیز رسیده و آن را مسلمان می سازد. - و همین وصف قرآن را اقبال چنین بیان کرده است:

چون به جان در رفت جان دیگر شود

جان چون دیگر شد جهان دیگر شود

یعنی هرگاه که قرآن در روح بیاید این یک روح دیگری جور می شود هرگاه روح دیگری شود پس جهان نیز بدل شده دیگری می شود. قرآن مجید هر گاه در داخل کسی سرایت می کند پس انقلاب عظیمی را برپا می دارد. فکر آن بدل شده می ماند. اولاً زندگی خودش یک چیز با ارزش به نظر می آمد مگر اکنون موت شهادت از همه با ارزش ترین چیز به نظر می آید. خالد بن ولید رضی الله عنه نیز همین سخن را به افواج دشمنانش رسانده بود که بمراهم آن کسانی اند که موت برای آنها آنقدر عزیز است به قدریکه زندگی برای شما عزیز است. شما مقابله همچو مردم چه می توانید بکنید. بقول علامه اقبال "ترجمه از اردو"

شهادت مقصد و مطلوب مومن

نخواهد کشور و مال غنیمت

دوباره زندگی و موت نقطه نظر کسی چنین بوده باشد پس خوف از کدام سختی شده می تواند!!

همین سبب است که بر موقع غزوه موت سه هزار صحابه در مقابله صد هزار افواج و در بعض روایات است که هرگاه هر قل با افواج یکصد هزار یکجا گردید پس مقابله سه هزار تن با دو صد هزار افواج منظم بعمل آمد. صحابه کرام^{۱۸} برای صورتحال سنگین مشوره کردند فیصله چنین شد که ما به تمنای شهادت به این جا آمده ایم حصول فتح مقصود ما نیست. در همین جنگه جعفر طیار شهید شدند. این است آن انقلاب اندرونی که بذریعه قرآن حکیم برپا گردیده بود.

{۱۸} این سخن باید در یاد داشت خود گرفته شود که در تاریخ انبیاء علیهم السلام نیز ما ببینیم که به آنها نیکه مردان کاری میسر نه شده اند آنها انقلاب آورده نتوانستند.

{۱۹} (آیه شماره ۱۳۰) و آیه شماره ۱۱۱: سوره البقره

{۲۰} در دوران طفلی این قصه را ما و شما شنیده ایم که یک پدر به اولاد خودش نصیحت کرده بود و به آنها گفته بود که این دسته جو به را بشکستاید

مگر هیچ یکی از اولادش این کار را کرده نتوانست. لیکن برگاه دسته چوپا باز کرده شد و چوپا همه جدا جدا ساخته شدند پس اولاد این به آسانی هریکی از آن را جدا جدا شکستند. - برای موقع پدر نصیحت کنان گفت: ببید! که اگر شما جمع ماندید پس شمارا کسی شکست داده نمی تواند. لیکن اگر در بین شما تفرقه پیدا شود پس شمارا بر کسی جدا جدا به آسانی مغلوب می سازد. - همین سبب گفته می شود که یک تن با دو یار زده جور می شوند.

{۲۱} الفاظ مذکوره بالای روایت فقط برای تاکید مزید اند. - برای این اگر حکم آن سخنها را خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از طرف خود نیز اگر میدادند پس آن هم فقط از طرف او تعالی می بود. - چرا که قرآن حکیم می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ﴾ (النجم: ۳۱) "و سخن نمی گوید از خواہش نفس نیست گفتارش مگر وحی که به او فرستاده می شود"

{۲۲} برای این موقع آن نظم انگلیسی از اچارج آف لانت بریگید به یاد می آید که

در دوران تحصیلم در صنف دهم خوانده بودم آن شعر این است

Their's not to reason why?

their's but to do and die!

ترجمه "موقع حجت بازی این نیست که چرا و چرا نه انتفاضای وقت فقط این است که بر حکم عمل کن و در تعمیل جان خود را بده."

{۲۳} سه اوصاف لازمی جماعت انقلابی (۱) آن جماعت کاملاً جدید باشد

(۲) برای شمولیت درین جماعت قبول نظریه اش بطور شعوری ضروری

باشد بعد از آن پس از اختیار نمودن شمولیت آن شخص باید برای این

نظریه آماده باشد تا از جان بازی هم دریغ نه کند (۳) و خصوصیت سوم

جماعت انقلابی این باید بوده باشد که اشخاص فهمیده آن کاملاً جدید

باشند. این طور نه باید بود که بحواله چیزی از اول در کدام معاشره باشند

بوده باشد درین جماعت نیز بلند مقام تصور کرده شود و (مسئله) پالین

مقام است لذا آن درین جماعت پالین مقام فهمیده شود. اگر معامله این

چنین بوده باشد پس آن جماعت انقلابی نیست. برعکس این در جماعت انقلابی از بر آن کسی که قربانی زیاده است - آن همان قدر بلند است - فقط وابستگی و قربانی نسبت به این نظریه انقلابی مقام کسی را متعین کردن بنیاد ساخته می شود.

{۴۳} در سوره فتح آیه شماره ۱۸ نیز ذکر بیعت آمده است و بر این بیعت اظهار رضامندی او تعالی است - و همچنان در سوره ممتحنه آیه شماره ۱۲ ذکر بیعت زنان هم است و به رسول الله صلی الله علیه و سلم بیدایت است تا از آنها بیعت اخذ کند -

{۴۵} من برای قیاماندن سخن کرده می باشم که عظمت و قوت نبوت راستین شاید مانع تصور آن را نیز کرده نتوانیم - در نبوت کاذه آن قدر طاق است که نظم جماعت قادیانی با تا امروز قائم است - برای اینکه بر هر کسی اگر کسی را نبی تسلیم کند بر صورت اطاعت آن را ضرور می کند آن گفته نمی تواند که من آنگاه تعمیل میکنم که شما حکم خود را بر این واضح کنید - این سخن برای آنچنان شخصی گرچه گفته می شود که دعوی نبوت را نه کرده باشد و همچنان اگر شما دعوی نبوت کسی را قبول نمی کنید پس از آن مطالبه دلیل کرده می توانید مگر بر نبوت کسی اگر ایمان آوردید پس حکم آن دلیل بوده می باشد - قرآن حکیم می فرماید ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ چیزی را که رسول به تو میدهد آنرا بگیر و از چیزی که شما را منع کند از آن باز آید اکنون دجال هم دعوی نبوت را می کند - یک دجال "مسبله کذاب" که ملا در دوران ابتدائی نیز پیدا شده بود بعد از آن یک دجال در ایران پیدا شد - پس کسی در هند شاید دیگر دجال پیدا اگر در خروج آن مسیح الدجال بر صورت می شود آنکه در احادیث میار که خبر آن داده شده است - علاوه بر این دجال خورد خورد نیز پیدا شده میتواند مگر نبی بر حال اکنون هیچ نمی آید -

{۴۶} بعد از آزاد نمودن حضرت زید بن حارثه نبی صلی الله علیه و سلم آن را به دهن خود منتهی ساخته بودند - برای اینکه بر خلاف روایات جا بلانه الله

جل جلاله متین را از دادن درجه فرزند صلیبی و از دادن حقوق قانونی
ممانعت فرموده بودند.

{۲۷} در روایات است که بعض حضرات بر این اعتراض هم نمودند مگر نبی اکرم
ﷺ اعتراض آنها را با سخنی مسترد فرمودند. بعد از وفات نبی اکرم صلی
الله علیه و سلم هرگاه وقت روان شدن آن لشکر رسید پس حضرت ابوبکر
صدیق^۱ برای خودش و برای حضرت عمر فاروق^۲ اجازه عدم شمولیت در
لشکر را با قاعده از حضرت اسامه^۳ حاصل کردند که مابعد در امور نظام
ملکی مشغول می شویم. نیز حضرت ابوبکر^۴ حضرت اسامه^۵ بر اسب
سوار کرده و خودش پای پیاده روان شده و لشکر را روخصت کرد.

{۲۸} برای کتاب الله جل جلاله کافی است "همین فتنه امروز در صورت انکار
از سنت در پیش روی ما است. برای جابه جا ساختن این سخن در اذهان
نوجوان تعلیم یافته جدید کوشش کرده می شود که برای حدیث و غیره
هیچ ضرورت نیست پس فقط کتاب الله کافی است.

{۲۹} در فلسطین اسرائیل با P.L.O به خاطر این مصالحت کرده است که
مسلمان قتل مسلمان را نکنند. یهودی این کار را جرایه کند اگر برای این
توطئه ساخته شد که برای آنها یک حکومت خورد که اختیار آن محدود
باشد ساخته شود تا یا سر عرفات یا مسلمانان فلسطین آن چیزی به کند
کدام چیزیکه حسی مبارک یا مسلمانانی مصری می کند.

{۳۰} آنها این کار را ترک کرده توانائی خود در جہاد حریت به صرف کردن شروع
نمودند و در تنظیم کانگریس شامل شدند. این سخن را من چندین بار
گفته ام که دلچسپی ام به آن ابوالکلام هیچ نمی باشد دلچسپی من با
ابوالکلام ۱۱۲۳ م الی ۱۹۲۰ م می باشد.

{۳۱} امام فخرالدین رازی^۱ (۱۱۳۹-۱۲۰۹) محدث^۲ فقیه و فلسفی و مصنف تفسیر
مشهور (التفسیر الکبیر) بودند.

{۳۲} جارالله زمخشری (۱۰۶۵-۱۱۴۴) لغت^۱ نحو^۲ بلاغت و امام تفسیر که معتزلی
مسلک بودند انکشاف عن حقائق التنزیل تفسیر مشهور آن است.

{۳۳} درین جایک سخن به آن مردم میگویم که آنها گرچه علوم دنیوی و فنون را یاد کردند لیکن این قدر لسان عربی یاد نکردند که قرآن حکیم را براه است فهمیده بتوانند. آنها فکر کنند که در حضور او تعالی چه جوابی خواهید دهند به مطابق ارشاد آن حضور صلی الله علیه وسلم (اِجَابُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا) "قبل از محاسبه احتساب خویش را خود بکنید" بقول مرحوم علامه اقبال: (ترجمه)

ع این ساعت حشر است و تو در عرصه محشر!

{۳۴} در قرآن حکیم نیز ذکر آن سه بخش کار در صورت آن بخش شجر طیب موجود است. در سوره ابراهیم است: ﴿الَّذِينَ تَرَكُوا كُفْرًا ضَرْبُ اللَّهِ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾

از درخت یک بیخ می باشد و یک تنه آن و بعد اشاخی می باشند آنکه منتشر می گردند. این مثال درخت در یک حدیث نیز آمده است آنکه از حضرت معاذ بن جبل* مروی است: آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: "ای معاذ! اگر شما بخواهید پس من عملی را از بلند ترین اعمال دین و بیخ آن به تو بگویم" آنها عرض کردند: مادر پدرم بر تو قربان ضرور ارشاد فرمائید! آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: "بیخ عمل این است که شما این گواهی بدهید که ما سوی الله هیچ معبودی نیست آن یک تنها است هیچ شریک آن نیست. محمد صلی الله علیه وسلم بنده و رسول آن است. و به آن عملیکه گرفت دین به مضبوطی می شود آن ادا کردن نماز و دادن زکوة است (یعنی نظم جماعت) و جیاد فی سبیل الله از بلند ترین عمل آن همه اعمال می باشد."

